

# جمعا

۱۵

KHEIMEH

نشریه هیأت‌ها و مجالس حسینی  
شماره ۱۵ / شهریور ۱۳۸۲  
رجب ۱۴۲۵ / ۲۳۱۱ تومان

• استر اتری اسلام اجتماعی:  
«جماعت» در مقابل «جمعیت»

• توطئه‌ی حساب شده

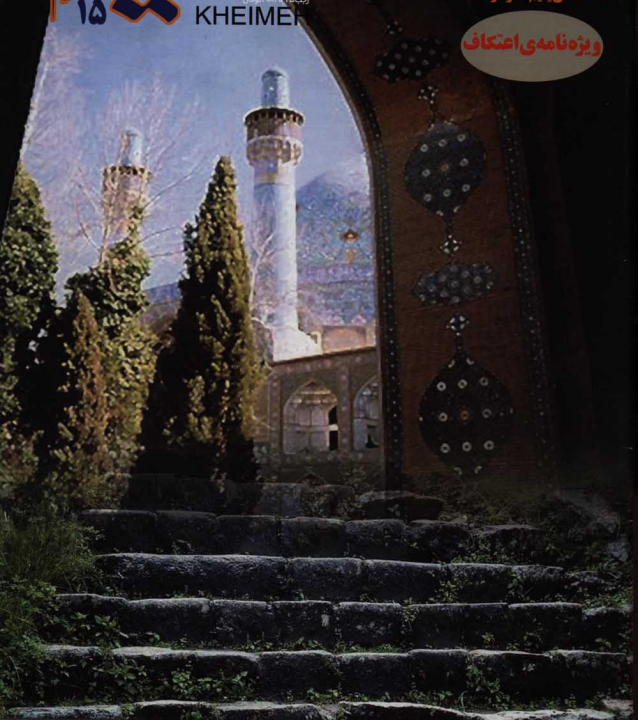
• ما هر چه داریم از اهل بیت (ع) داریم

• هنوز نامطلوب‌فصله‌ز یاداست

• حاج شیخ احمد کافی مردی از تبار عشق

• آنک آن یتیم‌نظر کرده

ویژه‌نامه‌ی اعتکاف





به مناسبت هتک حرمت حرم نورانی حضرت  
امیرالمؤمنین علی (ع)؛ توسط ام الفساد قرن  
محمود تازی

در نجف باز چه غوغاست خدا می داند  
علم حادله بریاست خدا می داند  
زین شراری که از آن فتنه به پا خواسته است  
خون دل مهدی زهرامت خدا می داند  
خون گل ریخت ز بس دست ستمگر بر خاک  
لاله گون تربت مولاست خدا می داند  
آمده کفر دگر باره فدک می خواهد  
و علی بگه و تنهاست خدا می داند  
به طرفداری مولا دل ما می جوشد  
هستی شیمه در آنجاست خدا می داند  
یارگاه علوی زخمی تیر ستم است  
خون از این واقعه دل هاست خدا می داند  
کاش آن مرهم زخم دل ما می آمد  
جاده این بار مهیاست خدا می داند

# خیمه

نشریه هیأت‌ها و مجالس حسینی  
**KHEIMEH**  
 ماهنامه فرهنگی، اجتماعی

شماره ۱۵ / رجب ۱۴۲۵ / شهریور ۱۳۸۳

«مطالب ارسالی را با خط خوانا و بر روی یک طرف کاغذ بنویسید. «خیمه» در ویرایش و پیرایش و پیرایش آثار رسیده آزاد است. «برای درج آگهی، با دفتر نشریه تماس حاصل فرمایید.»  
 «نشانی: قم / خیابان انقلاب (چهارمیرزان) / ابتدای ۳۵ متری عماد یاسر حاجت کوچه ۲ طبقه سوم دفتر ماهنامه خیمه  
 «نشانی پستی: قم ص. پ ۳۷۱۸۵/۳۴۹ مجله خیمه  
 «تلفن و دورنگار: ۰۵۱-۷۷۵۱۴۳۳-۲  
 WWW.Kheimeh.org



با همکاری و حمایت سازمان تبلیغات اسلامی

اعتکاف لحظه‌ای است برای اندیشیدن و شناخت خود و خدا. اعتکاف فرصتی است برای انس با مناجات و دعا و هدیه‌ای است آسمانی برای خلاصی از شرک و گناه و ریا. و این مجموعه تقدیم به آنها که بر سر سفره‌ی معنوی اعتکاف نشستند و میمان بهره‌های خطاب «این الرجبیون؟» هستند. شایسته است از بدل عنایت ریاست محترم سازمان تبلیغات اسلامی، حضرت حجت الاسلام والمسلمین دکتر سیدمهدی خاموشی، و جناب حجت الاسلام والمسلمین موسوی هویسی معاونت آموزشی و پژوهشی و محبت‌های بی‌دریغشان سپاسگزاری کرده، از پیشگاه حضرت حق توفیق روز افزونشان را خواستارم.

مدیر مسئول

**صاحب امتیاز:** محمد رضا زارعی  
**مدیر مسئول:** مرتضی وافی  
**سرپرست:** عباس مقدم  
**دبیر سرویس هنر و ادبیات آیینی:** سید مهدی حسینی  
**دبیر سرویس خیمه‌ی نوجوان:** علی مهر  
**مدیر تولید:** مجید مخلوجی  
**امور مالی:** محمد رضا حبیبی  
**امور جذب آگهی و تبلیغات:** محمد تقی جعفری،  
**امور توزیع و مشترکین:** مهدی میرزایی  
**امور ارتباطات:** محسن قائمی نسب  
**امور رایانه:** حسین ناصری  
**دیگر همکاران:** یزدانه جباری، حسین آقایی، امیر جواهری، سید حسین ذاکر زاده، علیرضا کریمی، محمد هادی ققیهی، چاپ‌ارسالت  
 شمارگان / ۵۰۰۰۰

فهرست مطالب

- صلوات اروایات و رسوخا (۲)
- خطبه (۳)
- حاج آقا دعا بفرمایید سخن مدیر مسئول (۲۵)
- علم و کتلت (حبر و گزارش)
- اخبار منسی (۳) / اوطعی حساب شده - مرتضی وافی (۷) / اخبار فرهنگی (۵۲) / آن روی عصمه چه خبر! (۶۱)
- زینبمه (مقاله)
- گستانی بر ساحل دریا / غلامحسین ربیعاه (۱۵) / جلوه‌های رفتاری امام حسن (ع) در عرصه مدیریت / دکتر غلامرضا زحمدل (۱۷)
- کوچجه (مصاحبه)
- ما هر چه داریم از اهل بیت داریم - گفت و گو با مداح اهل بیت: حاج محسن طاهری (۹)
- میاندار (علمنا)
- حاج شیخ احمد کافی، مری از اهل عشق (۳۸)
- بحر طویل (پیرایه‌ی زمان)
- آنک آن بنیم نظر کرده - محمد رضا نموشار (۵۶)
- حدیث باب عشق (سفرنامه‌ی زيارتی)
- باز بنگارید! احزاب کربلاست - سید مهدی حسینی (۶)
- پیر غلام (پیش‌گروان هیات)
- «حسین» سده‌ی زمان / پراگشگر تعریفات در ترمه‌ی آذربایجان - محمد طاهری خسر و شاهی (۱۶)
- منبر
- شبنم علی (ع) گداه نمی‌کند - شهید محراب: آیت الله دستغیب (ره) (۱۴) / حضرت زهرا (س) پاک‌ترین موجود دنیا - آیت الله وحید (ع) / اعجاز انسان کامل - استاد شهید مطهری (ره) (۱۳) / رسالت پیامبران نبوت و انقار است - آیت الله توکل (۱۵)
- تا کربلا (دفاع مقدس)
- دست از نماز قیام خوانده (۳۵)
- خیمه هنرمندان
- هنوز تا مغرب فاصله زیاد است / بنگاهی به برنامه‌های صدا و سیما در سالروز شهادت حضرت زهرا (س) - زهره شریعتی (۱۲)
- زمزمه (شعر) (۳۶) // • کربل (۱۱) // • پیرایه‌ی (۵۴) // • تکیه (مناسبت‌ها) (۱۸) // • خیمه نوجوان (۵۰) // • از نامه‌های رسیده (۵۸) // • بیوق (۶۲) // • پیست جواب قبول (۶۱)

فهرست ویژه نامه‌ی اعتکاف

- رسوخا (۲۲)
- نورانی‌انگیز - امیر مرزبان (۲۲)
- آداب معنوی اعتکاف - سید حسین ذاکر زاده (۲۳)
- اعتکاف سنت حسنه‌ای که احیا شد - مصاحبه با حجت الاسلام سید علیرضا تکیه‌ای / مسئول ستاد اعتکاف استان قم (۲۴)
- بازگه اعتکاف / مسجد امام حسن عسکری (ع) - فر - مهدی خوئی (۲۶)
- خوروت و فکر - سید حمید حسینی (۲۸)
- دمای متفکک با بنای مستجاب است - آیت الله جوادی املی (۳۰)
- داستان کوتاه مرد طوفان - امیر جعفری (۳۱)
- علم نظر برهه‌ای مناجات - طیبیه رضوانی (۳۵)
- مصاحبه: خدا بسیار نزدیک است - سید حسین ذاکر زاده (۳۵)
- نامت چهار، نامت زیباترین نرم روزگار - الهام موکوشی (۳۷)
- اعتکاف فرصتی گران بها - حجت الاسلام محمد حسین موسوی پور (۳۸)
- حرم نال - سید علی اصغر موسوی (۳۹)
- اعتکاف حلالی حلال - حمزه کریم خانی (۴۰)
- مسجد جامع بازار، کهن‌سازترین مسجد تهران - عبدالزهرا ابراهیم زاده (۴۲)
- شعر (۴۳)
- اما اعتکاف چهجوری نمود شد! - گزارش از ویلاک اعتکاف (۴۳)
- الهی نامه (۴۴)

## در چشمه‌ی نماز، پلیدی گناهان را شست و شو دهید.

حضرت امیر (علیه الصلوٰة والسلام)



## خطاب‌های زهد امیرالمؤمنین (ع) را به یاد داشته باشید.

است که قانون، مقررات و رفتارها نسبت به همه‌ی افراد جامعه یکسان باشد. کسی امتیاز ویژه‌ای بدون دلیل نداشته باشد این معنای عدل اجتماعی است. امیرالمؤمنین این کار را کرد. اساس دشمن‌تراشی علی (ع) این بود.

سوی سستی زهد امیرالمؤمنین است. برجسته‌ترین نقطه‌ای که در نهج البلاغه است زهد است. امیرالمؤمنین (ع) آن رویره این زهد را فرموده، به عنوان علاج بیماری اسهال<sup>۱</sup>، زهد را فرمود و من مکرر گفت: امروز هم ما باید همان آیات زهد را بخوانیم، ما به کسانی می‌گوییم که تمکن دارند. آن کسانی که لذت‌های دنیا برای آنان آغوش باز کرده است آن کسانی که می‌توانند از راه‌های حرام، خودشان راه زیبایی‌ها و شیرینی‌های زندگی برسانند.

البته در درجه‌ی بعد به کسانی که از راه حلال می‌توانند به آن لذت‌ها دست پیدا کنند، می‌گوییم؛ البته بالاترین و واجب‌ترین زهد این است که انسان از حرام پرهیز کند، پارسی‌ها، دامان را پاک نگه دارد و زهد بورزد؛ اما زهد از لذت حلال هم، مرتبه‌ی بالایی است. البته افراد کمتری ممکن است مخاطب این خطاب باشند، امروز هم همان روز است. کسانی که دستشان می‌رسد، کسانی که می‌توانند از زیبایی‌ها، تجملات، لذات، تنعمات و لذت‌های روزافزون زندگی بهره‌مند شوند، باید آن خطاب‌های زهد امیرالمؤمنین (ع) را به یاد داشته باشند.

### □ زهد معظم انقلاب

عزیزان من نکته‌ای که به من و شما خیلی ارتباط پیدا می‌کند این بخش قضیه است چون برای این مرد بودن که با زبان نمی‌شود، ما شیعه‌ی علی هستیم و به این افتخار می‌کنیم. اگر کسی امیرالمؤمنین را با تجلیل کم‌تر بی‌یاد، دلمان از بغض او پر می‌شود، پس لازم است که این، در زندگی ما منشأ اثری باشد. نمی‌گویم مثل امیرالمؤمنین (ع) شویم. اما لااقل در آن راه، در آن سمت و جهت در جبهه‌ی او قرار بگیریم این لازم است. اگر می‌خواهید در جبهه‌ی امیرالمؤمنین (ع) قرار بگیرید، بارزترین خصوصیت او در دوران حکومتش که مربوط به امروز من و شما می‌شود دو چیز است یکی عدل اجتماعی، یکی زهد نسبت به دنیا. عزیزان من، این چیز را ما باید مثل پرچم، در جامعه‌ی خودمان بلند کنیم. عدالت اجتماعی یعنی نظرو نگاه دستگاه قدرت و حکومت نسبت به آحاد مردم یکسان باشد در مقابل قانون، امتیازات و برخوردها یکسان باشد. منظور، برخورد قانونی است. آن جایی که پای امتیازات به میان می‌آید و حرکت و نگاه و اشاره، از سوی این مسئول، منشأ اثر می‌شود اینجا باید یکسان باشد. همه باید احساس کنند که به طور یکسان از خیرات نظام اسلامی بهره‌مند می‌شوند، البته بعضی‌ها تنبلاند و دنبال کاریزی روند؛ بعضی‌ها کوتاهی می‌کنند بعضی به خودشان ظلم می‌کنند؛ حساب آنها جداست، اما معنای عدل اجتماعی این

به نماز متعهد باشید و در حفظ آن کوشا باشید، نماز را فروان به جا آورید و با این عبادت بزرگ به خدا نزدیک شوید. زیرا نماز برای مردم باایمان، واجب متین است. مگر باسع دوزخیان را نمی‌شوند، وقتی که از آنان سؤال می‌شود چه چیزی شما را به دوزخ کشاند جواب می‌دهند که ما از نماز گزاران نبودیم و بدون شک نماز گناهان را از گردن گناه کاران، مانند برگ از درختان می‌ریزد و گناهان را از گردنها باز می‌کند، همان گونه که مهارها از گردن حیوانات باز می‌شود.

رسول خدا (ص) نماز را به چشمه‌ی آب گرم تشبیه فرموده است که مقابل در خانه‌ی مردی در جریان باشد و او در هر روز و شب پنج بار در آن شست و شو نماید (با این شست و شوی مکرر آیا کثافت و چرکی در بدن او باقی خواهد ماند؟)

... رسول خدا (ص) اینکه به بهشت بشارت داده شده بود، باز خود را به زحمت می‌نهاد، به جهت این فرموده‌ی خداوند سبحان که «امرکن خانواده ات را به نماز و برای به پا داشتن آن پاداری کن» و آن حضرت دوامش را به نماز دستور می‌داد و در آقامه‌ی نماز سختی‌ها را تحمل می‌فرمود.

<sup>۱</sup> منبع: نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۹.

## ● خیمه یعنی .. خیمه یعنی .. خیمه یعنی .. خیمه یعنی

خیمه مجمع دل های عاشق و شوریده‌ای است که در جست و جوی روشنایی و مهربانی، چون رودخانه‌ای سرمست، مسیر آبی دریای ولایت را در پیش گرفته‌اند. چون به دریا می‌توانی راه یافت سوی یک شب‌نم چرا باید شتافت

حسن یقوی - سرخه سمنان

خیمه مقر تاکتیکی شهادت است. خیمه اتاق انتظار ملاقات با حضرت حق است. خیمه بوستان معطر معرفت است. خیمه جایی است که سهمیه‌ی عاشقی را در آن قسمت می‌کنند.

زهرا نجاری - قم

خیمه یعنی سر نهادن به پای پیمان با جانان. خیمه یعنی غربت نزدیک‌ترین یاران. خیمه یعنی آفتاب، یعنی عطش؛ خیمه یعنی مظلومیت، یعنی تازیانه؛ خیمه یعنی آتش.

محمد صادقی کاملی - یزد



## استراتژی اسلام اجتماعی: «جماعت» در مقابل «جمعیت»

محمد رضا زانری

شما چند نفر هستید؟

مکتب متعالی و حیاتبخش اسلام از آغاز حیات خویش حضوری پویا و زنده در متن اجتماع را برای پیروان حریمش رقم زد و ایشان را از هرگونه انزوا و پراکندگی برحذر داشت امر «ان تقوموا مثنی و فرادی» که سرمشق قیام الهی امام و انقلاب اسلامی امت ما بود به تأیید «ان تنصروا ینصرکم و یتبث اقدامکم» مسیر و جهت پویایی و تلاش اجتماعی انسان‌هایی را مشخص می‌کند که براساس آموزه‌هایی چون «من اصبح و لم یهتّم بامور المسلمین فلیس بمسلم» نمی‌توانند بی‌تفاوت و بی‌اعتنا از کنار مسائل اجتماعی بگذرند.

چنین است که این دین «اجتماعی» زنده و باتحرک در طول قرن‌ها همچنان پاینده و مستحکم برقرار ماند و هم کتاب آسمانی‌اش به مصداق «ان هذا القرآن فی کل زمان غصّ جدید» همچنان و تا روز قیامت کتاب روز است و هم امام و پیشوایش «امام زمان» و حجت بر همه بندگان که «صاحب هذا الامر یتردد بینهم، بمشی فی... اسواقهم و یطأ فرشهم».

در چنین دیدگاه و مکتبی که به تقدیر و سنت الهی همواره با یاران و همراهان اندک آیین خود را برپا نکه داشته است. شمارگان و تعداد پیروان، ملاک ارزیابی این حضور اجتماعی نیست و نقش و حضور اجتماعی را شماره حاضران رقم نمی‌زند، بلکه چون همه‌ی موضوعات اعتقادی و الهی دیگر «کیفیت بر «کمیت» و «چگونگی» بر «چندگانگی» رجحان می‌یابد، گاه تنی چند اندک و کم‌شمار، جهانی به شمار می‌روند. آمدنشان، آمدن جهانی است و «جهانی است بنشسته در گوشه‌ای» و رفتنشان، که «ثلثم» است، «از شمار دو چشم یک تن کم، وز شمار خرد هزاران بیش» خوانده می‌شود.

بدین گونه قرآن کریم با تعلیم «ان ابراهیم کان امه» مکتبی می‌سازد که پیروانش شهید بهشتی را یک ملت می‌دانند چرا که «ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین» و... و همچنان هر یک نفر انسان متعهد و معتقد می‌تواند هزار و هزاران و میلیون‌ها نفر باشد.

این استراتژی جمعیت کم‌شمار دین برای جبران شمارگان محدود است. در دنیایی که باید برای اثبات حقانیت و ماندن، تلاش کرد و به «جهادی بزرگ با همه‌ی لوازم آن متعهد بود، «واعدوا لهم ما استطعتم من قوه». امروز و در شرایطی اجتماعی جدید، ما چه بخواهیم و چه نخواهیم، برای ماندن و نتیجه گرفتن نمی‌توانیم هر کدام فقط یک نفر باشیم. جهاد ما این است که هر یک تا آنجا که می‌توانیم خود را به شمارگان بیشتری تکثیر کنیم و این تبیین حقیقتی است که در آموزش‌های اجتماعی اسلام به عنوان استراتژی «جماعت در مقابل جمعیت» وجود دارد.

مؤمنان آگاه و هوشیار و معتقد که با اخلاص و بصیرت قدم در راه گذاشته‌اند خود «جماعت» خوانده می‌شوند و این همان جماعتی است که باید بدان ملتزم بود و از آن نباید جدا شد. اگر بخواهیم هر کدام یک نفر باشیم، شکست و نابودی ما حتمی است، چرا که در جبهه‌ی مقابل، عده و عده فراوان‌تر با همراهی شیاطن صف کشیده است. جبران این تعداد کم تنها با تقویت کیفی آن ممکن است.

آیا تاکنون اندیشیده‌اید که شما چند نفر هستید؟ آیا فقط خودتان به مسجد می‌روید؟ آیا فقط خودتان در نماز جمعه حضور پیدا می‌کنید؟ آیا فقط خودتان در راهپیمایی روز قدس حاضر می‌شوید؟ اگر چنین است شما فقط یک نفر هستید ولی اگر چون شهید مطهری هستید وقتی که برای هم حجره‌ی خود آب می‌آورد تا وضو بگیرد و نماز شب بخواند، شما دو نفر به شمار می‌آید و اگر چون شهید مطهری هستید وقتی که با سخنان آتشی و آگاهی‌بخش خود در دل هزاران نفر شور

و حرارت و درد و بینش می‌آفرید و در سخن و کلام و نوشتار و حضورتان آتش و شور و حرارت هست به تعداد کسانی که برمی‌آشوبید و به حرکت می‌آورید، شماره می‌شوید. شما چند نفر هستید؟

چند نفر را در این اوضاع نابسامان فرهنگی و در این شرایط نابهنجار اجتماعی برای جنگی تحمیلی در عرصه‌ی فرهنگ و اجتماع به صف کشیده‌اید و مهیای کارزار تهاجم و شبیخون فرهنگی ساخته‌اید؟ چند نفر را برای دفاع مقدس در درک و شناخت و مقابله با تهاجم فرهنگی سازمان داده‌اید؟ شما یک نفر هستید؟ ده نفر هستید؟ یا صد نفر و هزار نفر و...

هیأت‌های مذهبی و تشکل‌های دینی به عنوان دیرپاترین و اصیل‌ترین نهادهای اجتماعی شیعه، امروز مطمئن‌ترین و مستحکم‌ترین بنیان‌های جهادی و سنکراهی کدفاعی ما به‌شمار می‌آیند. شما چند سنکر به این جبهه افزوده‌اید و به نگهبانی چند سنکر مشغولید؟ شما به پاسداری از استحکام و بنیان چند سنکر همت گماشته‌اید و چند سنکر را از نفوذ و تخریب دشمن مصون داشته‌اید؟

این سنکراهی مطمئن که به اعتقاد ما «روضه‌های بهشت خداوند» و «بقعه‌ای از بقعه‌های حرم اهل بیت پیامبر» هستند هر چه گسترده‌تر شود و هر چه در این مسجد و آن مدرسه و این جمع خانوادگی و آن محیط اداری ریشه بدواند ما راز خطرهای گسترده‌تر و بزرگ‌تر حفظ خواهد کرد. ما این سنکرها را برای پاسداری از خویش مستحکم می‌کنیم و می‌دانیم که حفظ این حریم، ما را به آینده‌ای پیوند خواهد داد که در انتظارش، روزگار می‌گذرانیم.

ما شیعه‌ی منتظریم و شیعه‌ی منتظر نمی‌تواند بیهوده وقت بگذراند و بلا تکلیف باشد. «شیعه‌ی منتظر» انتخابگری آگاه است که در مسائل اجتماعی موضعی فعال دارد نه منفعل و بلا تکلیف و واخورده. او در پرتو جبر، قهر و اراده‌ی حق

می‌کوشد تا عزم، اراده و اختیار خود را در مسیر دریافت و درک اعتقادی‌اش به‌کار بندد و برای تحقق آرمان‌هایش «جهاد» کند.

باید این تأسف تلخ را بازخورد که در سال‌های گذشته بسیاری از ما به اعتقاد دولت اسلامی و حاکمیت دینی جامعه و به دلخوشی تلاش و کوشش مقدس متولیان دینی امور جامعه در برخی مسئولیت‌های فردی و اجتماعی خود کوتاهی کرده‌ایم، غافل از آنکه نقش و کارکرد فعالیت‌های مردمی هرگز با کار و عملکرد اداری مسئولان جبران نمی‌شود.

هیأت‌های مذهبی واقعی‌ترین و اصیل‌ترین نمادهای حضور مردمی هستند که امروزه تشکل‌های غیردولتی (NGO) خوانده می‌شوند و کارکردهای ارزشمند و غیرقابل انکار فراوان دارند.

امروزه باید با آگاهی و هوشیاری در جهت توسعه‌ی هوشمندانه و با برنامه‌ی این هیأت‌ها کوشید. ما واسطه‌هایی هستیم که دل‌های آماده‌ی بندگان را به آسمان لطف و عنایت خداوندگاران و اربابان آسمانی خود متصل می‌کنیم. کرم و لطف آنان در فضای قدسی و معنوی مجالس نورانی‌شان با این دل‌های آماده و فطرت‌های الهی هر چه باید و شاید، خواهد کرد. هر چه در گسترش با کیفیت و آگاهانه‌ی این مجالس بکوشیم و فرصت اتصال دل‌ها را به آن عنایت‌ها بیشتر فراهم کنیم و هر چه برای این زمین‌های حاصلخیز و تشنه، فرصت بیشتری جهت تابش آن خورشیدهای درخشان و بارش آن ابرهای رحمت مهیا سازیم، خود را بیشتر تکثیر کرده‌ایم. ما اکنون چند نفر هستیم؟ با برقراری یک مجلس کوچک خانوادگی «حدیث کسا» پنج نفر هستیم؟ با راه‌اندازی یک هیئت عزاداری محلی دویست نفریم؟ با برپایی یک محفل پرشور جوانانه هزار نفریم یا بیشتر؟

ما چقدر فرصت اتصال و پیوند را برای تشنگی‌های این روزگار به آن دریای بی‌پایان فراهم ساخته‌ایم و بر «جماعت» خود افزوده‌ایم؟ راستی ما هر کدام چند نفر هستیم؟



## اخبار مذهبی

### اولین مدال آور تاریخ دو و میدانی ایران: «مدیون توسل به ائمه‌ی اطهار (ع) هستم».

احسان حدادی، جوان نجیب ۱۹ ساله ساوجی که نخستین مدال طلای تاریخ دو و میدانی کشور در رقابت‌های جوانان جهان در ایتالیا را کسب کرد، پس از بازگشت از ایتالیا گفت: «با توسل به ابا عبدالله الحسین (ع) و ائمه‌ی اطهار (ع) و با قوت قلب و روحیه‌ی بالا توانستم عنوان قهرمانی جهان را برای ایران به ارمغان بیاورم.»

### رواق‌های جدید حرم رضوی در حال احداث است.

رئیس سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور به همراه رئیس سازمان ایرانگردی و جهانگردی ضمن بازدید از صحن جامع رضوی، سردرپ‌های شرقی و غربی، مناره‌های جدید، رواق‌های در دست احداث «دارالحجّة» و «امام خمینی»، در جریان مراحل طراحی، اجرا و احداث این اماکن قرار گرفتند. آقای مرعشی رئیس سازمان ایرانگردی و جهانگردی، جای جای حرم مطهر امام رضا (ع) را مظهر هنر و معماری اصیل دانست و این مکان را مایه‌ی مباحثات شیعه در جهان عنوان کرد.

### ۲۸ هزار مسجد بعد از انقلاب تعمیر و احداث شد.

حجت الاسلام خسروی معاون فرهنگی سازمان اوقاف و امور خیریه با بیان این مطلب از افزایش درآمد بقاع متبرکه خبر داد و گفت: درآمد بقاع متبرکه در سال ۱۳۶۰ حدود ۱۲ میلیارد تومان بوده است که این رقم در سال ۱۳۸۱ به ۱۷ میلیارد تومان افزایش یافته است.

### یک جوان هشترودی «صحیفه‌ی سجادیه» را به نظم درآورد.

آقای ناصر اصغری، جوان هشترودی که سال قبل موفق به ترجمه‌ی منظوم نهج البلاغه شده بود، صحیفه‌ی سجادیه، دعای کمیل و دعای توسل را نیز به نظم درآورد.

وی در این باره می‌گوید: «به نظم درآوردن صحیفه‌ی سجادیه، حدود هفت ماه طول کشید و بیش از دوهزار ساعت وقت صرف شده است.»

آقای ناصر اصغری افزود: «برای به نظم درآوردن صحیفه‌ی سجادیه به زبان فارسی از ترجمه‌ی فارسی و در برخی موارد از متن عربی استفاده کرده‌ام.» این جوان هشترودی با گلایه از دستگاه‌های دولتی و خصوصی به جهت عدم ابراز علاقه به چاپ این آثار گفت: «با وجود این بی‌مهری‌ها با ایمان راسخی که دارم، ادامه می‌دهم.»

وی هدف از ترجمه‌ی منظوم این آثار را منتقل شدن کتب مذهبی و ارزشمند

به متن جامعه عنوان کرد.

حلب، پایتخت فرهنگی سوریه، برگزار شد. در این هفته علاوه بر آشنایی مردم حلب با فرهنگ و ادب و هنر کرمان، طی مراسم ویژه‌ای تابلوی نفیس خوشنویسی اثر استاد جمال الدین مودب، خوشنویس برجسته‌ی کشورمان به حرم مطهر حضرت زینب (س) اهدا شد.

### دست‌های آسمانی حضرت معصومه (س) فرشته را شفا داد.

مقارن با ایام سوگواری حضرت زهرا (س) فرشته، ۱۶ ساله، که به بیماری سختی دچار بود و ناامید از همه جا به حرم حضرت معصومه (س) متوسل شده بود، با الطاف دست‌های آسمانی کریمه‌ی اهل بیت (ع) شفا گرفت. فرشته دختر ساوجی که مدت‌ها در اثر عارضه‌ای به آلودگی خونی مبتلا و در نتیجه دچار تشنج و بیهوشی می‌شد، می‌گوید: «پس از مراجعات مکرر و ناامیدی از پزشکان، به پیشنهاد پدرم قصد کردیم تا به قم بیایم و به حضرت معصومه (س) متوسل شویم.»

وی افزود: «همراه مادرم در قسمت زنانه مشغول زیارت بودیم و من در حال راز و نیاز و آرزوی شفا یافتن از کریمه اهل بیت (ع) بودم، پس از دقایقی هنگام نیایش، حالم دگرگون شد و حال ویژه‌ای به من دست داد و همه چیز را فراموش کرده بودم و به حالت معنوی که برایم پیش آمده بود فکر می‌کردم ناگاه حضرت معصومه (س) را دیدم. در حال خواندن دعای توسل. توجه من به ایشان بود و فکر می‌کردم در این دنیا نیستم و از زیارت ایشان سر از پا نمی‌شناختم. پس از لحظاتی حضرت رو به من کردند و فرمودند: شفای تو را از خدا خواستم. حضرت معصومه (س) سپس در حالی که دست به سرم می‌کشیدند فرمودند: به شهرخودت برگرد که بیماری‌ات برطرف شده و خوب شده‌ای.»

پس از این حالت دیگر اثری از تشنج و بیماری در خود ندیدم...» فرشته اضافه کرد: «هرگاه به پدر و مادرم نگاه می‌کنم و اثری از اضطراب و نگرانی از بیماری من در آنها نمی‌بینم، عشق به اهل بیت (ع) و حضرت معصومه (س) بیش از پیش در دلم زنده می‌شود.» پدر فرشته که راننده است، ضمن اینکه از شفایافتن دخترش بسیار خرسند است می‌گوید: «تا عمر دارم ارادتمند کریمه‌ی اهل بیت (ع) خواهم بود.»

### ترمیم ضریح مطهر امام حسین (ع) و حضرت عباس (ع)

پس از ۲۵ سال و برای اولین بار ضریح مطهر و نورانی حرم امام حسین (ع) و ابوالفضل العباس (ع) و بخشی از متعلقات طلا و نقره‌ی حرمین شریفین در کربلای معلی توسط گروه ایرانی «کوثر النور» غبار رویی، شست‌وشوی فنی و جلا داده شد.

همچنین به زودی کار بازسازی و جلا بخشیدن به گنبد‌های طلای حرمین امام حسین (ع) و حضرت عباس (ع) آغاز می‌شود. سید محمد صادق مصباح موسوی، مدیر و مؤسس گروه، بازسازی سیستم روشنایی و غبار رویی از حرم‌های شریف امامان معصوم (ع) در شهرهای نجف، کازمین و سامرا را از دیگر برنامه‌های این گروه در آینده عنوان کرد.

تابلوی نفیس خوشنویسی به حرم حضرت زینب (س) اهداء شد. شجاعی، خبرنگاری افتخاری خیمه در کرمان: هفته‌ی فرهنگی کرمان در

**برگزیدگان یازدهمین سوگواره تعزیه استان کرمان معرفی شدند.** شجاعی، خبرنگار افتخاری خیمه در کرمان: یازدهمین سوگواره‌ی، تعزیه استان کرمان پس از ده روز اجرای تعزیه طی مراسمی با حضور سردار کریمی، نماینده‌ی مردم کرمان و مصطفوی مدیر کل امور مجلس و استان‌های حوزه هنری، به کار خود پایان داد.

سالاری مدیر حوزه هنری استان کرمان و دبیر سوگواره، تعزیه را یکی از منسجم‌ترین سوگواره‌های کشور دانست و گفت: «۲۴ مجلس جهت حضور در سوگواره‌ی یازدهم متقاضی بودند که از این تعداد ۱۰ مجلس به سوگواره راه یافته است.» وی اضافه کرد: «حوزه‌ی هنری کرمان در سوگواره‌های آتی، نگاه ویژه‌ای به مجالس غریب خواهد داشت.» در پایان مراسم، ضمن قرائت بیانیته‌ی هیئت داوران، جوایزی به برگزیدگان اهدا شد.

### تعزیه در المپیک ۲۰۰۴ آتن

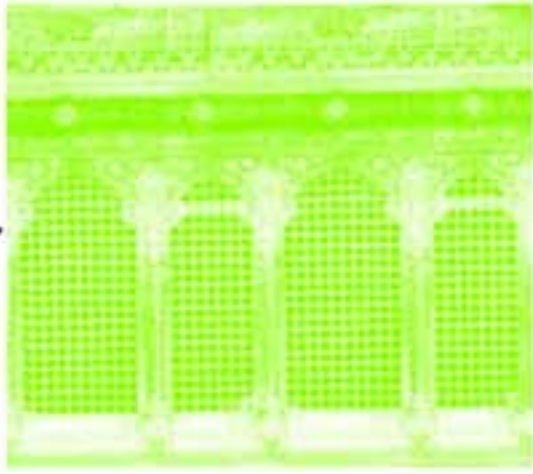
رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در آتن گفت: «شهرداری آتن در حاشیه‌ی بازی‌های المپیک ۲۰۰۴ بیش از ۶۳۰ برنامه‌ی فرهنگی - هنری اجرا می‌کند و ایران در بخش‌هایی از این برنامه‌ها حضوری مؤثر ایفا خواهد کرد.»

سیدمحمدرضا دریندی افزود: «برنامه‌های شهرداری آتن شامل اجرای موسیقی تئاتر و برگزاری نمایشگاه با موضوعات مختلف است و جمهوری اسلامی ایران با اعزام گروه‌های نمایشی (تعزیه) و رقص چوب سیستان و بلوچستان و موسیقی بندری، از تاریخ سی ام مرداد ماه جاری تا هفتم شهریور ماه، برنامه‌های متنوعی در شهرهای آتن و والتاچیوا اجرا خواهد کرد.»

### ائتلاف باشکوه ۱۸ هیئت مذهبی در قم

در ایام فاطمیه‌ی امسال، ۱۸ هیأت مذهبی از منطقه‌ی توحید (نیروگاه) قم، در یک اقدام بی‌سابقه و قابل تقدیر به صورت مشترک، مراسم تعزیت و بزرگداشت برترین بانوی عالم را برگزار کردند.

این مراسم در حسینیه‌ی گلزار شهدای امامزاده ابراهیم برگزار شد و از ویژگی‌های آن «اهمیت دادن به اتحاد هیئات مذهبی، محوریت سخنرانی به دلیل کسب معرفت و پرهیز از احساس گرایی، رعایت زمان جلسه و احترام به مخاطب» بود.



و چه و چه... دود غلیظی همراه با غبار از سمت کریلا به آسمان می‌رفت؛ یکباره دلم لرزید، زیر لب گفتم: «یا امام حسین! خدا کند در حرم آقا بمب نگذاشته باشند...»

سید مهدی! جانمانی!  
صدای دکتر مرا به خود آورد دوباره به راه افتادیم، شروع کردم به بقیه‌ی ذکر زیارت: اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلک... راستی این انفجار آن هم در روز عاشورا کار کدام «شمر لعینی» بوده؟! راه زیادی تا کریلا نمانده بود.

دیوارهای شهر را کم‌کم می‌توانستیم از دور ببینیم؛ در این حال عده‌ای به همراه مدیر کاروان در حال بازگشت بودند؛ چاره‌ای جز اطاعت نبود. دستور مدیر کاروان بود و البته لازم‌الاطاعة! در آن لحظات نمی‌دانستم به حال خود بخندم یا بگیرم؟! یعنی چه کار کرده‌ام که روز عاشورا نتوانستم حرم آقا را زیارت کنم؟ دکتر دل‌داری ام می‌داد. از کعبه‌ی دل‌گفت و تفاوت آن با کعبه‌ی گل... و بعد هم ذکر سلام‌های زیارت عاشورا را شروع کرد: «السلام علیک یا ابا عبدا و علی الارواح التی حلت بفنائک» پشت به دیوارهای کریلا داشتیم به امام سلام می‌دادیم! خدایا چه کسانی در آن حرم کشته شدند؟ خدا کند اتفاقی نیفتاده باشد...

□□

انتظار زیادی نکشیدیم و آقا با کرم خودش ما را دعوت کرد به کریلا و راه داد به حریم نورانی‌اش... این هم شاید از گریه‌ها و مناجات‌های بچه‌ها در مسجد سهله و مسجد کوفه بود و شاید اذن آقا امیر المؤمنین... کریلا را پیش‌تر وصف کردم یعنی، گفتم که نمی‌شود وصفش کرد! شده بودم مثل بنی‌اسد که روز سوم آمدند کریلا. هر چه به ضریح آقا نگاه می‌کردم سیر

می‌اندازند؟! درست مثل بعضی از انواع سینه زدن‌ها و عرض ارادت‌ها و قلاده به گردن انداختن‌ها و... حالا که دارم آن لحظات را مرور می‌کنم نمی‌توانم این صحنه را از جلوی چشم دور کنم و ناچار به توصیف آن هستم که در ایوان حرم آقا امیرالمؤمنین(ع) عده‌ای از ایرانیان، خیلی هیجانی، با شتاب سینه می‌زدند و مداحشان هم خیلی شبیه برانکیز، مواردی می‌خواند که ذکرش در اینجا صحیح نیست؛ هر چه به آنها محترمانه گفته می‌شود که مردم برای زیارت آمده‌اند، الان وقت سینه زدن نیست، لااقل به جای دیگری بروید و خلاصه به زبان خودمانی، این که شما با این کار مزاحم دیگران هستید و حال توسل و زیارت را از همه گرفته‌اید، مگر به خرجشان می‌رفت؟ کو گوش شنوا؟! و ما در آن حال از خجالت، سر به زیر انداختیم، چرا که بعضی از این جوانان به ظاهر پر شور را خیلی خوب می‌شناختیم...

□□

با دکتر، زیارت عاشورا را در راه شروع کرده بودیم و به سرعت به سمت کریلا می‌رفتیم. تلاشمان این بود که ظهر نشده، کریلا باشیم... اما یکباره صدای چند انفجار مهیب، ما را در جای خود می‌خکوب کرد. یک لحظه دیدیم همه‌ی جمعیت ایستاده‌اند! عده‌ای حدس می‌زدند بمب است که منفجر شده و عده‌ای می‌گفتند انفجار خمپاره است و صدای شلیک قبضه‌اش را شنیده‌اند

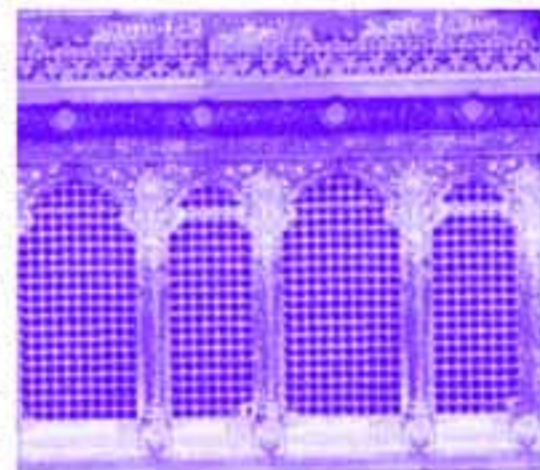


از کریلا نمی‌توان گفت؛ نمی‌توان سرود. کریلا را نمی‌توان توصیف کرد؛ حکم گنجاندن دریاست در پیمان. کریلا کریلاست! شاید باید به ایجاز گفت کریلا می‌عادگاه است، مأمن است، میقات است، حج است با همه‌ی آدابش و شاید هم کسی بتواند عاشقانه به تفصیل و اطناب بگوید، آنها که توانسته‌اند، گفته‌اند و حتماً باز هم خواهند گفت. اما برای من که نمی‌خواهم در این حریم، اسیر لفظ شوم، کریلا کریلاست! کریلا را باید دید، کریلا را باید چشید.

ده پانزده کیلومتری کریلا، راه‌بندان بود، یا باید برمی‌گشتیم و در نجف یا جای دیگر دنبال استراحت و خواب می‌رفتیم یا باید می‌زدیم به جاده و عاشقانه پی زیارت...

عده‌ی زیادی به سمت کریلا در حرکت بودند و عده‌ای نیز در بازگشت. در چشم‌های آنان که با ما همراه بودند کریلا را می‌شد دید، شوق را می‌شد تماشا کرد و حس نمود؛ اما آنان که برمی‌گشتند حالشان وصف ناشدنی بود. شده بودند مثل خود کریلا، در لفظ نمی‌گنجیدند؛ حداقل برای من.

ظاهر قضیه این بود که عده‌ای «حیدر حیدر» گویان با پرچم‌هایی سبز بر دوش، عده‌ای هم کفن‌پوش به سمت کریلا می‌رفتند و عده‌ای هم از کریلا برمی‌گشتند با پرچم‌هایی سرخ و سرهای باند پیچی شده و صورت و لباس‌هایی خونین. این صحنه‌های خون‌رنگ برای آنانی که تا به حال شیبه را ندیده‌اند، کمی چندان آور بود با خودم می‌گفتم چرا ما به دنبال نشان دادن جاذبه‌های فکری مکتب شیعه نباشیم؟ و چرا با وجود آن که حکم شرعی قمه زنی برای بسیاری از علما روشن و حل شده است و برای مردم هم بیان شده، عده‌ای هنوز با برخورد احساسی، عقلانیت موضوع را نادیده می‌گیرند و پشت گوش



• سید مهدی حسینی  
• بخش پایانی

# باربگشائید اینجا کریلاست





# توطئه‌ی حساب شده

• مرتضی وافی

ماهاها پیش در مرکز تخصصی تبلیغ حوزه‌ی علمیه، در جمع اساتید، نوشته‌ای به دستم رسید با عنوان «انکشاف توطئه‌های عظیم علیه مکتب تشیع»؛ گر چه مطالب بسیار مهمی در این نوشته آمده بود، اما به دوستان سفارش کردم که از چاپ آن خودداری کنند تا در آینده با یک برنامه‌ریزی حساب شده و تحلیل دقیق به مسائل مطرح شده در آن بپردازیم. چیزی نگذشت که چند روزنامه و هفته‌نامه که معلوم نیست از کجا نوشته به دستشان رسیده بود، به گمان آنکه خبر داغ و مهمی است (و حتی ژورنالیستی) بدون تحلیل و دقت مطبوعاتی به آرایه و چاپ آن مباردت کردند. خبر دهان به دهان چرخید و به جهت ارتباط مطالب نوشته، با اهداف مرکز خیمه، تلفن‌ها و سوالات مخاطبان هیأتی و خوانندگان خیمه پیرامون محتوای نامه و موضوعات آن شروع شد. متن زیر ترجمه‌ی بخشی از مصاحبه‌ی دکتر مایکل برانت، معاون رئیس سابق سازمان سیا و عضو فعال بخش شیعه‌شناسی است و در کتابی با عنوان «THEOTOLY A PALN TO DIVIDE AND DES OLATE» نیز در آمریکا به چاپ رسیده است که آن را تقدیم خوانندگان هیأتی می‌کنیم.

«عالم اسلام از قرن‌ها پیش تحت سلطه‌ی دولت‌های غربی بوده است، گر چه در قرن گذشته اکثر کشورهای اسلامی مستقل شده‌اند. اما فرهنگ غرب بر سیاست و تعلیم و فرهنگ آنها مسلط بوده است، به ویژه آنکه نظام سیاسی و اقتصادی این کشورها توسط ما کنترل شده و می‌شود. اکثر این کشورها پس از استقلال توجهی به تمدن و فرهنگ اصیل خود نکردند و با همان فرهنگ و نظام وارداتی غرب جامعه‌ی خود را به پیش بردند. در سال ۱۹۸۰ که انقلاب اسلامی ایران به وجود آمد و به مخالفت با سیاست‌های ما

نمی‌شدم و دریغ از یک قطره اشک! گفتند: «قریان غربی تو آقا! قریان لبه‌ای تشنه‌ات! عاشورایی از آب هم مضایقه کردند کوفیان، نکند حالا ما از لشک برایت مضایقه کنیم؟» از ناچاری و تأثر زل زدم تو چشم‌های این و آن، خیلی‌ها مثل من شده بودند. به چشم‌هاشان التماس می‌کردند و بغض متراکم، در چشم هایشان آماده‌ی یک چرغ برای انفجار بود... عده‌ی معدودی هم خیلی راحت می‌گریستند و شاید اینها سفر دوم و سوم شان بوده و به حرم آقا راه پیدا کرده‌اند... با این خرم، خودم را دلداری دادم. راستی قصه چیست؟

آهت حرم است یا چیز دیگر؟! شاید باید چشم‌های تو طعم عشق گریه را بچشند تا مگر بتوانی یک ذره و کمتر از آن، با اسرار عشق امام حسین (ع) و اصحابش آشنا شوی و بفهمی عشق یعنی که کربلا یعنی عشق...

بین الحرمین حکم صفا و مروه دارد برای تو حرم میایی به حرم امام حسین دلت یاد حرم حضرت عباس می‌کند، برمی‌گردد و می‌روی سمت حرم حضرت عباس، یاد ادب عباس می‌افتی؛ راستی آداب زیارت را بلدی و آن را رعایت کرده‌ای؟! پیش امام حسین ادب کرده‌ای یا نه؟! اول به حرم کدام مشرف شده‌ای؟!

خدایا چقدر سرگردانم؟ با این دغدغه‌ها چه کنم؟ درست است که عده‌ای گفته‌اند باید در حرم حضرت عباس اذن دخول به حرم برادرش را بگیری عده‌ای هم گفته‌اند اول سرخ مولا و امامت برو... اما من که سرگردانم، پا شده‌ام با هزار تلبلی آمده‌ام کربلا و تا حالا هم نمی‌دانستم حرم امام حسین کدام است و حرم عباس کدام، بین الحرمین چیست و قتلگاه کجاست، از آداب حرف زدن، مثل نجوا کردن در گوش ناشنوا است. برای من که تازه آمده‌ام طعم عاشقی را نم تو و کم کم می‌چشم، فهم این

حرف‌ها زود است و درک آن مشکل و مشکل ساز، یک نفر ته دلم دائم داد می‌زند: هیچ آدابی و ترتیبی مجوی... اما از طرف دیگر از آن سوی دلم کسی نجوا می‌کند که نکند تو هم بشوی مثل بعضی از سینه زن‌ها که زیارت نخوانده می‌آیند، سینه می‌زنند و قلاده به گردن می‌اندازند و می‌روند؛ نه داخل حرم را دیده، نه طعم زیارت را چشیده... درست اول نماز جماعت مغرب و عشا می‌روند استراحت! خدا از سر تصمیم‌زتان بگذرد...

کربلا، کربلاست، قرار است دیاع کنم اما نمی‌توانم، نه توانستم از آقا امیر المؤمنین دل بکنم و نه می‌توانم با بین الحرمین و حرم آقا افضل و مولا امام حسین (ع) دیاع کنم. دل کندن از اینجا، دل کندن از هستی است و البته از هستی هم باید دل کند تا بتوانی کربلا و نجف را با همه‌ی وجود درک کنی...

نمی‌توانم آن حال را توصیف کنم؛ صفا و خلوص زائران، اشکهای درد داغ و یا اشتیاق، نور آینه‌های حرم و غبار غریبی که بر در و دیوار حرم و شریع نشسته، مرا با اندوهی همیشگی همراهی می‌کند. یک لحظه در حرم آقا نگاه گره می‌خورد یا قتلگاه، ای کاش در قتلگاه را نیسته بودم، لااقل یک دل سیر گریه می‌کردم.

دیاع با حرم امام حسین برای من معنا ندارد، نه! نباید دیاع کرد تا دوباره به این بهشت بازگشت خانه‌ی اصلی ما اینجاست. همان دل‌های عاشق این حرم است اینجاست که دل‌ها هم به هم می‌رسند، با هم گره می‌خورند... از حرم خارج می‌شوم و از کربلا، اما دلم هنوز دارد در حرم چرخ می‌خورد و به آقا می‌گویم: تو، چه باید خواست جز تو، تو را و بهشت تو را.

نگاهم را به سختی به سمت کربلا می‌چرخانم و با امید می‌گویم. هر کسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش



برخاسته، ابتدا خیال کردیم که این حرکت نتیجه و انعکاس طبیعی سیاست‌های غلط و ناقص و فشار و خفقان شاه ایران بوده است و عناصر مذهبی از این خستگی و نلزدگی توده مردم ایران بهره می‌گیرند و ما می‌توانیم بعد از برکناری شاه ایران افراد مورد نظر خود را روی کار آوریم و سیاست‌های خود را تکویم دهیم. پس از گذشت دو سه سال اول با گروگان‌گیری، حادثه‌ی طیس و رشد روز افزون انقلاب و آثار آن در کشورهای؛ لبنان، عراق، کویت، بحرین و پاکستان؛ مقامات بلندپایه‌ی سیا بر این باور شدند که انقلاب ایران فقط نتیجه و انعکاس طبیعی سیاست‌های شاه نبوده است، بلکه عوامل و حقایق دیگری

# توطئه‌ی سحاب تشبده نیرضای تشییح

نیز وجود دارد که محکم‌ترین آنها، یکی جمع بین رهبری سیاسی ایران و مرجعیت مذهبی است و دیگر شهادت حسین [ع]، نویی پیامبر اسلام در ۱۴۰۰ سال گذشته، که شیعه ۱ قرن‌ها پیش با اقامه‌ی عزاداری و ذکر مصیبت با غم و اندوه آن را زنده نگه داشته است. همین دو فاز است که شیعه را از بقیه‌ی جوامع فعال‌تر و پر جنب و جوش‌تر ساخته است. در گروه‌هایی بزرگ مقامات سیا تصویب شد که برای مطالعه‌ی اسلام شیعی و برنامه‌ریزی و کار روی این پروژه، شعبه‌ی جداگانه و مستقلی تأسیس شده، با یک بودجه‌ی جهل میلیون دلاری پروژه آغاز به کار کند. ۱ جمع آوری اطلاعات (collection data).

۲ اهداف کوتاه مدت (target short term) تبلیغات علیه شیعه و راه‌اندازی آشوب‌های بزرگ شیعه و سنی و ایجاد اختلاف بین آنها، تا توجه آنها به آمریکا و برنامه‌های نباشد. ۳ هدف دراز مدت (Target Term Long) در مرحله اول محققین و کارشناسان به تمام جهان اعزام شدند، پایان‌نامه‌ی دکتری خود را حول محورهای زیر به پایان رساندند: الف: کدام مناطق جهان شیعه هستند و چقدر؟ حالات و روحیات آنها و آداب معاشرت و عقاید آنها و اختلاف‌هایی که با هم دارند چیست؟ ب: تضادهای داخلی شیعیان را چگونه می‌توان تحریک کرد؟ ج: اختلاف بین شیعه و سنی را چگونه می‌توان دامن زد؟

دکتر مایکل برانت می‌گوید، بعد از نظر سنجی‌های اولیه و جمع‌آوری اطلاعات به مطالب زیر دست پیدا کردیم: ۱ مرجعیت شیعه سرچشمه‌ی اصلی قدرت شیعه است که با پافشاری بر اصول و با اعتقاد محکم از دین و تفکرات شیعه دفاع می‌کنند.

در تاریخ طولانی گذشته هیچ گاه با حاکم غیر اسلامی بیعت نکرده‌اند با فتوای یک مرجع وقت آیت‌الله شیرازی انگلیس نتوانست وارد ایران شده در عراق صدام با تمام توان و سعی خود نتوانست مرکز علمی شیعه و حوزه‌ی نجف را با خود همراه کند و مجبور به بستن آن شد در حالی که مراکز علمی در جهان همیشه با حاکمان وقت همراهی کرده‌اند. در قم مرکز ایران هم مرجعیت، تخت ظلم شاهنشاهی را برچید و با ابر قدرت آمریکا نبرد کرد. در لبنان نهضت آیت‌الله موسی صدر ارتش‌های انگلیس فرانسه و اسرائیل را مجبور به فرار از لبنان کرد. بعد از به وجود آمدن اسرائیل، بزرگ‌ترین مزاحمت برای ما به شکل و نام حزب‌الله به وجود آمد؛ از همین چیزها و قضایا به این نتیجه رسیدیم که برخورد مستقیم رو در رو با شیعه ضرر زیاد و امکان پیروزی کم دارد. لذا باید پشت پرده کار کرد و به جای اصل قدیم انگلیسی‌ها که «تفرقه بیندازید و حکومت کنید»، اصل دیگر «تفرقه بیندازید و نابود کنید» را پیش گرفت.

مایکل برانت خلاصه‌ی اهداف دراز مدت را این‌چنین ذکر می‌کند: افرادی را که با شیعه اختلاف نظر دارند نرفت علیه شیعه منظم و مستحکم کرد. شایعه‌ی کفر شیعه‌ها را گسترش داد، و آنها را با تبلیغات منفی از جوامع جدا کرد. باید مطالب نفرت برانگیز علیه آنها نوشته شود و افراد کم سواد و بی سواد علیه شیعه تقویت شوند. یک جبهه‌ی تمام عیار برای مقابل با مرجعیت شیعه ایجاد شود. تا به عنوان ستون پنجم، سیمای شیعه را

مسخ کنند. در همین رابطه دکتر مایکل برانت می‌گوید: در مراسم عزاداری که مردم به یاد واقعه‌ی کربلا جمع می‌شوند، یک نفر سخنرانی می‌کند و واقعه‌ی کربلا را بیان می‌نماید، مستمعان گوش می‌دهند و بعد از آن طبقه‌ی جوان سپه‌رئی می‌کنند، این سخنرانی و این مستمعین برای ما مهتو هستند. زیرا از همین عزاداری‌ها و مجالس و شیعه‌ها جوش و خروش و انگیزه‌ی بزرگ جنگ با باطل به خاطر حق به وجود می‌آید. لذا ما از بودجه‌ی خود دهها میلیون دلار برای به دست گرفتن سخنران‌ها و مستمعین اختصاص دادیم تا در مرحله اول توسط افراد از خودشان (که هم پول‌پرست هستند و عقایدشان سست است و هم خواستار کسب شهرت و صاحب نفوذی مؤثرند) در عزاداری‌ها عرضه کنیم. کارهایی که باید انجام داد:

۱ به وجود آوردن و یا سرپرستی مناحان (کسانی که از آنها به عقاید شیعه معرفت ندارند). ۲ اضافه کردن سنت‌های نادرست و بدعت در عزاداری و ترویج رسم‌هایی که با عقاید شیعه مغایرت دارد.

۳ مطرح شدن سیمای عزاداری در جامعه، به گونه‌ای که شیعه یک گروه جاهل و توهم‌پرست معرفی شود، که عزاداری آنها از محرم موجب مزاحمت و اذیت مردم می‌شود. ۴ کمک مالی به افرادی که بتوانند با نوشته‌ها و آثار خود عقاید و مراکز شیعه را هدف قرار دهند، بنیان‌های شیعه را منهدم کنند. اعتقادات شیعیان را ساخته و پراخته‌ی مراجع و علمای شیعه قلمداد کنند. برای تشریح و اجرای این گونه برنامه‌ها باید پول‌های هنگفت خرج شود و مداحان به خوبی تشویق شوند. تا شیعه که مذهبی با منطق قوی است تبدیل به یک مذهب و تفکر درویشی محض شود و از درون پوک و تو خالی؛ همین کارها در بین مردم نفرت را به وجود می‌آورد و تفرقه و چند دستگی گسترش می‌یابد.

۵ مطالب تحقیقی علیه مرجعیت جمع شود؛ آن‌گاه این مطالب که توسط نویسندگان پول‌پرست و به ظاهر بی‌نام نوشته شده، با هزینه‌های فراوان چاپ و نشر و توزیع شود و بین مداحان و عوام شیعه، این مطالب ساختگی پخش شده و با این حرکت تا سال ۲۰۱۰ میلادی، بحث مرجعیت به عنوان محور شیعه برچیده شود. جمعیتی که تا به امروز مانع اصلی راه دولت مردان بوده است، به دست خود شیعیان نابود شود. در آخر دکتر مایکل می‌گوید: این برنامه‌ها بعضی اجرا شده و بعضی دیگر در حال پیاده شدن است و مقداری از باقیمانده‌ی برنامه‌ها در آینده عمل خواهد شد.

# ماهرچه داریم از اهل بیت (ع) داریم

## گفت‌وگو با مداح اهل بیت (ع) حاج اصغر زنجانی



اشاره:

دهه‌ی آخر ماه صفر بود که به دیدار حاج اصغر زنجانی رفتیم. حاج اصغر ساده پوش، مهربان و کمی شوخ طبع است، او که عمر خود را صرف بازگویی مصائب اهل بیت (ع) نموده است، شوخی‌هایش نیز خالی از سوز نیست و همین سوز و گداز اوست که روضه و مصیبت خواندن‌های او را مؤثر و دلنشین کرده است، او جواب ما را می‌داد، اما خواسته یا ناخواسته مجلس مصاحبت با او به مجلس روضه‌ی سیدالشهدا (ع) تبدیل شد و همه‌ی آنهایی که برای دیدن او فرصت را مغتنم شمرده بودند، آرام آرام اشک می‌ریختند. حاج اصغر، اما، فارغ از اطرافیان، با صدای بلند ناله سر داده بود و گریه می‌کرد.

حاج اصغر زنجانی ترجیح داده است تا چشمان تن فرو بسته بمانند، و برای شفای خود از اهل بیت (ع) تقاضایی ندارد، او می‌داند که بهترین مسیر برای قرب باری تعالی بندگی خالصانه و با بصیرت است و چنین شخصی شایسته‌ی عنوان روشندلی است.

می‌خواستیم به ایران بیاوریم، در موقع بازرسی دیدم که رو می‌شود، من چهار تا از آنها را خوردم و از آن به بعد آرام آرام وارد کار سیاسی هم شدیم؛ اصلاً نام سیدالشهدا (س) خودش هم دین است، هم سیاست است، هم انقلاب است. آدم به کدام مطلبش نگاه کند و بخواهد وارد سیاست نشود؟ این را بخواند و تجزیه کند: «اَنی لا اری الموت الا السعادة والحياة مع الظالمین الا برما»؛ یا حرف پدر ایشان را: «لا تکن عبد غیرک جعلک الله حراً» یعنی که فقط بنده‌ی خدا باش، بنده‌ی غیر خدا نباش، خدا تو را آزاد آفریده است.

**نحوه‌ی اقامه‌ی عزادر آذربایجان و زنجان چگونه بوده است؟**

در آذربایجان و زنجان تقریباً از عید قربان شروع می‌کردند؛ در اردبیل هم که بودم، از شب یازدهم ذیحجه شروع می‌کردند؛ می‌گفتند: هفته خوانی. دسته در می‌آوردند و مردم را برای عزاداری محرم آماده می‌کردند. اول بچه‌ها شروع می‌کردند، خیلی سوزناک بود. بچه‌ها می‌گفتند: «حسین، حسین، مظلوم حسین...» اینها طوری می‌گفتند که دل آدم را به کریلا می‌بردند.

بعد شعرهایی به ترکی می‌خواندند که مضمونش این بود: «زمره‌ی محرم است، مگر نمی‌بینی؟»

از عید قربان تمام کوچه‌ها آماده‌ی محرم می‌شد. بنده‌ی ناچیز دوستانه عرض می‌کنم که این دهه‌ی اول محرم را اگر در خانه‌ها گریه نکردید، مسئله‌ای نیست، دهه‌ی اول محرم موقع داد زدن است، در خیابان‌ها باید داد زد. همه باید بدانند، این اثر دارد.

این که چند روز پیش از محرم شروع می‌کردند، خیلی اثر داشت. الان هم در تبریز، شام عید غدیر، در مسجد توحید (اگر اشتباه نکنم) شروع می‌کنند. این خودش اثر دارد و تبلیغ است.

درست است که سیدالشهدا (س) زنده می‌ماند و خدا این

با تشکر از این که محبت کردید و به دعوت ما پاسخ مثبت دادید، لطفاً بفرمایید که از چه زمانی به ذاکری اهل بیت (ع) مشغول شدید؟

بسم الله الرحمن الرحیم. رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و احلل عقدة من لسانی یفقه قولی؛ السلام علیک یا ثار الله؛

من غم مهر حسین با شیر از مادر گرفتم روز اول آدمم دستور تا آخر گرفتم

با عرض تشکر از دوستان، من هر چه بگویم ناتوانم از درک ساحت مولا سیدالشهدا، ارواح من سواه الفداه، در این دستگاه و در این دایره، اگر بپذیرد نوکر کوچکی باشم. از آن وقتی که یادم می‌آید و با نام مقدس سیدالشهدا (ع) دهانم را عطر آگین کرده‌ام، با اینکه:

هزار بار دهان را اگر بشویم به گل و کلاب هنوز نام تو بردن کمال بی ادبی است

ولی بالأخره، خودمان را قاطی کردیم؛ از آن وقتی که یادم می‌آید نام سیدالشهدا را بر زبان داشتم بسیاری از مداحانی که الان هستند دوستان من هستند و اخلاص به محضرشان دارم، ولی بیشترین رابطه‌ام با آقای منزوی بود که از سال ۴۴ خدمت ایشان ارادت داشتم، اگر جسارت نباشد خیلی با او عشق کردم با نام سیدالشهدا (س).

**نحوه‌ی آشنایی تان با امام راحل (ره) چگونه بود؟**

با امام راحل (ره) یک مقدار آشنایی داشتم، تا سال ۴۷ یا ۴۶ یک مسافرت به عراق داشتم که خودش داستان مفصلی دارد. ۶ ماه در عراق بودم آن وقت خیلی ارادتم بیشتر شد. در مدرسه مرحوم آیت الله العظمی بروجردی، امام خمینی (ره) اقامه‌ی جماعت می‌کردند، من هم اذان می‌گفتم، معمولاً نماز هم می‌خواندم و ایشان خیلی به من مرحمت داشتند. در عراق در شهر نجف نوارهایی بود بزرگ و چهار لبه، چند تا از آنها را با صدای امام

طور می‌خواهد، ولی ما وظیفه داریم برای نسل آینده الگو باشیم، هرچند نام سیدالشهدا (س) پاینده است، عزای سیدالشهدا (س) را اگر زمینیان هم نگیرند، ملکوتیان می‌گیرند:

جن و ملک بر آدمیان نوحه می‌کنند...

به ما هم آموخته‌اند طوری نوحه سرایی کنیم که هم عزا باشد هم برای دین تبلیغ باشد. ما این طور دیدیم و الان هم هست. الان از روز اول محرم در زنجان دوتا دسته در می‌آید، یکی از مزار شهدا و یکی هم دسته‌ای که در زنجان بنیان گذار هیأت هاست که از مسجد میریبه‌الدین در می‌آید.

این هم خیلی اثر دارد، روز اول محرم، در شهرستان‌ها، روز خبری نیست و شب‌ها عزاداری می‌کنند. اما در زنجان از روز اول محرم عزاداری‌ها شروع می‌شود.

**اگر خاطره‌ای از تشرف به عتبات عالیات دارید، لطفاً نقل کنید .**

من ۱۵ مرتبه مشرف شده‌ام. بالأخره کریلا هر سفرش عالمی دارد؛ ولی ۲ بار اول، یکی سال ۴۶ که شش ماه آنجا بودم، هرچا که می‌رفتم:

حله، موصل، مدائن، شهرهای زیارتی، شب برمی گشتم کریلا، در آن شش ماه، یک شب به غیر از کریلا جای دیگری نخواستیم. در آن زمان اجازه‌ی زیارت نمی‌دادند و دوسه مرتبه ما گرفتار شدیم. مخصوصاً یک بار که تیراندازی کردند و با استفاده از سگ‌های شکاری ما را گرفتند و دست‌های ما را بستند. یکی از دوستان به زبان آذری گفت که من می‌خواهم یک طوری دور این آقا بگردم که ما را آزاد کند. من گفتم: «نه» ما زیارت کسی آمدیم که از بچه هایش گذشته است و سریلند زندگی کرده، سریلند! ما نوکر او هستیم، خدا کریم است.»

بالأخره ما از ارباب تقاضا کردیم، نکو آنها زبان ترکی را می‌فهمیدند! بعد به ما گفتند که این حرفت را تکرار می‌کنی؟ من گفتم: «بله.» گفتیم و آنها خوششان آمد ظاهراً و ما آزاد شدیم. یک شب هم مهمان بودیم در یک دهی؛ تقسیم می‌کردیم مثلاً سه نفر، چهار نفر در یک منزل مهمان باشیم. جایی که ما مهمان بودیم، به ما گفتند که روضه بخوان! گفتم: «من فقط

روضه‌ی امام حسین (ع) را می‌توانم بخوانم روضه‌ی دیگر بلد نیستم.» یکی گفت: «نخوان!» من دو سه خط خواندم، اما به فارسی. وقتی خوابیدیم یک جوانی گفت: «اینهارا می‌کشیم امشب»، بعد این دو نفر که با ما بودند ترسیدند، من دل‌داری دادم و گفتم که بالأخره یک کسی ما را می‌پاد. این جوان با مادرش حرفش شده، او گفت می‌کشیم، مادر گفت: «مهمانان من اند.» من به یاد بچه‌های مسلم افتادم. جوان اصرار می‌کرد، زن گفت ما اینها را مهمان آوردیم، هی مادر اصرار کرد و ما توسل کردیم به قمرینی هاشم، عباس بن امیرالمؤمنین روحی لتراب مرقدہ الفداء «یا کاشف الكرب»، را خواندیم گفتم مساله‌ای نیست ما استراحت کردیم، من تقریباً بیدار بودم، دیدم پسر آماده می‌شود، مادر هم آمده آخر مادر گفت که می‌روم به عباس ابن علی (ع) شکایت می‌کنم؛ طوری شد که دیدیم پسر ناراحت آرام آرام گریه می‌کند؛ خلاصه عباس (ع) کارش را کرد. ما وقتی کریلا رسیدیم کفش‌ها از بین رفته بود و چند روز پا برهنه بودیم. شب ساعت ۱۱ بود، گفتند حرم بسته است، من گفتم نه من عهد کرده‌ام. رسیدیم پشت در. من برای اینها یک نوحه خواندم، دیدم خادم در را باز کرد.

**به نظر شما یک مداح چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد؟**

من خودم یک پارچه نقصم، ولی سیدالشهدا (س) عنایتی کرده است؛ انسان باید خواندنش و رفتارش حسینی باشد. ما هرچه داریم از اهل بیت (ع) داریم. بله در آن حدیث معروف داریم که اگر به دو ثقل اکبر و اصغر متمسک بشوید، «لن تضلوا ابداً» هرگز گمراه و ذلیل نمی‌شوید، پس به قرآن و به عترت متوسل بشوید.

**گاهی می‌بینیم که فارسی زبان‌ها به دنبال سبک‌هایی می‌روند که حزنش**

**کمتر است، چه چیزی باعث شده که نوحه‌های آذری سوزش را از دست ندهد؟**

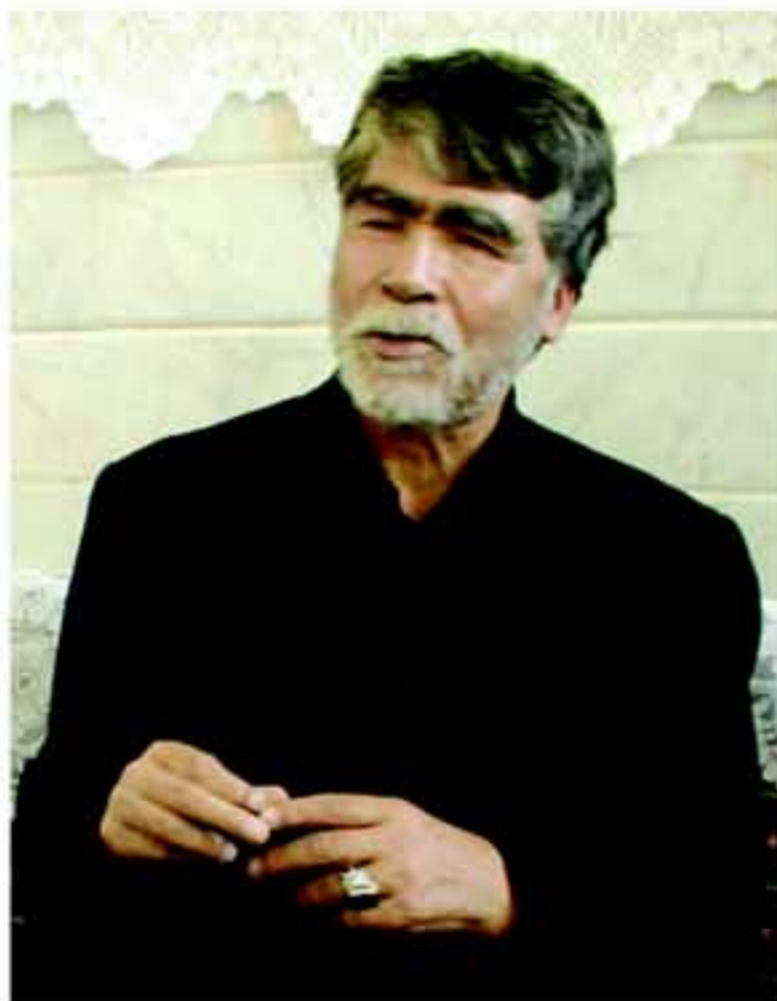
جوان‌های آذری در حالی که به سمت نوگرایی می‌روند، باز هم حرف شنوی دارند. الان هم حرف شنوی دارند، در جلساتی که ما داریم، وقتی می‌گوییم فلان آهنگ را نخوان، او فکر می‌کند و خودش متوجه می‌شود که بعضی آهنگ‌ها با ساحت مقدس سیدالشهدا (س) همخوانی ندارد. من احساس می‌کنم که این حرف شنوی در آذربایجان و زنجان بیشتر است.

**اگر ممکن است کمی هم در مورد مراسم تشنت گذاری بگویید.**

- اینها سه تاست؛ یکی «علم بدخ»، یکی «یخه باقلاما» این مال تبریز است؛ یکی «تشنت گذاری»، این مال اردبیل است که الان به همه جا سرایت کرده و زنجان هم هست.

علم بدخ مراسمی است که علم‌ها را برای عزاداری و دسته آماده می‌کنند؛ تشنت گذاری هم به این معناست که اگر بچه‌ها تشنه شدند، مقید نباشند بیایند از ما بخواهند، هر موقع تشنه شدند بردارند. مردم هم بسیار اعتقاد دارند و شفا هم می‌گیرند.

یکی هم «یخه باقلاما» است؛ این تبریزی‌ها روز سوم سیدالشهدا (س) جمع می‌شوند نوحه می‌خوانند، تا بعد از آن همه گریه کردن، آرام شوند؛ البته هر چند تا اربعین عزا هست، این هم خودش عالمی دارد، در تهران هم در بعضی هیأت‌های ترکان دیده‌ام و همه‌ی این مراسم در اصل به خاطر فراخوانی مردم است و مردم هم انصافاً هم علاقه دارند و هم به حاجت‌هایشان می‌رسند و نمونه هم زیاد است.



**از جبهه هم برای ما بگویید و اگر با شهید زین الدین ملاقاتی داشته‌اید برای ما تعریف کنید!**

اوایل جنگ مداح‌ها کمتر به جبهه می‌رفتند، لشکر عاشورا آن زمان نبود، تازه تیپ بنا بود به فرماندهی حاج احمد کاظمی تشکیل شود؛ رزمنده‌ها واقعا همه نوحه خوان شده بودند در معیت شهید مدنی (ره) که به جبهه می‌رفتیم، نزدیک خوزستان، گفت حمام پیدا کنید،

می‌خواهیم به زیارتگاه جبهه برویم باید غسل زیارت کنیم.

یک جایی پیدا کردند، گفت: «نیت غسل زیارت کنید.» بعد به من گفت بخوان و خودش سینه می‌زد. نوحه هم که برای جبهه نداشتیم، گاهی خودمان می‌گفتیم، از دوستان هم خواهش می‌کردیم که نوحه بگویند.

با لشکر ۱۷ علی (ع) هم زیاد بودیم، با آقای شهید صادقی با شهید جواد دل آذر، با مرحوم شهید زین الدین.

چند شب که در لشکر ۱۷ خواندم، یک شب شهید مهدی زین الدین - خدا رحمتش کند - افتاد به پای من، گفتم بابا بلند شوید، فرمانده! رئیس!

شهید زین الدین گفت: «نه، من یادم هست روز اربعین می‌آمدید در قم می‌خواندید، من بچه بودم.» من سال‌ها پیش در قم این نوحه را خوانده بودم؛

ای خانم معصومه مژده عمه ات آزاد شد

خانه‌ی آل امیه یکسره بریاد شد

ایشان گفت: «شما این‌ها را می‌خواندید. من از خدا آرزو می‌کردم می‌شود ما هم جهاد کنیم؟!»

بعد جدا شدیم آمدیم لشکر عاشورا، جزیره مجنون شمالی، جنوبی، کارخانه نمک و کنار فاو با شهید باکری و بسیاری از شهدا در خیبر، بدر و خلاصه سعادت داشتیم و آنها دست ما را می‌گرفتند.

**خاطره‌ی شنیدنی از حاج تقی شریعتی دارید؟**

ما یک عید زمستان محرم را دیدیم؛ نزدیک‌های عید بود، اجازه نمی‌دانند که دسته دربیاید. سابق نزدیک محرم یک سرهنگی را می‌فرستادند برای زنجان و قبل از زنجان هم برای اردبیل، آنها را می‌ترساندند هی: «می‌کشیم، می‌زنم، می‌اندازم زندان!» آقای شریعتی به چند نفر از جمله ما دستور داد یک سطل قشنگ گل درست کردند، یک خرده خیس کردند، به کت و شلوار قشنگ

پوشید و از مسجد وارد کوچه شد، کوچه وصل بود به بازار، وارد بازار که شد، گل را ریختند روسرش و شروع کرد به خواندن شعر ترکی که: «شیعیان هنگام عزای حسین (ع) رسیده است.» مردم را تشویق کرده بودند که خرید عید بکنند. آقای تقی شریعتی شعر می‌خواند، ما هم به دنبالش. به تمام کلانتری‌ها بیسیم زدند. ایشان هم کار خودش را می‌کرد. یک صدای رسا و خیلی قشنگی هم داشت. هر چه پلیس می‌آمد، او فقط می‌خواند. تا امامزاده هم نتوانستند جلوش را بگیرند.

در این سیر با چه کسی آشنا شدید و حشر و نشر داشتید؟  
 اوایل مرحوم حاج ملا آقا جان بود، اوآخر هم مرحوم آقای فخر، مرحوم آقا سید عباس، مرحوم آقای جعفر مجتهدی که حدود ۲۵ سال ارتباط داشتیم. با این آقایان بودن هم خیلی سود داشت. اصلاً نشستش، برخاستش، خودش همین قم آمدن‌هایش؛ خلاصه فیض جاری است، ممکن است کسی بهره‌ی زیادی از این دهه ببرد یا سهمش کم باشد، ولی به هر حال فیض جاری است.

به نظر شما یک جوان مداح، چطوری می‌تواند معرفت خودش را زیاد بکند؟  
 برای جوانان اولاً عرض می‌کنم که با وضو باشند همیشه؛ ثانیاً از خود سیدالشهدا (س) مدد بگیرند. تامی‌توانند نمازشان را در وقت بخوانند؛ نمازشان را با خشوع بخوانند. اینها باعث می‌شود که زنگار از این آینه کنار برود و رفتارشان طوری بشود که مستعین از آنها ادب یاد بگیرند.

اگر یک مداح دچار خطا شد، ما چه وظیفه‌ای در قبالش داریم؟  
 آقا به ما یاد داده است که تا می‌توانیم دستش را بگیریم و حمایتش کنیم، نصیحتش کنیم نگذاریم غرق شود، ان شاءالله خطا را ترک می‌کند، توبه می‌کند، خدا هم توبه پذیراست.

شما به کدام روضه بیشتر علاقه دارید؟  
 روضه‌ی عطش عالمی دارد و اهل معرفت هم خیلی با آن صفا می‌کنند.

تا حالا برای بازگشت نور چشم خودتان دعا کرده‌اید؟  
 نه.

چرا؟

ما این دو بیت را همیشه برای مردم می‌خوانیم، باید خودمان هم عمل کنیم:  
 یکی درد و یکی درمان پسندد  
 یکی وصل و یکی هجران پسندد  
 من از درمان و درد و وصل و هجران  
 پسندم آنچه را جانان پسندد.

عزاداری‌های الان باشکوه‌تر است یا عزاداری‌های دهه‌ی شصت؟  
 همین امسال همین الان هم مراسم خیلی باشکوه برگزار می‌شود. دهه‌ی اول زنجان آن قدر باصفا بود، جمعیتی که امسال آمدند کم نظیر بود، دو و نیم بعد از نصف شب می‌گفتیم: «آقا پاشوید بروید!»؛ می‌گفتند: «نه، شاید آقا بعد از ساعت دو و نیم بیاید اینجا!»؛ می‌نشستند، می‌افتادند، نه پتو بود نه چیزی!

از آقای نهاوندیان اگر خاطره‌ای دارید بیان کنید.  
 سال مرحوم شدن ایشان، احتمال می‌دهم اربعین شب شنبه بود. صبح جمعه ما شرق تهران جلسه داشتیم. مرحوم نهاوندیان آن روز اصلاً عالمی داشت. به هم علاقه داشتیم، می‌آمد می‌نشست زانوی من را فشار می‌داد و می‌گفت: «آخرش». جلسه باحال بود و قرار بود بعد از ظهر هم ساعت ۲ حرکت کنیم. حاج آقا قلبش کمی ناراحتی داشت، ولی مرتب این طرف و آن طرف می‌رفت. ماشین‌ها هم زیاد بود، همه را خودش مدیریت می‌کرد، ناهار هم یا نمی‌خورد یا سرپایی داخل ماشین. هی می‌آمد به ماشین سر می‌زد به یکی نمی‌دانم مقداری کشمش می‌داد، یکی دیگر یک چیز دیگر، بعد هم که رسیدیم به هر نوحه خوان که می‌رسید، بغل می‌کرد و می‌بوسید. و پیاده که شدیم زیان حال زینب را که معنی‌اش این است: «حسین جان همه‌ی شامات را گردیده‌ام و خسته به کریلا رسیده‌ام» به ترکی می‌خواند و گریه می‌کرد. بعد می‌گفت: «۴۵ ساله من اربعین‌ها آمدم اینجا گریه کردم.» و نشست، بقیه نشستند کنارش، گفتند الان بلند می‌شود، دیدند نه ...



آنجا که خورده بود می‌آن جا نهاد سر  
 دردی کشی که مست شراب شبانه بود

جناب آقای زنجانی شما خسته هستید، مجلس هم دارید، اما سوالات ما تمام نشده، ان شاءالله باید در فرصت دیگری خدمتتان برسیم و بهره ببریم. از این که دعوت ما را قبول کردید، تشکر می‌کنیم.



### آخرین کلام امیر مؤمنان (علیه‌السلام)

علی (علیه‌السلام) در آخرین وصایایش که با جمله‌ی «الله‌الله» شروع می‌شود، همان وصایایی که وقتی تمام شد، چند لحظه بعد جان به جان آفرین تسلیم کرد، راجع به نماز گفت:  
 «...!...! فی الصلوة فانها عمود دینکم» یعنی: «خدا را! خدا را! دربارهی نماز که نماز استوانه‌ی خیمه‌ی دین شماست».

### آخرین سفارش امام صادق (علیه‌السلام)

امام صادق (ع) در لحظات آخر عمر، به یکباره چشم گشود، رو به جمعیت کرد، و همین یک جمله فرمود:  
 «لَنْ تَنَالَ شَفَاعَتُنَا مُسْتَخْفًا بِالصَّلَاةِ» هرگز شفاعت ما به مردمی که نماز را سبک بشمارند، نخواهد رسید، این را گفت و جان به جان تسلیم کرد.



# هنوز تا مطلوب فاصله زیاد است

نگاهی به برنامه‌های صدا و سیما در سالروز شهادت حضرت زهرا (س)

زهرا شریعتی



صدا و سیما، به عنوان فراگیرترین رسانه در جوامع، نقش بسیار مهمی در ایجاد احساس نیاز به یک مقوله در مخاطبان خویش دارد. این نقش را در رسانه‌های غربی فراوان دیده‌ایم.

در مناسبت‌های مذهبی، رسانه جایگاه ویژه‌ای می‌یابد. هم در تشویق جامعه و مردم به برگزاری بهتر مناسبت‌های مذهبی، و هم در تبیین و شناخت بهتر آن مناسبت، شخص و یا واقعه. به تعبیر امام خمینی (ره) که صدا و سیما باید یک دانشگاه اسلامی باشد، نقش صدا و سیما کارکرد آموزشی و تربیتی گسترده‌ای می‌یابد. بنابراین، مسئولین این رسانه، باید با توجه به نیاز جامعه در شناخت بیشتر و بهتر معصومین، به عنوان الگوهایی در زندگی امروزی، برنامه سازی کنند. نه آن که معصومین را در حد یک شخصیت قدسی و دست نیافتنی،

تنها در مناسبت‌های تولد و شهادت ایشان به مخاطبان معرفی نمایند. بنابراین هرگز نباید از الگوسازی برای جامعه‌ی امروز و به ویژه جوانان غافل شد. اخیراً صدا و سیما رویکرد قابل توجهی به الگوسازی از معصومین داشته که قابل تقدیر است. ضبط مراسم بزرگ تولد یا شهادت اهل بیت (ع) در تهران و مراکز استان‌ها، تهیه برنامه‌های نمایشی و سریال‌ها و میزگردهای مختلف با حضور کارشناسان و صاحب نظران.

اما هنوز کاستی‌هایی در توجه بیشتر به این برنامه‌ها دیده می‌شود. موضوعات روز جامعه، چنان که باید و شاید در سیره‌ی معصومین (ع) بررسی نمی‌شود. گرچه مخاطب احساس نیاز می‌کند. به طور مثال، موضوع حجاب و نوع پوشش زنان و مردان در جامعه امروز، سیره‌ی عملی اهل بیت (ع) در زندگی فردی و اجتماعی، ارائه‌ی الگوهای تربیتی فرزندان، همسررداری، دوست یابی، مبارزه با ظلم، امر به معروف و نهی از منکر، اقتصاد اسلامی، جنبه‌های سیاسی زندگانی

اهل بیت (ع) و ...

روشن است که صدا و سیما از این لحاظ هنوز به نقطه‌ی لازم و کافی (نمی‌گوییم مطلوب، بلکه لازم و کافی) نرسیده است. برنامه‌های صدا و سیما در مناسبت‌های مذهبی و از جمله به طور عمده در شهادت حضرت زهرا (س) امسال را می‌توان به سه گروه عمده تقسیم کرد:

۱- ضبط و پخش برنامه‌های هیات‌ها و تشکل‌های مختلف مردمی و مساجد، یا حرم امام رضا (ع) و حرم حضرت معصومه (س) و یا دیگر امام زادگان، که شامل سخنرانی و مداحی است. از جمله مهدیه‌ی تهران، مسجد بلال صدا و سیما، حرم امام خمینی (ره)، مسجد دانشگاه تهران و ... این برنامه‌ها در زمره تولیدات صدا و سیما نیست و تنها متقبل زحمت ضبط و پخش برنامه می‌شود. در واقع اگر این برنامه‌ها با اقبال مخاطبان روبرو می‌شود، از هنر برنامه سازی صدا و سیما نیست. بلکه به واسطه سخنان تاثیرگذار و عالمانه‌ی سخنران و یا صدای گرم مداح است که به طور ویژه هم برای رادیو و تلویزیون برنامه اجرا نمی‌کنند. البته شاید رادیو نتواند در این زمینه کار بیشتری انجام دهد، چرا که تنها بوسیله‌ی صدا با مخاطب ارتباط برقرار می‌کند، اما از تلویزیون انتظار بیشتری هست. در برنامه‌های زنده و یا حتی از پیش ضبط شده این مراسم، می‌توان با تدوین مناسب‌تر و ضریاهنگ سریع‌تر و جذاب، مخاطب را از هر گروه سنی جذب کرد اما هنوز برنامه سازان ما نتوانسته‌اند چنین کاری انجام دهند.

دوربین را درست رو به روی سخنران یا جمعیت مستمعین می‌کارند، و آقای سخنران دو ساعت بی وقفه صحبت می‌کند. این مسئله برای حضار در آن جمع جالب است، زیرا مجبور نیستند تنها از پشت دوربین وقایع و سخنان را نظاره گر باشند، و به میل خود می‌توانند سر بچرخانند و تنوعی به زاویه دید خود بدهند، اما بینندگان تلویزیونی چه باید بکنند؟ مجبورند زاویه دید دوربین فیلمبردار را که مستقیم و بدون هیچ خلاقیتی در حال تصویربرداری است تحمل کنند. اگر هم فیلمبردار حوصله‌اش سر برود، خیلی که زحمت بکشد، زوم می‌کند روی یکی از حضار که دارد ضجه می‌زند و ناله‌های آنچنانی می‌کند! و می‌دانید که پخش این تصویر هیچ

کمکی به بیننده‌ی تلویزیونی در شناخت بهتر معصومین نمی‌کند. حتی شاید او را از دیدن این تصاویر و صحنه‌ها بیزار نماید. چرا که حتی حضار در آن مراسم هم به صورت و حالات یکدیگر در مواقع مداحی و مرثیه خوانی یا سخنرانی خیره نمی‌شوند! اما به یمن هنر فیلمبردار محترم، بینندگان می‌توانند در خانه شان کشف کنند که در چه مواقعی از مرثیه خوانی چهره مردم درهم فشرده می‌شود و به گریه می‌افتند. این تصاویر کاملاً ضد تبلیغ است و ناآشنایی برنامه‌سازان را با مقوله‌ی تبلیغ نشان می‌دهد. کارگردان برنامه تصور می‌کند راحت‌ترین کار را انتخاب کرده و فقط باید تصویر نشان مردم بدهد، چیزی در حد فیلمبرداری با دوربین هندی کم که اخیراً در مجالس عروسی و حتی عزا باب شده است و تنها جنبه‌ی تصویری کردن واقعه و در نهایت خاطره آن مراسم را دارد، و نه به تصویر کشیدن هنرمندانه‌ی آن. بنابراین شایسته است مسئولین صدا و سیما در تدوین و مونتاژ این برنامه‌ها کمی زحمت خلاقیت به خود بدهند. چرا همیشه باید از خلاقیت آن طرف آبی‌ها کپی برداری کنیم؟ می‌دانید که حتی فیلم‌های عروسی و عزاهم یک تدوین ابتدایی می‌شوند! ۲- پخش زنده‌ی میزگردها و گفت‌وگوهای دو نفره یا چند نفره، مصاحبه و ارتباط مجری با کارشناس برنامه و احياناً با مخاطب که مستقیماً می‌تواند با مجری و کارشناس تلفنی صحبت کند و نظرش را اعلام نماید.

این برنامه هم زحمت چندانی به دوش برنامه سازان تلویزیونی یا رادیویی نمی‌گذارد. گرچه در میان انواع برنامه‌های مناسبی، بهتر می‌تواند با مخاطب ارتباط برقرار کند زیرا اکثراً مخاطب با دسترسی به تلفن می‌تواند به طور زنده نظرش را در مورد محتوای برنامه اعلام کند و از جهت ارتباط مستقیم با مخاطب در زمره برنامه‌های جذاب تلویزیونی است. البته به شرطی که مجری هم فرد با اطلاع و آگاهی باشد. در این مورد شبکه یک و سه اخیراً خلاقیتی داشته‌اند و به جای کارشناسانی که با مقوله‌ی رسانه و به ویژه از نوع تلویزیونی آگاه نیستند، از صاحب نظران و اندیشمندان دعوت می‌کند که علاوه بر داشتن اطلاعات و معرفت نسبت به اهل بیت (س) و سیره‌ی ایشان، با مقوله‌ی رسانه و جذابیت‌ها و قالب‌های آن تا حدی آشنایی دارند و می‌توانند مخاطب را

پای گیرنده بنشانند. مثلاً برنامه‌ی امسال که با حضور خانم ثقفی، مدیر عامل بنیاد فاطمه الزهرا (س) تهیه کننده‌ی فیلم مستند «فاطمیما» در برنامه‌ی پنجره‌ی شبانه‌ی شبکه‌ی سه (که البته جا داشت مجریان محترم بیشتر وارد مسائل جزئی ساخت این فیلم می‌شدند و بحث چالشی می‌شد و از لحاظ اجرا پویایی بهتری پیدا می‌کرد)، و یا حضور دکتر بلخاری در میزگردی با مجری در شبکه‌ی یک (که ایشان هم راجع به موضوع برنامه آگاهی کامل داشتند و صحبتشان چالشی و جذاب بود، نکته‌ای که در میزگردهای دیگر گاه فراموش می‌شود و مجری راجع به موضوع اطلاع ندارد و سوالات کلیشه‌ای می‌پرسد و مدام صحبت کارشناس را بیجا قطع می‌کند). البته گاهی به جای کارشناس، وسط برنامه برای استراحت فکری مخاطب به قول خودشان وله یا شعر و سرودی هم پخش می‌کنند. که گاه ربطی به موضوع برنامه ندارد! یا گاهی فاجعه آمیزتر این که به آن مناسبت مذهبی، از یک خواننده (و نه مداح) یا بازیگر و ورزشکار و فوتبالیست به عنوان تنها هنرمندان عالم! دعوت می‌کنند تا در مورد خویش و هنرمندی شان سخنی برانند! جای تعجب است که از میان هفت هنر، نقاشی و خطاطی و طراحی و نویسندگی و شاعری، بیشتر برنامه‌های تلویزیونی تنها به موسیقی و خوانندگی و یا بازیگری و ورزش بهامی دهد. و مصداق‌هایی که گاه با الگوی معصومی که از او در برنامه صحبت می‌کنند از نظر فکری و عملی فرسنگ‌ها فاصله دارد. ۲- برنامه‌های نمایشی ضبط شده، اعم از فیلم سینمایی و تلویزیونی یا سریال و یا نمایشنامه و تعزیه در رادیو یا تلویزیون، که امسال کمبود زیادی در این زمینه حس می‌شد، زیرا غیر از یکی دو فیلم مثل «روز واقعه» که چندین بار در محرم و صفر هر سال پخش شده، یا سریال‌های «ولایت عشق» و «تنهاترین سردار» و «امام علی (ع)» که به صورت تکراری پخش می‌شود، تلویزیون کمتر برنامه‌ی نمایشی ساخته است. شاید به همین دلیل مجبور است به خاطر عدم ساخت برنامه‌های نمایشی مناسب با فیلم و سریال، شب شهادت حضرت زهرا (س)، فیلم پری (ساخته‌ی داریوش مهرجویی) یا تویی که نمی‌شناختمت



## شیعه‌ی علی (ع) گناه نمی‌کند!

شهید محراب، آیه الله دستغیب

حب علی خضوع و خشوع می‌آورد. در دل هر کس که حب علی جای گرفت به خدای علی قسم آتش جهنم بر او حرام است. بلا شک حب یک حقیقت است و از خصوصیات این حب خضوع است؛ یک نوع خضوع در آدم، برای محبوبش پیدا می‌شود. حب که آمد نفس از طغیان و قلدری در برابر محبوب خودداری می‌کند هر که حب علی در دلش جای گرفت، در برابر خدا طغیان ندارد، در برابر علی سرکشی ندارد. تا گفته می‌شود که علی نماز را دوست داشت، می‌گوید: «والله من هم نماز را دوست دارم؛ تا می‌گویند علی روزه را دوست داشت، روزه‌ی تابستان را علی دوست داشت، این هم که محب علی شد، خاشع شد، می‌گوید من هم روزه را دوست دارم. این شخص دیگر طغیان ندارد. اگر هم یک وقت مثلاً نماز نخواند یا روزه نگرفت، نه از روی طغیان است، اگر زورش به شکمش نرسید، یا شهوت بر او غالب شد، بعدش هم پشیمان می‌شود و با شرمساری می‌گوید:

چگونه سر ز خجلت بر آورم بر دوست  
که خدمتی به سزا نیامد از دستم

و بدانید هر دلی که خاضع شد، والله آتش جهنم مناسب او نیست. دل لطیف با آتش جهنم مناسبت ندارد. جهنمی چه کسی است؟ هر قلدری هر سفت و سختی که بگوید: «به من می‌گویی این حرفها را؟! بینداز دور؛ اینها کهنه شد!». جهنمی کسی است که تا بگویند فلان کار گناه یا حرام است، علی از این

## حضرت زهرا(س) پاک‌ترین موجود دنیا

آیت الله وحید

ابن سینا بحثی را مطرح می‌کند که فعل و انفعال بین نفس و بدن چگونه است؟ بین طهارت روح و طهارت بدن کمال ارتباط وجود دارد. اگر در احکام فقهی دقت کنید، می‌بینید که روزی حلال و پاک، بسیار اهمیت دارد. از اینجا باید فهمید که این اهمیت دادن به روزی حلال و پاک برای این است که خلعت بافت بدن درست شود و در نتیجه در طهارت و صفای روح اثر بگذارد. اگر مایه‌ی نطفه‌ی بدنی بهترین و پاک‌ترین میوه‌های بهشتی باشد و بدن بهترین بدن‌ها باشد، روحی که به این بدن تعلق بگیرد چه روحی خواهد بود؟! مایه‌ی وجودی تن فاطمه‌ی زهرا(س) به گونه‌ای بود که در عالم وجودی پاک‌تر از او نبود! چنان روحی به یک چنین بدنی تعلق گرفت؟

## علی (ع) انسان کامل

استاد شهید مرتضی مطهری (ره)

ما چرا علی (علیه السلام) را یک انسان کامل می‌دانیم؟ برای اینکه درد اجتماع را حس می‌کرده، برای اینکه «من» او تبدیل به «ما» شده بود، برای اینکه «خود» او خودی بود که همه‌ی انسان‌ها را جذب می‌کرد، او به صورت یک فرد مجزا از انسان‌های دیگر نبود بلکه واقعاً خودش را به منزله‌ی یک عنصر، یک انگشت، یک عصب در یک بدن احساس می‌کرد که وقتی ناراحتی ای در یک جای بدن پیدا می‌شود، این عضو ناآرام و بی‌قرار می‌گردد. و این سخن اصلاً مال خود اوست، این تعبیرات مال خود اوست. قبل از اینکه در قرن بیستم، فلسفه‌های اومانیستی این حرفها را بیاورند، علی (علیه السلام) اینها را گفته است؛ وقتی که خبردار می‌شود که عامل او، فرمانداری که از ناحیه‌ی او منصوب است در یک مهمانی شرکت کرده است نامه‌ی عتاب‌آمیزی به او می‌نویسد که در نهج البلاغه هست. حال چه مهمانی‌ای بوده است؟ آیا آن فرماندار در مهمانی‌ای شرکت کرده بود که در سر سفره آن مشروب بوده است؟ نه. در آنجا قمار بوده؟ نه. در آنجا مثلاً زن‌هایی را آورده و رقصانده بودند؟ نه. در آنجا کار حرام دیگری انجام داده بودند؟ نه. پس چرا آن مهمانی مورد ملامت قرار می‌گیرد و نامه تند نوشته می‌شود؟ می‌گوید: و ما ظنننت انک تجیب الی طعام قوم عاثلهم مجفؤ و غنیهم مدعو (۱). گناه فرماندارش این بوده که بر سر سفره‌ای شرکت کرده است که صرفاً اشرافی بوده، یعنی طبقه‌ی اغنیا، در آنجا شرکت داشته و فقرا محروم بوده‌اند. علی (ع) می‌گوید: من

## رسالت پیامبران بشارت و انداز است

آیت الله توکل

«انا ارسلناک شاهداً و مبشراً و نذیراً» (۱) در این آیه سه صفت برای پیغمبران بیان شده است: ناظر بودن به اعمال مردم، مبشر بودن و منذر بودن. اول صفت ناظر را بیان می‌کند زیرا شاهد بر اعمال امت بودن، اشراف انبیا را بر امت‌ها می‌رساند. خداوند به تمام اعمال ما شاهد است، زیرا به ما و اعمال ما اشراف دارد، وجود پیامبر آن قدر سعه دارد که نه تنها بر اعمال ما، بلکه بر تمام امت‌ها و انبیا هم شاهد و ناظر است. و این به خاطر شرافت ذاتی آن ذات مقدس است. پس از صفت ذات، صفات جعلی را بیان می‌کند. می‌فرماید: مبشر؛ یعنی پیامبر می‌آید تا به افراد صالح و با ایمان دل‌گرمی بدهد و آنها دل‌گرم شوند و به احکام الهی گردن نهند. می‌خواهد به آنها بشارت دهد که اگر صبر کردید، دنبال گناه نرفتید، به لذت‌های حرام پشت پا زدید، به آنچه دل می‌خواست جواب منفی گفتید، آنچه خدا می‌خواست اجابت کردید، آن‌گاه خدا با آن عظمت بی‌نهایتش بر این بنده‌ی مؤمن سلام می‌کند. «سلام قولاً من رب رحیم» (۲).

همچنین پیغمبر می‌آید تا منذر باشد و مردم را از جهنم بترساند. دم دروازه‌ی جهنم ملائکه از اهل جهنم می‌پرسند آیا پیغمبری نیامد بر شما که شما را از جهنم بترساند؟ (۳) می‌گویند: چرا، پیغمبر آمد ولی ما او را تکذیب کردیم (۴)، گفتیم خدا چیزی نازل نکرد، گفتیم شما انبیای باطلید، ما درست می‌گوییم،





غلامحسین رفیعا  
بخش ششم

## گلستانی برساحل دریا

چهره ی مقدس مداحان متدین را کریه و نامطلوب می‌سازد، و عاقبت این آیین نورانی را به مشکلاتی سهمگین دچار می‌کند. پس در دفاع از «مداحان و ستایشگران» متعهد و انقلابی» هیچ شکفتی یا یکسونگری در کار نیست، بلکه بیداری در پیشگاه وظیفه ی دینی، الهی، اجتماعی و انقلابی است. و دستورات دینی و فریادهای نهج البلاغه برای حمایت از دینداران و رهروان مقام عصمت

نیز، به همین منظوره‌های مهم است. و این است که باید با مسئله‌ی «پاکسازی مداحان» جدیدتر از آنچه تصور می‌شود نگرینست و اقدام کرد.

اکنون که سخن از پاک سازی می‌رود، و بر آن همه تأکید می‌شود، معنایش این نیست که هر کس، یا هر گروهی، یا هر مجمعی، به خود اجازه دهد که در قلمرو مداحان دخالت کند! بلکه بهترین و سالم‌ترین صورت (پاکسازی مداحان) که مقصود از این نوشتار نیز همان است، آن است که به دست خود مداحان صورت پذیرد، زیرا این کار به صورت صحیح و مفید و شایسته و غیر مغرضانه‌اش، از هیچ کس و هیچ مقام دیگر ساخته نیست.

چون روشن است که (پاک سازی مداحان) یک «ضرورت» است، و این ضرورت و حرکت و تحول، نیازمند به آگاهی است. و یکی از آگاهی‌های لازم، در این باره، شناساندن مداح است به خودش، از راه شناساندن هویت حقیقی مداحان و تذکر دادن این هویت به مداح و ستایشگر جوان، متعهد، انقلابی و مذهبی و عاقل و دانا، نشر این آگاهی، خود بهترین و سازنده‌ترین زمینه ی آگاهی است برای منظور خدایی بزرگ، و حرکت اصلاحی مقدس و تضمین بقای مداحان و محافل آیینی، یعنی: پاک سازی مداحان و تطهیر لباس مقدس آنان. پس نشر این آگاهی، و گسترش این فکر، و تأکید بر شناخت «هویت حقیقی مداحان» می‌تواند مقدمه ی آن امر عظیم باشد.

### ■ پاک سازی تنها راه موجود

گفته شد که هر نوع نگرانی برای تسویه‌ی مداحان دروغین، بی مورد است. در میان مداحان غیرمتعهد، پاره‌ای دیگر هستند که از راه تزویر، و برای حفظ خود و فرزندان و بستگان خود (که در کسوت مداحی‌اند ولی شایسته نیستند) و همچنین حفظ موقعیت و منافع خود، این فکر ضد شرع و ضد عقل را القامی‌کنند که پاکسازی موجب سردی گروهی می‌شود و به ضعف و انحلال جامعه‌ی مداحان و ستایشگران منجر می‌گردد! و ممکن است کسانی به ناحق اخراج شوند، و امثال این القائنات شیطانی، یا موزیانه و ضددینی...

اینها همه یا نفثات و شطیان است، یا عوامل بیگانه، یا اشخاص ترسو و جاهل و یا مقدس نماهای خشک فکر و هیچ ندان. مداحان متقی و قوی النفس و شجاع و غیور، به هنگام مطرح شدن مسئله‌ی تهذیب و پاکسازی مداحان در سراسر کشور، در شهرها و در روستاها، جا نخورند و دچار کمترین نگرانی و هراسی نشوند، که این نگرانی و هراس، نغمه‌ی شیطان است، و وسیله ی دست جاهلان و عوام فریبان، برای جلوگیری از استحکام یافتن و سره کشتن و قوام پذیرفتن هر چه بیشتر این سلسله‌ی جلیله‌ی ولایی و این منصب ولای مذهبیه.

### ■ خدمتی سترگ به جامعه‌ی ستایشگران

صلاح جامعه‌ی مداحان (و در این روزگاران، صلاح انقلاب اسلامی) در همین تصفیه است. آن هم تصفیه‌ای بی امان، وسیع و بدون کمترین ملاحظه و گذشت، زیرا که هر ملاحظه و گذشتی، عدول از اصلاح، دین، عظمت معنویات و عدول از نجات محافل و مجالس دینی از ورطه‌ی بی سر و سامانی است.

باید بدانیم که مداحان متعهد، هیچ‌گاه از پاک سازی زیان نمی‌بینند. و نیز باید بدانیم که عدم پاک سازی، بزرگ ترین «وسيله» را به دست ناهلان می‌دهد و

کار پرهیز داشته، بگوید: «برو این حرف‌ها را ببنداز دور!» وقتی به او می‌گویند که مرگ و آخرت هم هست، گناه نکن! داد می‌زند که برو کنار! برو به فکر خودت باش! ولم کن این حرف‌ها کهنه شد! کی از آن عالم آمده که خبر بیاورد. هر چه سر هر کس آمد سر ما هم بیاید. شخص جهنمی طاعی و دل سخت است، ولی دل شیعه‌ی علی لطیف است، غلظت ندارد حدت و تندی ندارد. مثل آقای علی است، در نهایت لطافت است، تسلیم حق است، هوی و هوس او رفته پی کارش. حب علی آمده، خودخواهی و خودپرستی رفته پی کارش.

آقایان و خانم‌ها! سعی کنید که حب علی در دلتان جای بگیرد و زیاد شود و آن را به همراه خود به سرای باقی ببرید. با شیر اندرون شد و با جان به در درود. اگر این گونه شد، سعادت کامل متعلق به شماست.

باور نمی‌کردم که فرماندار من، نماینده‌ی من پای در مجلسی بگذارد که صرفاً از اشراف تشکیل شده است. بعد راجع به خودش و زندگی خودش برای آن فرماندار شرح می‌دهد. در باره‌ی خود می‌گوید که مردم را از درد خودش بیش تر احساس می‌کرد، درد آنها سبب شده بود که اساساً درد خود را احساس نکند. سخنان علی (علیه السلام) نشان داده که او واقعاً دانا و دانشمند و حکیم بوده است. اما علی (ع) را که این قدر ستایش می‌کنیم نه فقط به خاطر این است که باب علم پیغمبر (ص) بوده که پیامبر فرمود: «انا مدینه العلم و علی بابها». (۲) بیش تر از این جهت ستایش می‌کنیم که انسان بود، این رکن از انسانیت را داشت که به سرنوشت انسان‌های محروم می‌اندیشید، غافل نبود، درد دیگران را احساس میکرد. چنان که سایر ارکان انسانیت را هم داشت.

منبع: شهید مطهری، مرتضی؛ گفتارهای معنوی؛ صص ۲۲۸-۲۳۰

انگار این آیات برای زمان ما هم هست، مثلاً به افرادی که در این وادی نیستند از آخرت می‌گوئیم، می‌گویند که شما عقب افتاده‌اید؛ بعد در آن جا جهنمی‌ها به ملائکه می‌گویند که اگر ما در دنیا گوش‌هایمان شنوا بود، اگر عقلمان را به کار می‌انداختیم جهنم جای ما نبود.

و این را هم بدانید که این جور نیست که اگر انسانی بگوید من در دلم محبت اهل بیت (ع) هست همین کفایت می‌کند، نباید کسی به این محبت بنازد و دنبال واهیات برود. در روایات صریح داریم که تکیه نکنید فقط به محبت زبانی اهل بیت (ع)، دنبال عمل بروید، از آن طرف هم فرمودند که به عمل تکیه نکنید محبت اهل بیت را پشتوانه قرار بدهید هر دو با هم باید باشند.

پی‌نوشت:

- ۱- سوره‌ی مبارکه‌ی فتح - آیه‌ی ۸.
- ۲- سوره‌ی مبارکه‌ی یاسین - آیه‌ی ۵۸.
- ۳- سوره‌ی مبارکه‌ی ملک - آیه‌ی ۸.
- ۴- سوره‌ی مبارکه‌ی ملک - آیه‌ی ۸.

ادبیات مرثیه آذربایجان شاید به این دلیلی که این سامان خاستگاه حکومت شیعی در ایران بوده، از جایگاه ویژه‌ای در تاریخ مرثیه سرایی ایران برخوردار است.

یکی از مرثیه پردازان توانای این دیار که در روند و نضج ادبیات نوحه بویژه در سالهای اخیر تأثیر شگفت و مؤثری گذاشته است؛ استاد سید رضا حسینی سعدی زمان می‌باشد.

شادروان سید رضا حسینی که دوستانش از فرط اشتیاق و ارادت، به او تخلص «سعدی زمان» داده بودند در نشر نوحه ترکی مقام رفیع و والایی به خود اختصاص داده است به گونه‌ای که بسیاری از شعرای معاصر آذربایجان که اینک دوران کهنولت عمر را می‌گذرانند خود را مدیون و وامدار او می‌دانند و دنباله رو سبکی هستند که این شاعر خوش ذوق پی افکنده است.

در رأس این شاعران که مدتهای از مکتب استاد حسینی سعدی زمان خوشه چیده‌اند؟؟؟ می‌توان به نام دو شاعر فروتن، استاد تائب و استاد حیدر خوندل تبریزی که در شماره یازدهم، متن گفت و گوی خیمه را با وی خواندید اشاره کرد.

رحیم نیکبخت میرکوهی که در عرصه آذربایجان پژوهشی مطالعات و تألیفات ارزنده و متعددی دارد، ویژگی اصلی شعر مرحوم حسینی سعدی زمان را «مستندسرایی» می‌داند. در ادبیات مرثیه آذربایجان تکیه بر منابع معتبر و موثق تا قبل از حسینی چندان مورد توجه نبود به همین جهت در نوحه‌های این دیار برخی موارد، گاه با اشعار سست و ضعیف که پشتوانه روایی چندان محکمی ندارد وجود دارد که متأسفانه اینک نیز مورد استفاده برخی از مدآحان عزیز قرار می‌گیرد. اما سعدی زمان با در نظر گرفتن تحصیلات عالی‌اش در روس حوزوی و دینی و جمع آن با قریحه شاعری و ذوق لطیف خدادادی «نهضت پیرایش تحریفات را از شعر نوحه آذربایجان، را آغاز کرد. حسین اشعار خود را غالباً با نوعی تغزل آغاز می‌کند و پس از چند بیت به سراغ متن اصلی یعنی ذکر مصائب ائمه اطهار (ع) می‌رود. استفاده از منابع ادبی و دقایق لطیف شعری اعم از جناس، لف و نشر، تلمیح، ایهام و... در اشعار حسینی فراوان به چشم می‌خورد اما در این خصیصه، شعر او به پای سخن شاعر همشهری‌اش ذهنی زاده تبریزی که در شماره‌های آتی خیمه بیشتر درباره او خواهیم نوشت نمی‌رسد.

نوحه‌ی حسینی سعدی زمان سبکی مشخص دارد، به این معنی که او مفاهیم حماسی حادثه کربلا را با مباحث عاطفی و زبانی ساده و تصویری سوزنده در هم می‌آمیزد و دست آخر با چاشنی ذوق و صنعت شاعرانه، شعری پدید می‌آورد که انسان با شنیدن آن مدهوش می‌شود:

علی اکبر نجه لیلای ستون تک گلدن آیرلسون  
جفای خار یله مشکلدی گل، بلبلدن آیرلسون  
گو زوم یاشی آخار دریا کیمی دائم بو سوداده  
سنیق کشتی کیمی حسمم قالبوب نخار دریا ده  
و صالون بر سنیق فلکه علی ساحلدی دنیا ده  
یتو بدور ساحله ایمدی نجه ساحلدن آیرلسون

مرحوم حسینی سعدی زمان، غالباً در هاشم کتاب مأخذی را که در سرون شعر از آن منابع بهره برده ذکر می‌کند و این یکی از ویژگی‌های منحصر به فرد اوست که پیش از او سابقه نداشته است.

وی در اواخر عمر بر آن بود که کلمات قصار ائمه اطهار (ع) را به صورت مقتل و به طور خاصی به نظم در آورد، منتها ضعف قوا و کهنولت سن و بیماری مانع از تحقق این امر شد.

#### • زندگی نامه‌ی مختصر

سید رضا حسینی (سعدی زمان) در سال ۱۲۸۹ شمسی، در خیابان منجم تبریزی به دنیا آمد. او پس از اتمام دوران ابتدایی تحصیلات،



# حسینی سعدی زمان ؛ پیرایشگر تحریفات در نوحه آذربایجان

# جلوه‌های رفتاری امام حسین (ع) در عرصه‌ی مدیریت

بخش سوم

دکتر غلامرضا رحمدل (سیجی اهل قلم)

## برخورد با عناصر مردّد و چهره‌های آسیب‌پذیر

امام حسین (ع) در مرحله‌ی نخست حرکت، از مکه تا ثعلبیه و قبل از شنیدن خبر شهادت سفیرانش عبدا بن یقظر و مسلم بن عقیل در مسیر راه با متنفذین و نخبگان موثر و قدرتمند مذاکره می‌کرد و آنها را تشویق می‌نمود که به نهضت بپیوندند، اما از ثعلبیه به بعد، که خطر جدی‌تر شد و ادامه‌ی راه، نیروهای تزکیه شده و آبدیده را طلب می‌کرد، می‌کوشید که با برداشتن بیعت خود از عهده‌ی همراهان و نشان دادن مهالک خطر و به تصویر کشاندن سیمای خونین راه بی برگشت، آنها را در بازگشت به خانه و کاشانه‌ی خود آزاد گذارد. آری! از مکه تا ثعلبیه، سلسله جنیان کاروان شهیدان، عقل بود و از ثعلبیه به بعد، عقل جای خود را به عشق داده بود و: عشق ز اول سرکش و خونی بود

تا گریز دهر که بیرونی بود

آخرین اعلام فرصت و اتمام حجّت امام، عصر تاسوعا بود. امام پس از متقاعد ساختن مهاجمین اموی به سرکردگی عمرین سعد و به تعویق انداختن وقوع جنگ به مدت یک شب، نیروهای کاروان را فرا خواند و طی نطقی بلیغ آنها را تشویق به فرار نمود. یاران آبدیده و استوار، همه، مجدداً اعلام همبستگی و ارادت کردند و نه یک جان، بلکه هفتاد جان را در قبال یک لحظه تنفس امام، هدیه‌ای ناچیز شمردند.

گر نثار قدم یار گرامی نکم

گوهر جان به چه کار دگرم باز آید

آری! همه، اظهار ارادت و پاکبازی کردند الا دو نفر که دغدغه‌ی آنان و نگرانی ناشی از جان و خان و مان تارهای ارادت آنها را می‌جوید. در انبار ایمان و ارادت آنها، موش تردید لانه کرده بود و زبان حال آنها چنین بود. به قول مولوی:

ما در این انبار گندم می‌کنیم

گندم جمع آمده گم می‌کنیم

گر نه موشی دزد انباری ماست

گندم اعمال چل ساله کجاست

این دو، عبدا بن نصر و ضحاک بن عبدا مشرقی بودند. از پایان خطابه‌های پیشوا و تجدید ارادت‌های سیمرخ‌های قاف نشین، نزد امام (ع) آمدند و از بدهکاری‌ها و عیالواری‌های خود سخن گفتند و از امام رخصت بازگشت گرفتند. امام به آنها اجازه‌ی بازگشت داد، عبدا بن نصر، بی‌درنگ، پشت به جبهه‌ی عاشقان گذاشت و پشت سرخود را نگاه هم نکرد و از آن پس دیگر هیچ خبری از او نشد.

اما ضحاک بن عبدا، هنوز سایه روشنی از عشق، در قلبش می‌درخشید، لذا به امام قول داد که تا قبل از شهادت آخرین نفر از یاران با دشمنان بجنگد و بعد از آن وقتی که دید دیگر دفاع او سودی برای امام ندارد، جبهه‌ی نبرد را ترک کند و به خانه و کاشانه‌ی خود برگردد.

امام از باب آیه‌ی کریمه‌ی «لا یكلف انفساً الاّ وسعها» این مقدار را هم از او پذیرفتند و برای او دعا کردند. ضحاک بن عبدا، بعد از عاشورا از راویان این حماسه‌ی تاریخی در آمد و از آنجا که روایاتش، ثمره‌ی مشاهدات و ارتباط مستقیم او با واقعه بود، از طرف عاشورا شناسان، معتبر و موثق تشخیص داده شده است.

به فراگیری ادبیات فارسی و عربی و علوم اسلامی روی آورد و هم‌زمان در اداره‌ی ثبت اسناد تبریز مشغول به کار شد. از همان عنفوان جوانی به حلقه‌ی تدریس استادان علوم انسانی در تبریز راه یافت و در تاریخ، منطق، کلام، فقه، معانی، بیان، لغت و... مطالعات گسترده‌ای انجام داد و اطلاعات گران‌بهایی کسب نمود. نخستین بارقه‌های شاعری از ۱۴ سالگی در وی زده شد و با انتشار اولین ذکر شعرش به نام «کنز الحسینی» اعجاب هم‌عصران را برانگیخت و نامش بر سر زبان‌ها افتاد.

حسینی، سعدی زمان، در عین برخورداری از طبعی لطیف و ذوقی سرشار، هرگز زبان به مدح کسان نیالود و تنها در رثای سالار شهیدان شعر گفت.

نه بهر پول به هر پست فطرتی مداح

نه در حضور کسی خاک آستانم من

بر آن سرم که نیاشم رهین منت خلق

بر آن چه دوست رضا شد، رضا بر آنم من

به دل محبت سلطان دین‌علی دارم

غلام شاه جهان، «سعدی زمانم» من

این شاعر توانای آذربایجان، سرانجام پس از سال‌ها تحمل بیماری، شامگاه روز یکشنبه ۱۵ تیر ماه ۱۳۶۵، برابر با ۲۸ شوال ۱۴۰۶ قمری، در تهران در گذشت و در جوار آرامگاه حضرت عبدالعظیم حسنی مدفون شد.

## • آثار:

۱ کنز الحسینی: این کتاب نخستین اثر شاعر است. پس از چاپ این مجموعه بود که سواد شعر او دست به دست می‌گشت و نامش بر زبانها بود. کنز الحسینی در دو مجلد منتشر شده است. ۲ چهارده معصوم حسینی: شاعر در این اثر، زندگانی حضرات ائمه‌ی اطهار (ع) را با استناد به کتب معتبر روایی و به نقل از منابع اهل تسنن و تشیع به نظم در آورده است. این اثر از لحاظ جامعیت موضوع و همچنین مستند بودن و نیز سوزناکی اشعار، یکی از مهم‌ترین کتب نوحه در ادبیات مرثیه‌ی آذربایجان به شمار می‌رود و محل مراجعه‌ی نوحه خوانان است.

۳ لمعات حسینی:

۴ نجوم درخشان: این اثر که در دو جلد منتشر شده است، اشعار فارسی حسینی را تشکیل می‌دهد.

۵ آثار الحسینی: این کتاب در اواخر عمر شاعر در دو جلد تدوین شده است.

۶ بهار بی خزان.

۷ بهترین اشعار در مناقب آل اطهار (ع): در این اثر که امروزه بسیار نادر و کمیاب می‌باشد، استاد حسینی برگزیده‌ای از اشعار شاعران آذربایجان را به همراه اشعار خود که همگی در سوگ حضرت سید الشهدا (ع) می‌باشند، به چاپ رسانیده است.

پایان سخن را به درج ادبیاتی از مرثی‌های استاد سید رضا حسینی اختصاص می‌دهیم.

گیجه گوندوز حسینه حضرت صاحب زمان آغلار

بو نو عیله ایدر ندبه گلر فریاده قان آغلار

فلک تأخیره سالدی اولمادیم دنیا ده یا جدا

کلیدیم تک قالان وقته سنه امداده یا جدا

کنچدیم شوقیله باشدان ایندیم جانیمی قریان

جماد ایلوب با تیدیم قانیمه دعواده یا جدا

دیار کریلاده اولمادیم بو فیضه من نایل

اونا قیلام عوض کّم اولنجه داده یا جدا

او وقته خیمه گاهه ذوالجناهون یوز قویوب نالان

عیالون خیمه دن چخدی همان ائنده یا جدا

«حسینی» یا حسین دلتنگ اولوب طعن و شماتتدن

اماندم قبل توجه و هر صله دنیا ده یا جدا

## غنچه‌ای از جنس نیایش فرشتگان

سیدحسین ذاکرزاده

### ■ دلتنگی

امروز به دلم افتاده که حبیبم، محمد(ص) را خواهم دید. چهل روز است که غم در دلم خانه کرده و روزی چند مرتبه هوای دلم بارانی می‌شود. این خانه بی وجود او صفایی ندارد. شب‌ها که درها را می‌بندم و پرده‌ها را می‌کشم به این فکر می‌کنم که در دل دوست چه می‌گذرد؟ آیا بر سجاده‌اش نشسته و با محبوب دیداری دارد یا در بستر تفکر به آفرینش کون و مکان می‌اندیشد؟ نمی‌دانم، حتماً او نیز مرا یاد می‌کند. اگر پیغامش که فرموده بود: «خدیجه این مفارقت برای عداوت و کراهت نیست، لیکن پروردگارم چنین خواسته است» به من نرسیده بود نمی‌دانم طی این روزها و شب‌های نفس گیر و بی هم نفس چه بر سرم می‌آمد. اما امروز، این روز چهلم به دلم افتاده که آفتاب او را خواهم دید و زیر سایه‌ی نگاهش به آرامشی عجیب خواهم رسید. خدا می‌داند چقدر دل تنگ اویم!

### ■ افطاری

علی (ع) بر در خانه نشسته است و از ورود افراد به داخل خانه و سر سفره‌ی افطار پیامبر ممانعت می‌کند. امشب برعکس شب‌های دیگر پیامبر مهمانی را نمی‌پذیرد. زیرا ایشان فرموده «این افطار بر غیر حرام است».

سفره‌ی افطاری ظاهر ساده‌ای دارد، اما رنگ و بوی دنیایی ندارد، شاخه‌ای خرما که از فرط تازگی و شفافیت می‌درخشد خوشه‌ای انگور که عطرش فضای اتاق را خوش بو کرده است. و جامی از آب گوارای بهشتی. افطار تمام می‌شود حالا جبرئیل از ظرفی بهشتی آب بر دستان پیامبر می‌ریزد و میکائیل آن دستان الهی را می‌شوید و اسرافیل با پارچه‌های رضوان خشک می‌کند. امشب چه افطاری باشکوهی است. پیامبر خود را آماده‌ی نماز نافله‌ی شب می‌کند، اما ندا می‌رسد که امشب دیگر نماز را رها کن و به سوی همسرت، حامی روزهای تنهایی و ناداری‌ات برو؛ او چشم به راه توست و عالم چشمه به راه اتفاقی ملکوتی، چشم به راه غنچه‌ای از جنس تمام نیایش‌های فرشتگان، چشم به راه کوثر جوشان بهشت مانده است. پیامبر نیز آسمان را چشم به راه قدم‌هایش می‌گذارد و به خانه‌ی خدیجه می‌رود.

### ■ تولد خورشید

درد دارد خدیجه، نگران است. تا به حال ندیده زنی به تنهایی وضع حمل کند، اگر چه خورشید را در وجود داشته باشد. به دنبال زنان قریش و بنی هاشم می‌فرستد، عموزاده‌های مهربان دیروز و دشمنان و بدخواهان امروزش، همان طور که انتظار می‌رفت دعوتش را قبول نمی‌کنند و باز همان یاروهای گذشته را تکرار می‌کنند. چه کسی تو را به کمک صدا زند خدیجه، رو به آسمان خدایش را می‌خواند، سنگ صبور و رازدار روزهای تنهایی‌اش را. هم صحبتش را هنگامی که یاری جز او و محمد نداشت.

ناگهان حجره را نوری آسمانی فرا می‌گیرد چهار زن سرو اندام و گندمگون شبیه زنان بنی هاشم ظاهر می‌شوند، انکار که از آسمان فرود آمده باشند؛ ترسی محجوب خدیجه را فرا می‌گیرد. شما کیستید؟ چگونه وارد شدید؟ «ترس ای خدیجه! ما خواهران تو هستیم، من ساره، همسر ابراهیم خلیل و این، آسیه همسر فرعون، آن دیگری مریم، دختر عمران، و چهارمی کثوم خواهر موسی می‌باشد. مگر یاری از خدا نطلبیدی؟ خداوند ما را به یاری‌ات فرستاده است. «آنگاه هر کدام در یکی از سمت‌های چهار گانه نشستند و خدیجه را چون صدفی در بر گرفتند ناگاه نوری آمد و بهشت چشمانش را در آغوش خدیجه باز کرد، در حالی که پاک و منزّه بود. آن‌گاه تمام فضای خانه‌ی پیامبر بوی یاس گرفت. مژده‌ای برای پیامبر: ام‌آبیها به دنیا آمد!





## امیر پارسایان

سید حسین ذاکرزاده

### ■ مهمان خانه

طواف امروز، مثل روزهای دیگر نیست، دختر اسد درد دارد و نگاه عاشقانه‌ای؛ آنچنان در لحظات روشن دعا غرق شده که موج نیایش هوا را معطر کرده است. انگار که منتظر معجزه ایی باشد، نگاه از خانه‌ی کعبه بر نمی‌دارد. هر لحظه بر لرزش اندامش افزوده می‌شود و درد سراسر وجودش را فرا می‌گیرد، اما منتظر رخصت صاحب خانه می‌ماند و می‌داند مهمان این خانه خواهد شد. آخرین نجوا که پر می‌گیرد به آسمان، لرزشی در دیوارها می‌افتد و سنگ‌های خانه به احترام ورود مادر دامن کشان کنار می‌روند و منتظر شنیدن گام‌های پایانی او می‌مانند تا مأموریت خویش را به پایان برسانند. آن وقت انگار که اتفاقی نیفتاده باشد به جای اول باز می‌گردند و حیرت صحن مسجدالحرام را فرا می‌گیرد.

### ■ ■ بهشت خلوت

سه روز است تنها زمزمه‌ی مردم داستان فاطمه و ورودش به خانه‌ی کعبه است. هیچ کلیدی توان شکستن خلوت خانه را نداشته است و هیچ کلنگی جرأت نفوذ به این ضیافت را. هرچه هست خدا نمی‌خواهد مهمانی غیر از فاطمه داشته باشد. اینکه آنجا چه می‌گذرد، تمام فضای ذهن مردم مکه را اشغال کرده و باعث شده در این سه روز اطراف خانه را ترک نکنند. باز همان صدا و همان لرزش در دیوار، انگار ضیافت تمام شده. بیایید مردم! فاطمه باز گشته است. اما نه به تنهایی، انگار که خورشید را در بغل کشیده باشد از تمام وجودش نور ساطع می‌شود، یعنی او در میان خانه‌ی کعبه کودکی را به دنیا آورده است؟! فاطمه! بگو بر تو چه گذشت؟ چرا سکوت کرده‌ای؟ این نوزاد نورانی را چگونه به دنیا آورده‌ای؟ بدون آب، بدون غذا، مگر می‌شود سه روز؟! دختر اسد لب به سخن می‌گشاید و رایحه‌ی نفسش در هوا پراکنده می‌شود: «مانند همیشه به طواف و راز و نیاز مشغول بودم، ناگاه درد وجودم را فرا گرفت، یآوری نزدیکتر از پروردگارم نیافتم، او را صدا زدم و از او خواستم که به حق مولودی که در وجودم دارم، این امر را بر من آسان گرداند. سه روز با میوه‌های بهشتی پذیرایی شدم و در سایه‌ی رحمت و لطف خدایم فرزندم را به دنیا آوردم و آن گاه که می‌خواستم از این مهمانی رجوع کنم، ندایی آمد که: «فرزندت را علی نام کن، خداوند نام او را از نام خودش مشتق ساخته است.»

سخنان آسمانی فاطمه حال عجیبی به جمع زنان داده بود و آنها می‌خواستند اشک‌های حسرت خود را دور از چشم یکدیگر پاک کنند.

## غمگین مادر سید حسین ذاکر زاده

نگاه پدر فرزند را مرور می‌کرد که دست‌ها را بر زمین نهاده بود و بهر به سوی آسمان غرق در تفکر بود، ساعت‌ها به این شکل گذشت و امام رضا(ع) کودک خردسال خودش را که چهار سال بیش نداشت نظاره می‌کرد. اما چون زمان طولانی شد، حضرت رضا(ع) رو به فرزند خویش نمود و فرمود: جانم به قربانت، چرا تفکر و فکر کردن تو این قدر طولانی شده است و به چه فکر می‌کردی؟ جواد(ع) در پاسخ فرمود: پدر جان دربارهی ستم‌هایی که به مادرم فاطمه (س) روا داشته شده است فکر می‌کردم، سوگند به خدا که آن دو نفر را از خاک قبر بیرون خواهم آورد و به آتش خواهم کشید و سپس خاکسترشان را بر باد خواهم داد و به سوی دریا خواهم پراکندم.

حضرت رضا(ع) کودک شیرین خود را در آغوش کشید و میان دو چتریم بارانی‌اش را بوسه می‌زد و همان طور که او را در بغل می‌فشرد و بغض در گلویش لاته کرده بود فرمود: «پدرم و مادرم به فدایت، همانا تو سزاوار مقام امامت و رهبری بر مردم هستی».

### ... و تو اتفاق افتادی

عرض ارادت به پیشگاه طفل شهید کربلا

سید علی حسینی

... و پلک گشودی دنیایی را که برایت کوچک بود

خدا تو را برای تاریخ مقدر کرد تا عشق را به ادراک برسیم

خورشید چشمانت را به زمین تاباند، تا دنیا را از دریچه‌ی نگاه نافذ تو ببینیم.

چه تقدیری داشتی، طفل آفتاب!

درست لحظه‌ای آمدی که زمین، در تیررس نگاه سرد زمستان بود

و در اسارت شیطان

درست یک گام مانده به آغاز فراخوان بزرگ عشق و حماسه، آمدی؛

لحظه‌ای که تاریخ، در آستانه‌ی یک اتفاق سرخ بود.

... و تو هم به ضیافت عشق رفتی

«قنداقه» ات را «احرام» خویش کردی و راهی «خانه‌ی دوست» شدی

به نیمه‌های حجت که رسیدی، تقدیر این شد که پدر، حج نیمه تمامش را در کربلا کامل کند؛ بسیاری، حسین (ع) را که «باطن کعبه»

بود، رها کردند و مسافر کربلا نشدند؛

اما تو - که از قبیله‌ی عشقی -

پشت به قبیله‌ی قبیله نکردی، تا در «کربلا»، «حاجی» شوی

«شش ماه» برایت کافی بود تا «کربلایی» شوی

«شش ماه» کافی بود تا از بند «ناسوت» برهی

- اگر چه آن شش ماه هم زمینی نبود! -

با یک حنجره‌ی «شش ماهه» همه‌ی تاریخ را تکان دادی

با یک قلب «شش ماهه» به تقدیر آسمانی خویش دل سپردی

یک گام «شش ماهه» برداشتی تا به «ملکوت» رسیدی

«علی اصغر» بودی؛ اما دلت بزرگ بود، گام هایت بلند بود - برای عروج به ملکوت -

خدا خواست تو بیایی

- درست لحظه‌ای که تاریخ، در آستانه‌ی یک اتفاق سرخ بود-

و تو اتفاق افتادی

نگاه سبزت را روانه‌ی چشم اندازی سرخ کردی

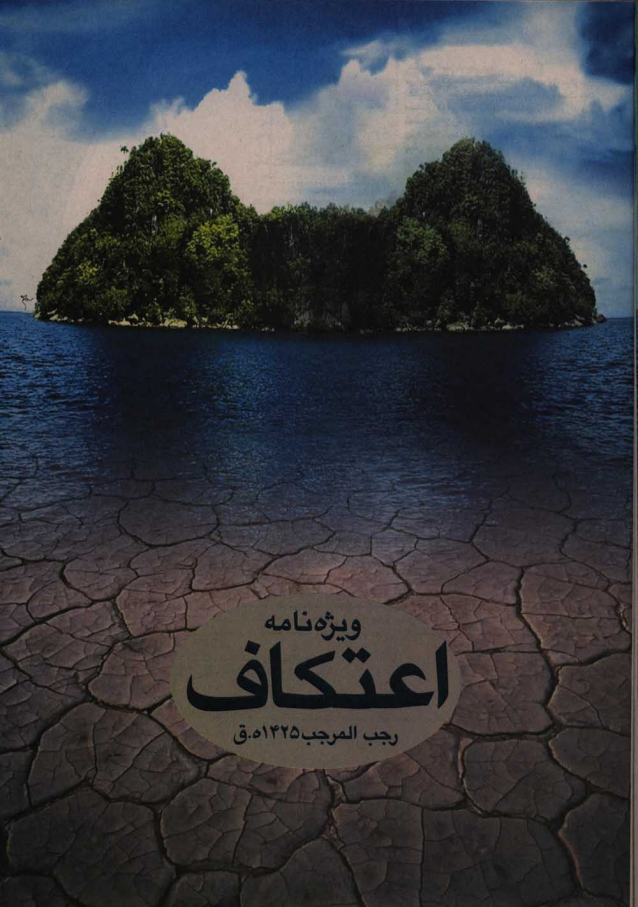
و چشم به راه یک روز ماندی؛

روزی که «قنداقه»ی امروز و «لباس احرام» فردایت، بوی «شهادت» بگیرد.

### میلااد امام باقر

• مهدی خوئی

پنجره‌های آسمان رو به زمین گشوده شده بودند و قلب زمین در انتظار حادثه‌ای شگرف به تندی می‌تپید که با طلوع سپیده دم، حیات، تولدی دوباره و نمود گلوآژه‌های لبخند را بر لبان امام سجاد(علیه السلام) جاری ساخت و عرش نیز در این ضیافت باران صلواتش را بر سرای آن امام همام فرو فرستاد، تا تبریک گوی مولودی گردد که ستاره‌ی فروزان وجودش، نوید بخش سعادت و خوشبختی بود و جهانی را در بزم شادی خویش می‌نشانید؛ آری این بار دامان پر مهر مادری «فاطمه» نام مهد گلی می‌شد که شمیم دل انگیزش، قرار از جان‌های مشتاق ربوده بود و فضای مدینه را عطر آگین وجود مبارکش می‌ساخت؛ این بار مدینه، آذین بند شکوه و جلالی شد که پردازنده‌ی زیبایی‌ها، آن را بر صفحه‌ی هستی به تصویر می‌کشید و همگان را بر خوان نعمتش میهمان می‌کرد و مبدأ بالندگی کودکی می‌گردید که همگان محمدش می‌خواندند، ولی جابر، آن پسر یکتاپرست و تنها یادگار پیامبر توحید وقتی که حضرتش را می‌دید فریاد می‌زد: «یا باقرالعلم؛ یا باقر العلم» و چون بر او خرده می‌گرفتند که چرا کودکی را این‌گونه خطاب می‌سازد، می‌گفت: به راستی از رسول خدا(صلی ا علیه و آله و سلم) شنیدم که به من فرمودند: «یا جابر! تو مردی از خاندان مرا درک خواهی کرد که نامش، نام من و سیمای او، سیمای من است و علم و دانش را می‌شکافد، چون او را دیدی، سلام مرا به او برسان».



ويژه نامه

# اعتكاف

رجب المرجب ۱۴۲۵ هـ.ق

حضرت امام خمینی (ره)

در این موقع حساس که بیش از هر وقت دیگر احتیاج به اجتماعات اسلامی داریم، لازم است ملت مسلمان ما در تمام بلاد به مساجد روی آورند و نهضت را از راه مساجد که دژهای محکم اسلام اند، زنده نگه دارند و با شعارهای اسلامی نهضت را

پیش برند. (۱)

پی نوشت:

(۱) صحیفای نور - ج ۸ - ص ۲۱۸.



رهبر معظم انقلاب

باید قدر مساجد را دانست. باید در مساجد حضور پیدا کرد. بحمدالله به برکت انقلاب در این سالهای اخیر، این معنا زیاد شده و کیفیت پیدا کرده است. همه شنیدید که امسال در ایام اعتکاف در ماه مبارک رجب، در بسیاری از مساجد سراسر کشور، جوانان ما، زنان و مردان از قشورها و سنین مختلف رفتند و در مسجد ماندند؛ سه روز روزه گرفتند و با خدا مأنوس شدند. بعد از آن هم با گریه و اشک و آه، مسجد را وداع گفتند و بیرون آمدند تا برای سال آینده آماده شوند.



## ... تو را می طلبم

■ امیرمرزبان

بسم المحبوب المعطر المجید

صبح که پا شدم از خواب، بوی یاس حیاط رو گرفته بود... گفتم این مسجد جامع قدیمی مگر چقدر جای کرشمه‌های ابدیت است؟ حالا به خودم و این همه آدم نگاه می‌کنم، بدون اینکه عطری زده باشیم، تمام صحن‌ها، تمام رواق‌ها و شبستان‌ها بوی گل محمدی می‌گیرند، کلمات، زمزمه‌ها و ذکرها آرام آرام لبها را تر می‌کند که: «اللهم و ربی من لی غیرک» و تو گویی که ندایی از عرش می‌خواندت که: «فانئنی قریبٌ أجیبُ دعوتِ الداعِ اذا دعان» (۱) یاد تقال دیشب می‌افتم که تا به مسجد رسیده بودم دست کرده بودم و قرآن و مفاتیح و مناجات نامه و دیوان خواجه را از میانه‌های خاطرات و آیه‌ها بیرون آورده بودم؛ که دیوان حافظ از دستم افتاد و باز شد گفتم بد نیست همه‌ی آبی‌ها و لحظه‌های سبز، همان برگ تقال آفتابی ام باشد، دیدم که شعر خواجه هم یاد از دیار می‌کند و گل‌های بهار:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند  
واندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند  
بیخود از شعشعه‌ی پرتو ذاتم کردند  
یاده از جام تجلی صفاتم دادند

کوشم را به زمزمه‌ی هم حجره‌ای ام می‌سپارم و در بی انتهای سبز دعا غرق می‌شوم.  
«یا مفرقاً بین النور و الدیجور یا موصوفاً بغیر کنه و معروفاً بغیر شبهه...» (۲)

دلم می‌لرزد ... حس غریبی دارم، چشم از ملکوت برمی‌گیرم و دلم را می‌سپارم به بادهای مهاجر تا مرا به دور دست‌ترین گوشه‌ی جهان ببرند، تا آن قدر در حریم قدسی او - که لایق‌ناهی است - غرق شوم که دیگر نیاشم دیگر نتوانم جز بهت و سکوت چیزی بگویم و بهت آغاز اندیشیدن، و اندیشیدن آغاز معرفت و معرفت معنای اعتکاف ...

که معتکف دیرم و که ساکن مسجد  
یعنی که تو را می‌طلبم خانه به خانه...

پی نوشت‌ها:

(۱) سوره‌ی بقره - آیه‌ی ۱۸۶.

(۲) بخشی از مناجات حضرت امام زمان در ماه رجب، به روایت شیخ جلیل محمد بن عثمان نائب حضرت



## آداب معنوی اعتکاف

■ سید حسین ذاکر زاده

حالا که می‌خواهی سه روز مهمان مهربانی‌های خدایاشی، حالا که آفتاب سعادت روی گونه هایت افتاده و گرمایی به سردی تنت بخشیده، حالا که «ایام روشنی»، تاریکی دلت را نورانی کرده، بایدبدانی که چگونه مهمانی باشی برای چنین ضیافتی

از آداب ظاهری و دانستن احکام آن که بگذری، تازه وارد می‌شوی در مرحله‌ای دقیق‌تر و سخت‌تر از مرحله‌ی پیشین. سه روز بیتوته و روزه و دعا در کنجی - آن هم باشرایط امروزی - شاید کار آسانی باشد، اما آنچه شرف بخشیده به این ضیافت و آن را چنین الهی و ملکوتی گردانیده است، تنها رعایت مسائل و احکام آن نیست، چه بسا کسانانی سال‌ها گوشه‌ی تاریکی را برای راز و نیاز در آغوش گیرند، اما با کوله‌ای خالی از نور و نیایش سفرحقیقی خود را آغاز کنند.

اعتکاف گرچه ایوان رفیعی دارد برای پرواز، اما رخصت پرواز برای آن دلی صادر می‌گردد که از چند سد گذشته باشد برای پرزدن.

سد اول که بس بلند و محکم است، سد تو در توی نفس و نبود اخلاص است. یعنی که جز او میزبانی برای خود فرض کنیم در حالی که نه در این ضیافت سه روزه، بلکه همه‌ی عمر برسفره‌ی رنگین میزبانی واحد نشسته‌ای، باید بدانی در نجوایت فقط کسی را بخوانی که تو را برای تطهیر صحیفه‌ی اعمال انتخاب نموده است و این را که آمدنت و بودنت دلیلی جز او و نزدیکی به او نداشته است، اما اگر در هوایی غیر از هوای او تنفس کنی باید بدانی که فرست رویدنی دوباره را از خود گرفته‌ای و برای این خشکسالی کسی را جزخودت ملامت نکن.

گذشتن از مانع دوم که معاصی و گناهان است. اگر چه در این سه روزه، معتکف از معصیت اجتناب می‌کند، اما باید قصد کند این دوری را تا ملاقات محبوبش ادامه دهد، چرا که در این ایام ضیافت، به بند کشیدن هواها و کنترل اعضا را به دست آورده است و آن چیزی جز یاد میهمان دار مهربانش نیست، آنکه که او رابه این فضای روشن و معطر دعوت کرده است، آنکه به او اجازه داده است سه روز خودش را وقف دیدار و دلبری کند، آنکه خواسته است این عطر ملکوتی تا آخر عمر در مشام بنده‌اش بماند تا هر وقت رایحه‌ی مرموزی خواست ذائقه‌اش را تغییر دهد و یاد آن مشک، او را به خود آورد؛ و مانع آخر دنیا و جلوه‌های رنگین آن است زهد در عین مکنت و دارایی، آزمایشی برای مدعیان دنیا گریزی و تلنگری برای کسانی که گمان می‌کنند اگر در زمان پیامبران و ائمه‌ی اطهار (ع) بودند از هر آنچه داشتند برای یاری و نصرت آنها دریغ نمی‌ورزیدند.

اعتکاف امتحانی است تا ببینی آیا می‌توانی در هوای شرجی و نمناک ملاقات دوست، فقط به خود و خدایت فکر کنی، به این رابطه‌ی لطیف و بی انتها به تنهایی مطلق که شاید همین روزها برایت اتفاق بیفتد؟! اعتکاف صفحه‌ی خوبی برای کارنامه‌ات است، پس خودت را خوب امتحان کن.



با تشکر از وقتی که در اختیار مجله‌ی خیمه قرار دادید، ابتدا خواهش می‌کنم مختصری از بیوگرافی خودتان و مسئولیت‌هایی را که داشته‌اید بیان کنید.

بسم الله الرحمن الرحيم. با تشکر از همت ارزنده‌ای که در قبال امور دینی و مذهبی دارید، بنده کسی نیستم، سیدعلیرضا تکیه‌ای خدمتگزار اعتکاف و معتکفین. مسئولیت‌های قبلی دیگر اینجا جایگاه ندارد که عرض شود فکر می‌کنم اگر ما را به عنوان خادم معتکفین بپذیرند، تحت همان عنوانی که بچه‌های خودمان در خدمت معتکفین دارند، بالاترین سمت است: خادم المعتکفین.

اعتکاف در زندگی بشر چه جایگاهی دارد؟ خیلی واضح است که انسان به عنوان بنده‌ی پروردگار زمانی جایگاه خود را می‌یابد که اهل

# اعتکاف، سنت حسنه‌ای که احیا شد.

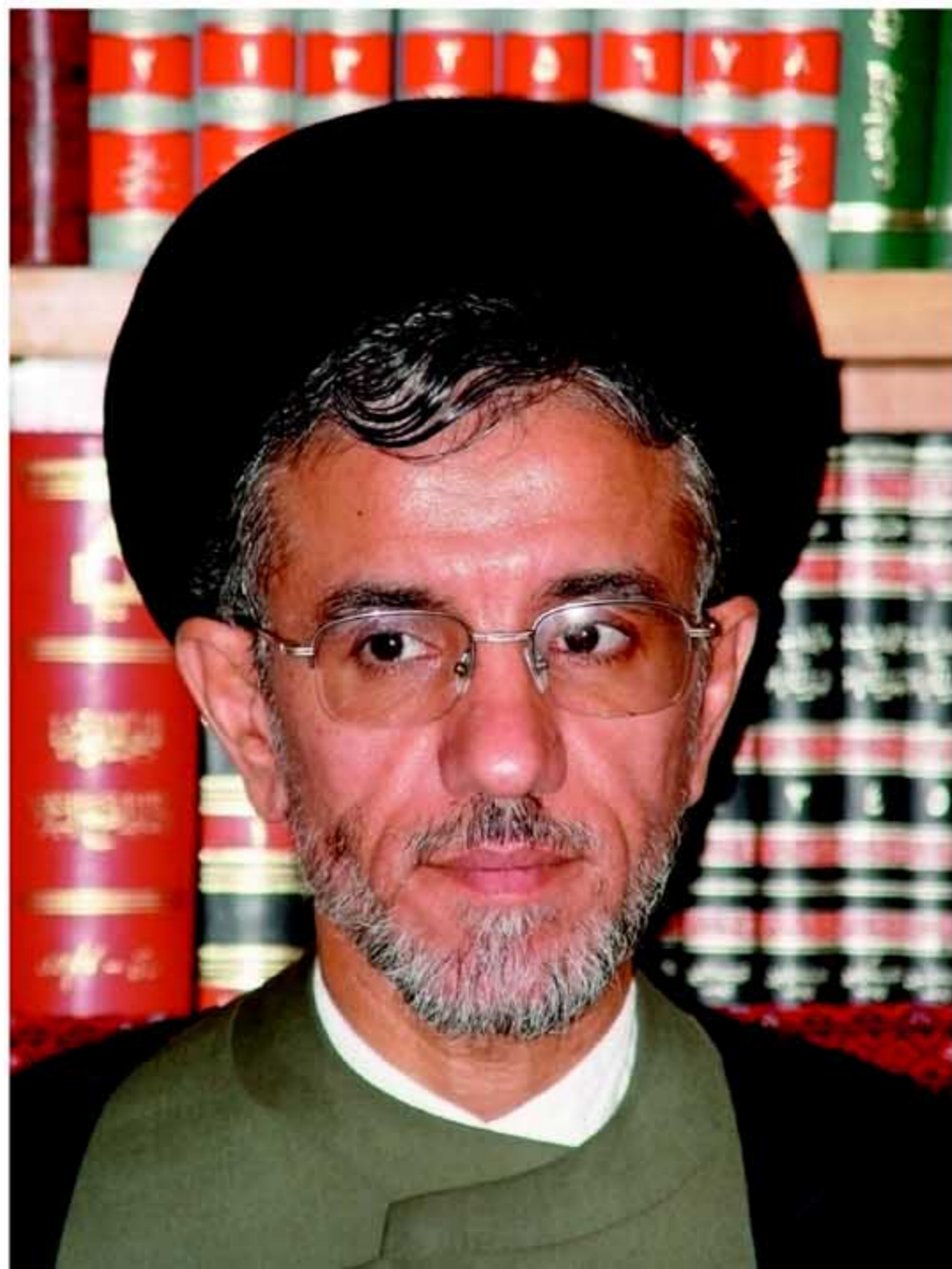
گفت و گو با حجت الاسلام والمسلمین سید علیرضا تکیه‌ای  
مسئول ستاد اعتکاف استان قم

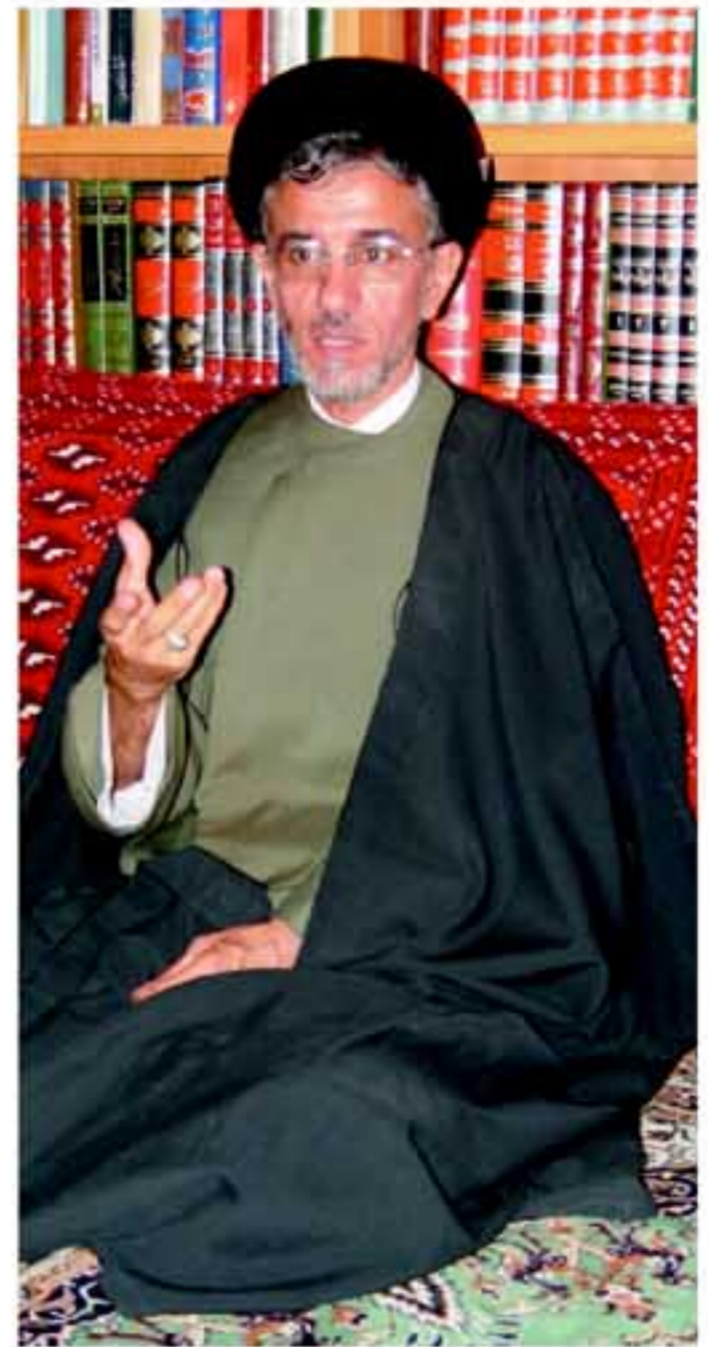
عبادت و معرفت باشد، طبق آیه‌ی قرآن «و ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ». حالا هر چه درجه‌ی عبادت و درجه‌ی فهم بنده بیشتر باشد، ثمره‌ی بندگی بیشتر ظاهر می‌شود. عبادات در اسلام انواعی دارد و هر کدام کاربرد خاص خودش را دارد و تماماً نیاز ضروری بشر است. چون در سوره عصر و جاهای دیگر هر کجا از نیاز به ترقی بشر یاد می‌شود، پروردگار دو عالم دو موضوع را در کنار هم قرار می‌دهد، اول ایمان، دوم عمل به صالحات. جالب است که عمل صالح را نمی‌فرماید عمل به صالحات، می‌فرماید: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»! حالا آنها که ادبیات می‌دانند، می‌دانند که صالحات جمع است و این الف و لام بر سر صالحات مفید است، یعنی کسانی موفق هستند و رستگارند و به ابدیت می‌رسند و بهره‌ی کافی را می‌برند که

به کل صالحات تن دهند. خوب معلوم می‌شود که هر عمل صالحی فقط یک نیاز انسان را تأمین می‌کند. آن اعمال صالحی که جامع چند عمل و اثر باشند اینها می‌توانند راه را میان بر کنند. برای مثال: نماز ستون دین است، روضه علت تقوی است و امثال اینها. اما ما دو سه تا عبادت داریم که جامع عبادات است، یکی حج بیت الله و یکی هم اعتکاف است. یعنی معتکف توفیق انجام چندین عمل صالح را توأمأ دارد: حضور در مسجد، روضه (که این هر دو از ارکان اعتکاف است)، به طور طبیعی نماز آن هم در مسجد، دعا و مناجات در مسجد، قرائت قرآن و دعا در مسجد، انکار مقدس و افکار مبارک، چون انسان در اعتکاف فرصت تفکر، توجه و تدبیر نیز دارد و همه‌ی اینها در مسجد و بالطبع همراه با وضو و طهارت است. نتیجه این که اعتکاف یک کار عبادی و جامع چندین عبادت است و به نظر من این راه، راه میان بر رسیدن به خداست شما به این آیه‌ی قرآن اگر توجه کنید خیلی جالب است و شاید اوج توجه به اعتکاف را این آیه مشخص کند. خدای تبارک و تعالی در آیه‌ی صد و بیست و پنج سوره‌ی بقره فرموده است: «و عهدنا الی ابراهیم و اسماعیل ان طهراً بیتی للطائفین و العاکفین و الرکع السجود». این خیلی مهم است شما ابراهیم را از پیامبران دیگر برتر می‌دانید حتی در بین پیامبران اولوالعزم دارای جایگاهی ویژه است. خداوند از ابراهیم با عظمت و فرزند مبارک او عهد گرفته است که خانه‌ی خودش را، یعنی مسجد را، تطهیر کنند و آماده کنند، اولاً برای طواف کنندگان، ثانیاً برای اعتکاف کنندگان و ثالثاً برای اهل رکوع و سجود. ملاحظه بفرمایید! مسجد را ابراهیم بیاراید برای معتکفین. از همین جا هم معلوم می‌شود که خدمت به معتکفین اگر با اخلاص همراه باشد، کار ابراهیمی است. بنابراین چون اعتکاف یک کار عبادی جامع است، راه میان بر است من باید به کسانی که در پی راهیابی به کوی دوست هستند، تاکید کنم که اعتکاف شاید خالص‌ترین عبادت برای رسیدن انسان به خداست، چون در تبلیغات نمی‌کنجد، ادعا و ریاکاری در آن راه ندارد خودنمایی در آن مطرح نیست، خودستایی هم جایگاهی ندارد. اعتکاف گوشه‌ی خلوتی است با خدای خود و لذا خیلی اثر دارد؛ چون عبادت هر چه خالص‌تر باشد کاربردش بیشتر است. در قرآن آمده است: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ». یعنی خداوند فقط اعمال متقین را می‌پذیرد. تقوی تعریف خالصانه‌ی اخلاص است و به نظر من نزدیک‌ترین عمل به اخلاص اعتکاف است و لذا اثرگذار است.

## دستاورد معتکفین از اعتکاف چیست؟

از قول خودم یعنی تجربه‌ی خودم و از قول تمام دوستانی که با مادر سال‌های طولانی خدمتگزاری همکار بودند عرض می‌کنم نه بین خود ما و نه بین معتکفین کسی نیامده است بگوید من از اعتکاف ناامید رفتم. این خیلی مهم است یعنی ما مرجع اطلاعات و اخبار اعتکاف هستیم هم در قم و هم در شهرهای دیگر هر کسی به هر منظوری توفیق انجام اعتکاف داشته، براساس اطلاعات ما دست پر برگشته و این می‌تواند برای همه‌ی آنها باشد که یا از روی حب و عشق عبادت





می‌کنند تا حلقه‌ی وصل به او رو بیایند و هم کسانی که کم کرده‌ای دارند، گره‌ای دارند، غمی دارند، دردی دارند و احساس ناکامی می‌کنند در اینجا کامیاب می‌شوند.

ادعا نیست، بیایند و ببینند منتهی دیگر گفتنی نیست، تا اینجایش را من گفتم، بقیه‌اش یافتنی است. به تعبیر زیبای «حلوای تنترانی تا نخوری ندانی»، دعوت می‌کنم از همه‌ی آنهایی که مشکل دارند بیایند ببینند و قضاوت کنند بیایند بهره بگیرند بعداً قضاوت کنند. حتی شخصیت‌های بلندمرتبه و دانشمندان علوم اسلامی در طول تاریخ برای اعتکاف اهمیت قائل بوده‌اند.

دلیل آنها برای این اهمیت ویژه چه بوده است؟ شما خوب می‌دانید که اعتکاف سنت نبوی (ص) است پیامبر خودش اعتکاف را با امر ذات اقدس اله شروع کردند و بسیار مقید بودند که اعتکاف را به جا بیاورند. در روایات ما هست که پیامبر اکرم (ص) یک سال از ایام اعتکاف (دهه‌ی آخر ماه رمضان که بیشتر مقید بودند) در جنگ بودند و در شهر نبودند و نتوانستند معتکف بشوند، به خاطر اهمیتی که به اعتکاف می‌دادند، سال بعد دو دهه معتکف شدند و به تعبیر خودمان جبران کردند. بنابراین سیره‌ی پیغمبر خدا (ص) و ائمه‌ی معصومین (علیهم السلام) توجه خاص به اعتکاف بوده است.

**آیا تاریخچه‌ی اعتکاف مکتوب شده است یا خیر؟**

در طول زمان ما متأسفانه تاریخچه نداریم کسانی که اهل معرفت بوده‌اند خودشان به صورت فردی یا بصورت جمع‌های خودمانی و داخلی اعتکاف را انجام می‌داده‌اند طبعاً آنها اطلاعاتشان

در دست نیست، چون حرکتی بوده مخفی و پنهان بین خودشان و خدای خودشان. اما در سال‌هایی که حوزه‌ی علمیه‌ی قم و شهر مذهبی قم به یاد دارد قریب به هشتاد و پنج سال است که این موهبت به صورت رسمی برگزار می‌شود. تأکید کننده به احیای این سنت نبوی (ص) مرحوم آیت الله العظمی شیخ عبدالکریم حائری یزدی مؤسس حوزه‌ی علمیه‌ی قم بودند و اولین شخصیت‌هایی که توفیق پیدا کردند به صورت انگشت شمار اعتکاف را احیاکنند، شاگردان آن بزرگوار، مثل آیت الله العظمی گلپایگانی بودند. در طول چند دهه اعتکاف به همین صورت بین خواص برگزار می‌شده و بیشتر بر محور حوزه‌ی علمیه و طلاب علوم دینی و شاگردان مکتب امام صادق (علیه السلام) دور می‌زده و مردم تقریباً از این موهبت یا بی‌خبر بودند یا حداقلش این که استقبال نداشتند، ولی به برکت انقلاب اسلامی، اعتکاف از حالت قشری درآمد و همگانی شد. امروزه به حمد خدا تمامی اقشار با تمامی گرایش‌ها و تمامی سلیق، از بین آقایان و بانوان در مراسم اعتکاف قم و سراسر کشور حضور دارند.

**چگونه اعتکاف از طبقه‌ی روحانیت به اجتماع سرایت کرد و بعد چگونه از قم به سراسر کشور و بلکه به جهان اسلام گسترش یافت و این سنت حسنه‌ی نبوی (ص) احیا شد؟**

اینکه توفیق پیدا کردیم اعتکاف را از یک جمع خاص که آگاه‌تر به احکام بودند به جامعه سرایت پیدا کند، خودش روشن‌ترین دلیل فضای دینی و معنوی نظام اسلامی است. یعنی سایه‌ی نظام اسلامی و تجلی احکام اسلامی که همان کاملترین دین الهی است و با فطرت بشر هماهنگ است، به برکت نظام اسلامی سایه افکن شد. طبیعتاً مردم، هم به احکام شناخته شده و هم به احکام مهجور ماند آگاه شدند و به دلیل فطرت پاکشان استقبال کردند و اینکه از قم به سایر شهرهای کشور توسعه پیدا کرد این، به پیشنهاد همین خدمت گزاران اعتکاف قم بود و به ابتکار مقام معظم رهبری بود.

**ابتکار مقام معظم رهبری چه بود؟**

ستاد امکاناتی نداشت و مردم نیز از وجود آن بی‌اطلاع بودند یک نامه‌ی ساده با دست خط معمولی نوشته شد به مقام معظم رهبری و در جیب حقیر بود. من همیشه در اندیشه بودم که

امکان دارد اعتکاف فراگیر بشود؟ نشستیم این را ترسیم کردم روی کاغذ و از محضر مبارک آقا بعد از این که ولایت امری مسلمین را به عهده گرفتند خواهش کردم با توجه به این که اعتکاف دارای برکات متکثر است و نیاز جامعه است و شما نگران شبیخون فرهنگی هستید، از موهبت اعتکاف خیلی باید بهره برد. آنجا پیشنهاد کردم که اعتکاف به سرانگشت مبارک شما توسعه پیدا کند و سه تا پیشنهاد خاص کردم: یکی این که صدا و سیما در این رابطه مردم را آشنا بکند، یکی اینکه ائمه‌ی جمعه از تریبون‌های مقدس نماز جمعه تبلیغ فرمایند و دعوت کنند و یکی اینکه خودشان به نحوی از اعتکاف یاد کنند و دستی بر سر معتکفین بکشند. این نامه در جیب من بود. یک روز جلو حرم حضرت معصومه (س) برخورد کردم با مسئول دفتر مقام معظم رهبری، جناب حجت الاسلام گلپایگانی. ایشان مرا نمی‌شناخت. ولی من به ایشان عرض کردم که نامه‌ای برای مقام معظم رهبری در مورد گسترش اعتکاف نوشته‌ام. فرمودند: «پیشنهادی داری؟» گفتم: «بله». فرمودند: «می‌شود بنویسی» گفتم: «در جیبم حاضر است». فرمودند: «بده به من، دادم به ایشان». همانجا مطالعه کردند و شاید با ذهنیتی که از قبل داشتند، فرمودند که مطمئن باش اقدام خواهد شد. خیلی برای من جالب بود یک هفته بعد، از صدا و سیما تهران مرا خواستند جهت راهکارهای تبیین اعتکاف. من وقتی رفتم صدا و سیما، مسئولین چهار شبکه عریض بنده را شنیدند و همگی بر آن شدند که در رابطه با اعتکاف وظیفه‌شان را انجام بدهند. در همین اثنا مسئول محترم دبیرخانه ائمه‌ی جمعه‌ی سراسر کشور، آیت الله رسولی محلاتی، من را خواستند و گفتند که ما از طرف آقا مأمور شدیم، که طرح اعتکاف قم را بررسی کنیم و پیشنهاد شما را کاربردی کنیم. مقاله‌ای آماده شد و توسط دبیرخانه به ائمه‌ی جمعه، سراسر کشور ارسال شد و این کم‌کم نهادینه شد و همه‌ی ائمه جمعه همه ساله قبل از اعتکاف، به اشاره‌ی مقام معظم رهبری، اعتکاف را تبلیغ می‌کنند و خود مقام معظم رهبری در پیام نوروزی همان سال وقتی که خواستند از جبهه‌ی معنوی کشور یاد کنند، مثال خاصشان اعتکاف بود! و حتی سال بعد در بین معتکفین مسجد جمکران قم حاضر شدند و با معتکفین نماز صبح اقامه فرمودند و این سر آغاز توسعه‌ی اعتکاف و فرهنگ اعتکاف بود.



# بارگاه اعتکاف

## معرفی مسجد امام حسن عسکری (ع) - قم

■ مهدی خونی

در فرهنگ دین، مساجد از چنان ارزش و منزلتی برخوردارند که خداوند متعال آنها را خانه‌های خویش بر روی زمین و پناهگاهی مطمئن برای مؤمنین به شمار می‌آورد تا برای محفوظ ماندن از شر حوادث و آفات بدانجا روی آورند (۱) و این مکان مقدس را پایگاهی برای رسیدن به خدا و نزدیکی به آستان قرب حضرت حق بدانند و خداوند متعال نیز در تحسین آنان که اینگونه می‌اندیشند، می‌فرماید: «همانگونه که ستارگان برای زمینیان پرتوافشانی می‌کنند، مساجد نیز برای اهل آسمان نور افشانند و بی‌تردید خوشبخت، کسی است که مساجد، خانه‌هایش باشد» (۲) و از حضرت رسول اکرم (ص) درباره‌ی اهمیت و ارزش مساجد روایت است که: «بهترین مکانهای زمین، مساجد است و محبوب‌ترین افراد نزد خدا کسی است که زودتر از همه به مسجد داخل شود و دیرتر از همه بیرون رود» (۳).

### فصلی برای گریستن

انسان در گریز از هوای نفس و در طریقت انس با معبود همواره نیازمند خلوتی است تا در انزوای وجود خویش در آثار صنع پروردگارش با دیده‌ی عبرت بیندیشد و با سوز دل واشک دیده باطن خود را از زنگار گناهان بشوید و خانه‌ی دل را مصفای حضور خالق هستی‌بخش سازد و اعتکاف، فرصت و مجالی است برای پرداخت به امور نفس خویش و جلوه‌گری نور محبت خدا در سرای وجود انسان تا انسان بدون دلواپسی و وابستگی، خود را در سرای معبود نظاره گر باشد و مساجد همواره بعنوان پایگاهی جهت خلوت انس با معبود برای معتکفین محسوب می‌گردند.

### فضائل اعتکاف

اعتکاف در لغت به معنای توقف طولانی در یک مکان و ملازمت داشتن بر چیزی است (۴) و در

به ازای هر روز، ثواب روزه‌داری و شب زنده‌داری یک سال را برای او می‌نویسد و او روز قیامت در جایگاه ایمن‌شدگان از آتش دوزخ، خواهد ایستاد» (۹) همین‌طور در حدیثی از امام صادق (ع) آمده است: «روز قیامت ندا کننده‌ای از جانب عرش ندا می‌دهد: «این الرجیبیون؟» یعنی: «اهل ماه رجب کجایند؟» پس گروهی که چهره‌ی آنان درخشان است و تاج‌هایی بر سر دارند بپا خیزند... همه‌ی اینها برای کسی است که قسمتی از ماه رجب را روزه بگیرد، اگر چه یک روز در اول یا وسط یا آخر آن باشد» (۱۰).

ب) عمل ام داوود که از مبارک‌ترین و باعظمت‌ترین اعمال مستحبی در طول سال به حساب می‌آید که مشتمل بر دعای استفتاح و اعمال مستحبی دیگری است و بنا بر فرمایش امام صادق (ع) دعای استفتاح، دعایی است که با آن درهای آسمانی باز می‌شود و خواننده‌ی آن، دعایش در همان ساعت مستجاب می‌گردد و برای کسی که آن را بخواند، پاداشی به جز بهشت نیست» (۱۱).

### اهمیت اعتکاف

در میزان اهمیتی که پیامبر اسلام (ص) نسبت به امر اعتکاف قائل بودند، از امام صادق (ع) روایت است که رسول خدا در ده روز آخر ماه مبارک رمضان در مسجد معتکف می‌شدند و مؤمنین برای آن حضرت خیمه‌ای بر پا می‌کردند و ایشان در این ده روز بستر خویش را برمی‌چیدند و به اعتکاف مشغول بودند. در روایتی دیگر از امام صادق (ع) می‌خوانیم که: «جنگ بدر در ماه رمضان اتفاق افتاد و آن حضرت فرصت اعتکاف پیدا نکردند، از این رو سال بعد بیست روز معتکف شدند: ده روز برای همان سال و ده روز برای سال قبل که اعتکاف از ایشان فوت شده بود» (۱۲).

### نسل خورشید

امام حسن عسکری (ع) در مدت کوتاه امامت خویش با حاکمان خودکامه و ستمگری معاصر بودند. خلفای ستمگر بنی‌العباس از موقعیت اجتماعی امام (ع) در نزد مردم بسیار در هراس بودند به همین جهت به شدت از ارتباط ایشان با پیروانشان جلوگیری می‌کردند؛ حضرت نیز به دلیل جور و خفقان حاکم بر زمانشان، برای رسیدگی به امور شرعی و مسائل مهم زندگی شیعیان‌شان، مجبور بودند که در نقاط مختلف کشور اسلامی، نمایندگانی داشته باشند از جمله‌ی آنها می‌توان

شریعت و فقه اسلام بر اقامت سه روز و بیشتر از آن در مسجد جامع برای عبادت خدا و تهذیب نفس اطلاق می‌گردد که شخص معتکف به حالت روزه‌بدان عمل می‌نماید، در مورد فضائل اعتکاف از حضرت رسول (ص) احادیثی چند روایت گردیده که به طور اجمال به برخی از آنها می‌پردازیم: الف) حضرت فرمودند: معتکف از انجام گناهان باز می‌ایستد و بدین وسیله اجری مانند کسی که همه‌ی نیکی‌ها و حسنات را انجام می‌دهد خواهد داشت» (۵).

ب) هر کسی از روی ایمان و به خاطر خدا اعتکاف کند، همه‌ی گناهان گذشته‌ی او آمرزیده می‌شود» (۶).

ج) هر کس یک روز را به منظور کسب عنایت الهی و به نیت قرب خدا اعتکاف نماید، خداوند بین او و آتش سه خندق ایجاد می‌کند که فاصله‌ی هر یک تا دیگری بیش از مسافت بین زمین و آسمان است» (۷).

### ایام البیض

در اعتکاف همواره ایامی مشهور و مورد اهمیت سالکان طریقت و اصحاب معرفت بوده است، که از آن جمله می‌توان به ده روز آخر ماه رمضان و ایام البیض ماه رجب اشاره کرد ولی آنچه که ایام البیض ماه رجب یعنی روزهای سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم این ماه را مورد عنایت اهل عرفان قرار می‌دهد به اختصار چنین است:

الف) تأکید در استحباب روزه‌ی آن سه روز می‌باشد که روایاتی در شأن آن از رسول خدا (ص) و امام صادق (ع) وارد است؛ رسول خدا (ص) فرمودند: «هر کس سه روز از وسط ماه رجب (سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم) را روزه بدارد و در شب‌هایش به نماز شب قیام کند، از دنیا رحلت نمی‌کند مگر با توبه‌ی نصوح» (۸) و همچنین از امام صادق (ع) نقل شده است که: «هر کس ایام البیض ماه رجب را روزه بگیرد، خداوند متعال

به وکیل عظیم‌النشان و جلیل‌القدر ایشان در قم «احمد بن اسحاق اشعری» اشاره کرد که از اصحاب امام جواد(ع) و امام هادی(ع) و امام عسگری(ع) به شمار می‌آمد و بر امور دینی و وجوهات و نزورات پرداختی مردم قم از طرف امام سرپرستی می‌نمود و به دلیل احترام و اعتمادی که شخص امام بدیشان داشتند ایشان را مأمور ساخت مسجدی در شهر قم از محل تدورات و وجوهات می‌نماید تا در آن برهه از زمان پایگاهی برای شیعیان آن ناحیه محسوب گردد.

### بنا و تاسیس مسجد

در رابطه با بنای اولیه‌ی مسجد جامع امام حسن عسگری(ع) می‌توان با توجه به قرائن و شواهدی که وجود دارد این ادعا را نمود که اولین مسجدی که در شهر قم بنا نهاده شد، مسجد جامع عتیق می‌باشد که در اواسط قرن سوم هجری توسط احوص بن سعد اشعری احداث گردید و بعداً به دستور امام عسگری(ع) و توسط وکیل خود در شهر قم «احمد بن اسحاق اشعری» شبستانی در این مسجد جامع در کنار رویدخانه تاسیس گردید که کم‌کم و به مرور زمان مسجد جامع عتیق به مسجد امام حسن عسگری(ع) مشهور می‌گردد. (۱۳)

### توصیف ساختمان مسجد

مسجد جامع امام حسن عسگری(ع) که در جوار کریمه‌ی اهل‌بیت(ع) حضرت فاطمه‌ی معصومه بنا گردیده است یکی از کهن‌ترین و بزرگترین مساجد شهر قم می‌باشد که واقع در چهار راه بازار و دارای سه در ورودی به خیابان‌های آذر، آستانه، و ساحلی است، این مسجد در حال حاضر دارای شش شبستان و یک ایوان و یک سرداب به قرار زیر می‌باشد:

الف) دو شبستان سمت قبله که در کنار هم می‌باشند که شبستان سمت زیرزمین معروف به



شبستان مستقیم و شبستان کناری آن معروف به شبستان کبیر است.

ب) شبستان‌های غربی مسجد که شامل شبستان فوقانی و معروف به روحانی است و شبستان زیر زمین که معروف به حاج شیخ ابوالقاسم زاهدی می‌باشد.

ج) شبستان‌های شرقی که دو قسمت می‌باشد که شبستان اول را، شبستان فیض و شبستانی را که پشت سر آن واقع است، شبستان حائری می‌نامند. که در حال حاضر همان‌طور که از قبل مرسوم بوده است نام شبستان‌ها را به اسم ائمه جماعات آن شبستان‌ها می‌خوانند.

### مطابق ملائک

مسجد جامع امام که از قدیمی‌ترین مساجد موجود در شهر قم است همواره بعنوان یک مرکز دینی و پایگاهی مهم جهت برپائی مراسم عبادی و مذهبی بکار گرفته می‌شده است از جمله:

الف) اقامه‌ی نماز جماعت: مسجد جامع امام به جهت جامعیت و مرکزیت همواره محلی مناسب جهت برگزاری مراسم عبادی از جمله اقامه‌ی نماز جماعت‌های پرشور از طرف مراجع عظام به شمار می‌آمده است، علمای عظامی که در این مسجد مقدس اقامه‌ی نماز جماعت می‌نمودند، عبارت‌اند از آیات عظام: «مرحوم حاج شیخ ابوالقاسم قمی، مرحوم حاج میرزا محمد فیض و برای مدت مدیدی حاج سید ابوالحسن اصفهانی و حاج آقا حسین قمی و دیگر علما» و بزرگان حوزه. (۱۴)

ب) برپایی نماز جمعه: مسجد جامع امام از آن جا که به دستور امام حسن عسگری(ع) و توسط وکیل گران‌قدر ایشان بنا گردیده است، همیشه از قداست و عظمت فوق‌العاده‌ای در اذهان همگان از جمله مراجع عظام و بزرگان حوزه برخوردار بوده است، از این روست که مرحوم آیت‌الله العظمی محمد تقی خوانساری در این مکان مقدس اقامه‌ی نماز جمعه می‌نمودند و بعد از ایشان آیت‌الله

العظمی اراکی بر این امر همت می‌گماشتند و خطبه‌های نافذشان را در این مکان مقدس قرائت می‌نمودند. (۱۵)

ج) برپایی مجالس وعظ و روضه خوانی‌های مکرر در طول ایام سال که از قدمت درخور توجهی برخوردار می‌باشد.

د) برگزاری مراسم اعتکاف: در مورد پیشینه‌ی تاریخی اعتکاف در مسجد امام، تاریخ دقیقی در دست نیست ولی آنچه که در این زمینه مورد نظر است این است که همواره این مسجد محلی برای برگزاری مراسم اعتکاف از سوی مراجع عظام و بزرگان حوزه و دیگر اقشار جامعه قرار می‌گرفته است، که از آن جمله می‌توان به اعتکاف آیات عظام مرحوم حاج شیخ ابوالقاسم قمی و حاج میرزا محمد فیض و آیت‌الله العظمی گلپایگانی و آیت‌الله حاج سید محمد باقر قزوینی اشاره کرد (۱۶) که بدین مسجد با دید احترام می‌نگریستند و مراسم اعتکاف خویش را در آنجا برپا می‌نمودند و در زمان مرحوم آیت‌الله العظمی بروجرودی بر خیل معتکفین مشتاق، کم‌کم افزوده گردید و بعد از ایشان در زمان مرجعیت مرحوم آیت‌الله العظمی گلپایگانی به شهرت و اوج بسزایی رسید که همواره این سنت خدایسندانه مورد عنایت و حمایت ایشان قرار می‌گرفت و در عصر کنونی مهمترین پایگاه جهت برگزاری مراسم اعتکاف محسوب می‌گردد که سالانه چندین هزار نفر از معتکفین روزه‌دار را در ایام البیض ماه رجب (۱۲، ۱۳ و ۱۴ ماه) در آغوش خود جای می‌دهد به نحوی که با افزایش جمعیت حاضر، فضای کنونی جوابگوی نیاز علاقمندان مشتاق نمی‌باشد. از این روست که مسجد مقدس به جهت جامعیت و اهمیت بسزایی که از نظر مرکزیت حائز است به دستور مرحوم آیت‌الله العظمی گلپایگانی(قدس سره) در حال توسعه می‌باشد که امید است در آینده‌ی نزدیک بهره‌ی بیشتری از این مکان مقدس نصیب عموم گردد.

ه) به عنوان محلی برای تدریس علماء عظام و مدرسین حوزه به‌کار گرفته می‌شده است، از جمله به تدریس آیات عظام گلپایگانی و حاج میرزا محمد فیض و مرحوم آیت‌الله داماد، مرحوم آیت‌الله ستوده و آیت‌الله سلطانی اشاره کرد. (۱۷)

و) برپائی نماز عید فطر: در بدو امر توسط مرجع عالی‌قدر حضرت آیت‌الله العظمی حاج میرزا محمد فیض برپا گردید که در حال حاضر نماز عید فطر مسجد جامع، از پرشورترین و باشکوه‌ترین نمازهای عید سراسر کشور محسوب می‌گردد که با اقامه‌ی ائمه‌ی جماعات متعدد برپا می‌شود.

### پی‌نوشت:

- ۱ نهج‌المصاحبه، ابوالقاسم پاینده، حدیث ۷۱، بنای تقوا، محمد تقی ریائی، ص ۱۹.
- ۲ ثواب الاعمال، شیخ صدوق، ص ۶۳.
- ۳ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۳، ص ۵۳۳ بنای تقوا، ص ۱۴.
- ۴ اعتکاف تطهیر صحیفه‌ی اعمال، واحد تحقیقات مسجد چمکران، ص ۹.
- ۵ اعتکاف تطهیر صحیفه‌ی اعمال، ص ۱۶.
- ۶ همان، ص ۱۴.
- ۷ همان، ص ۱۵.
- ۸ همان، ص ۲۹.
- ۹ همان، ص ۲۹.
- ۱۰ همان، ص ۲۸.
- ۱۱ اعتکاف ابرار، مؤسسه دارالهدی، ص ۱۰۷.
- ۱۲ اعتکاف ابرار، ص ۴۱.
- ۱۳ بنای تقوا، محمد تقی ریائی، ص ۹۹.
- ۱۴ بنای تقوا، ص ۱۵۳ تا ۱۵۵.
- ۱۵ بنای تقوا، ص ۱۱۱.
- ۱۶ بنای تقوا، ص ۱۱۴ و ۱۵۶.
- ۱۷ بنای تقوا، ص ۱۱۰.



# خلوت

■ سید حمید حسینی

«خلوت گزیدن، آسایش عبادتگرا  
است.»

آنچه انسان در تنهایی و خلوت از عبادت می‌چشد و در می‌یابد، بسیار ارزشمندتر و شیرین‌تر از چیزی است که در میان غوغای اجتماع از عبادت خود درک می‌کند. از این رو امام علی (علیه‌السلام) می‌فرماید:

«فِي الْاِنْفِرَادِ لِعِبَادَةِ اَكْثَرُ  
الارياح.»

«در خلوت گزیدن برای عبادت خدا، گنجینه‌های

سود است.» بهترین بهره‌ای که

از این خلوت می‌توان به دست آورد، انس با خداوند و محبت او

می‌باشد که بزرگ‌ترین گنجینه‌ی سعادت است. چرا که محبت برای انسان

حاصل نمی‌شود، مگر به انس با خدا و انس هم به دست نمی‌آید مگر با فکر، و شرط

آن، اطمینان خاطر و فراغ دل است. و فراغ موقوف است به تنهایی و دوری از توده‌ی مردم (۳). البته

از آن چه پیش‌تر گفتیم روشن شد که مراد از دوری از مردم، بی‌اعتنایی و ترک کلی آنان نیست.

بلکه منظور این است که دل انسان، تنها با یک چیز می‌تواند انس و الفت تمام داشته باشد و آن

یا باید خدا باشد یا مردم، و جمع آن دو در مرحله‌ی انس و دل‌بستگی ممکن نیست. از این روست که

امیرمؤمنان (علیه‌السلام) می‌فرماید:

«كَيْفَ يَأْنِسُ بِاللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَوْحِشُ مِنَ الْخَلْقِ؟»  
«چگونه می‌تواند با خداوند انس بگیرد کسی که از مردم در وحشت نیست؟»

اعتکاف در مسجد که به معنای بریدن از خلق و پیوستن به خالق است، بهترین نمونه‌ی خلوت

گزیدن برای عبادت و راز و نیاز و انس با خدا و فرصتی ارزشمند و موقعیتی استثنایی است که

در هیچ جای دیگر به دست نمی‌آید. خلوت و

اگر چه اسلام، دینی کاملاً اجتماعی است و هرگز بی‌تفاوتی پیروانش را نسبت به آنچه در جامعه می‌گذرد نمی‌پسندد، اما به هر حال هدف اساسی آن، پرورش و تربیت انسانی کامل و بنده‌ای مقرب نزد خداوند و تقرب جستن به او. از دیدگاه اسلام همه‌ی اعمال و تلاش‌هایی که در راستای رضایت الهی انجام می‌پذیرد، عبادت محسوب می‌شود، ولو اینکه این تلاش در جهت تأمین معاش باشد. اما در میان همه‌ی این اعمال، آن دسته از کارهایی که مستقیماً در جهت پرستش و اظهار خضوع و بندگی در برابر قادر متعال انجام می‌گیرند، افزون بر نقش مهمی که در تزکیه و تربیت نفس دارند، ضامن سلامت و اعتدال دیگر فعالیت‌های پرمخاطره‌ی انسان نیز می‌باشند.

در دیدگاه اسلامی همان گونه که جدا شدن از اجتماع به بهانه‌ی عبادت و زهد امری مذموم است، غرق شدن در فعالیت‌های اجتماعی و دنیایی و بی‌توجهی به عبادت و تضرع به درگاه خالق به بهانه‌ی اجتماعی بودن دین و ارزشمند بودن خدمت به خلق نیز پسندیده نمی‌باشد. در فرهنگ اصیل اسلامی بزرگان و اولیای دین، شب و روز خود را صرف رسیدگی به امور مردم، مبارزه با ظالمان و اداره‌ی جامعه‌ی اسلامی و تأمین نیازهای خود می‌نمودند، اما از هر فرصتی جهت خلوت با خداوند متعال و راز و نیاز و تضرع به درگاه او بهترین استفاده را می‌بردند. و از همین فرصت‌ها برای هر چه بهتر انجام دادن وظایف اجتماعی خود، نشاط و نیرو می‌گرفتند.

آنچه در عبادت و بندگی از اهمیت به سزایی برخوردار است، توجه کامل عبادت‌کننده، به آنچه انجام می‌دهد و حضور قلب و تمرکز افکار او در هنگام عبادت است.

هر چه انسان از هیاهوی زندگی روزمره و درگیری‌های اجتماعی دورتر باشد، این تمرکز و حضور قلب، آسان‌تر حاصل می‌شود. همان‌گونه که امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید:

«الْاِتْفِرَادُ رَاحَةٌ الْمُتَعَبِّدِينَ.»



فرصت

برای عزلت

جهت تمحّض در

عبادت، گوهری است که اهل عبادت

و آنان که شیرینی مناجات با قاضی الحاجات را

چشیده‌اند، سخت در پی آن می‌باشند.

این نیاز تا پیش از اسلام با پناه بردن به کوه و

بیابان و غار و امثال آن ارضا می‌شد. ولی اسلام،

با تشریح اعتکاف در مساجد به این نیاز دیرین،

بهترین پاسخ را داد و بهترین برنامه را برای کمال

بشر تدوین نمود.

**فرصتی برای تفکر**

یکی از راه‌های خداشناسی در تعلیمات انسانی

مسأله‌ی تفکر است. در اسلام، اندیشیدن در

# و تفکر



عظمت خداوند، تفکر در آیات و نعمت‌های الهی، تأمل کردن در احوال نفس خود، تفکر در تاریخ گذشتگان و... نه تنها یک عبادت به شمار می‌رود بلکه به عنوان روح عبادات و برترین عبادت‌ها مطرح است. امام علی (علیه السلام) در این باره می‌فرماید: «افضل العبادات الفکر». یعنی: «برترین عبادت تفکر است». حتی امام صادق علیه السلام عبادت را منحصر در تفکر می‌دانند: «لَيسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةُ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ، اَنْمَا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِي اَمْرِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ». «عبادت به زیادی نماز و روزه نیست، عبادت،

فقط در تفکر پیرامون امر خداوند متعال است.»

شاید یکی از علل ارزش بیش از اندازه‌ی تفکر، دشواری بسیار آن باشد. اگر چه تفکر، موثرترین راه برای معرفت است اما مشکل‌ترین راه هم می‌باشد. تفکر نیاز به علم، تمرکز و قوت نفس دارد و انسانی که پیوسته با حوادث و اسباب و شئون مختلف سروکار دارد، کمتر می‌تواند جدای از این‌ها به ماورای این اسباب پی برده و دریاره‌ی آنها اندیشه کند. به عبارت دیگر، توجه به جهان طبیعت و سروکار داشتن با کثرات ملک این عالم، انسان را از توجه و تدبیر در ملکوت آن باز می‌دارد. در حالی که خواسته و روش تربیتی اسلام، توجه و تدبیر در ملکوت آسمان‌ها و زمین است: «اَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ». «آیا در ملکوت آسمان‌ها و زمین اندیشه نمی‌کنند (نمی‌نگرند)؟!».

بحرانی را که امروزه بشر به آن دچار است می‌توان بحران تفکر دانست. انسان امروز با پیروی از تمدن غرب، خود را در اسباب و ابزار و تکنیک غرق نموده است، به گونه‌ای که در زندگی شهروند این تمدن، جایی برای تفکر باقی نمانده است. در دنیای امروز، همه چیز به گونه‌ای ساخته و کنار هم چیده می‌شود که بشر را هر چه بیشتر به یک ماشین مکانیکی شبیه نماید. همه چیز از قبل تعیین شده‌اند. معماری، فیلم‌های سینمایی، تفریحات و تبلیغات و هزاران مانع دیگر حتی گمان وجود جنبه‌ای ملکوتی در این عالم را از ذهن‌ها می‌زدایند. هر چه جامعه به سوی توسعه و پیچیدگی پیش می‌رود، اشتغالات و احتیاجات

هم بیشتر و متراکم‌تر شده و جایی برای توجه به معنویات و تفکر در مبدأ و معاد باقی نمی‌گذارد. از این روست که می‌بینیم توجه به مراسم مذهبی و بحث پیرامون الهیات، در جوامع شرقی بسیار بیشتر و با اهمیت‌تر از جوامع غربی است. و هر چه جوامع شرقی از روح تمدن خود فاصله می‌گیرند و به اصطلاح بیشتر مدرنیزه می‌شوند، جایگاه مباحث معنوی در میان آنان کم‌رنگ‌تر می‌شود.

بر همین اساس می‌توانیم با قاطعیت بگوییم: ماهیت و ریشه‌ی تمدن و توسعه‌ی غرب، در ذات خود با روح فرهنگ اسلامی منافات دارد و جمع آن دو، چیزی جز قربانی کردن یکی از آن دو نیست.

در این زمینه سخن بسیار است اما از آنجا که خارج از هدف اصلی این کتاب می‌باشد، آن را به فرصتی دیگر موکول می‌کنیم.

در شریعت اسلامی تمام برنامه ریزی‌ها و دستورها و عبادت‌ها، به سوی پرورش انسانی اندیشمند نشانه رفته‌اند.

یکی از این برنامه‌ها، اعتکاف است. انسان معتکف، فارغ از دشواری‌ها و درگیری‌های اجتماع و حتی اهل و عیال، در خلوتی امن و ساکت، فرصت بسیار خوبی در اختیار دارد تا دریاره‌ی ملکوت عالم بیندیشد و به اسراری در پس پرده‌ی این عالم پی ببرد.

حضور دیگر عابدان، زمزمه‌ها و مناجات‌ها، نبودن اسباب پراکندگی ذهن و نداشتن وسایل آسایش، فضای معنوی مسجد و حتی معماری و بنای مسجد (اگر دست خوش آثار معماری غربی نشده باشد) انسان را به سوی باطن این عالم و جهانی دیگر فرا می‌خوانند. اما در شرایط عادی، اگر چه ممکن است افراد بسیاری، سه یا پنج نوبت در چنین فضایی برای برگزاری نماز جماعت گرد هم آیند. اما چون این حضور، کوتاه و منقطع است و در میان آن باز باید به هیاهوی اجتماع بازگردند، نمی‌توان اثر بزرگی را که اعتکاف در بردارد، از این اندازه حضور انتظار داشت.

## دعای معتکف یقیناً مستجاب است.

■ آیت الله جوادی آملی

اعتکاف در ایام البیض (روزهای ۱۲ و ۱۴ و ۱۵ ماه رجب) از فضیلت خاصی برخوردار است. ماه رجب ماه ولایت و ماه اولیای خداوند است. اعتکاف در این ایام، مصادف با زمانی است که دعا در آن مستجاب است. طبیعی است که اعتکاف در چنین زمانی، فیض خاص خود را دارد. دعا در همه حال عبادت است، به ویژه آنکه با اعتکاف همراه باشد. شخص روزه‌داری که بر اساس آیه شریفه «وَلَا تَبْأَشْرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ»<sup>(۱)</sup> از لذایذ جنسی حلال و مانند آن پرهیز کند، یقیناً از حرام نیز چشم‌پوشی می‌کند. کسی که به فکر آن نیست تا غرایز خود را از هر راهی هر چند حلال ارضا کند، قهراً صفای ضمیر و طهارت روحی، بهره‌ی او می‌شود. این انسان با صافی ضمیر و طهارت روح، توان آن را دارد که با ذات اقدس اله مناجات کند؛ چون هم نماز دارد، هم روزه دارد و هم در مسجد و در خانه‌ی کسی است که میهمانان خود را ناامید بر نمی‌گرداند. پس دعای بنده‌ی روزه‌دار نمازگزار و معتکف یقیناً مستجاب است. خداوند متعال به همگان نزدیک است؛ اما به روزه‌داران، داعیان، نمازگزاران و میهمانان خود که ضیوف الرحمان هستند، نزدیک تر است. پس انسان معتکف از چند جهت به خدا نزدیک است. روزه‌اش مایه‌ی قرب اوست، چون آن را قریة الی الله انجام می‌دهد؛ نمازش مایه‌ی قرب اوست، چون «الصلاة قربان کل تقی» حضورش در مسجد، مایه‌ی تقرب اوست، چون در خانه‌ی کسی است که بندگان روزه‌دار و صالح خود را نا امید بر نمی‌گرداند. اعتکاف او هم به خودی خود ابزار تقرب اوست. خداوند متعال معتکفان آستان قدس و ساحت جلال و جبروت خود را ناامید بر نمی‌گرداند. و اگر معتکف به دعا هم مشغول باشد، که این هم سبب تقرب او به خداوند متعال است، این عناصر محوری پنجگانه (نماز، روزه، دعا، حضور در مسجد، اعتکاف) را دارد و بهترین حال را برای دعا پیدا می‌کند.

شایسته است که معتکف در چنین حالی، اولاً ظهور ولی ذات اقدس اله، بقیة الله (ارواحنا لله) را مسئلت دارد، آنگاه بقا و دوام نظام، صیانت و عظمت مقام معظم رهبری، بقای حوزه و دوام آن، رشد و تعالی روحی حوزه و صیانت و عظمت مراجع تقلید و صیانت و عظمت امت اسلامی و نجات مسلمانان محروم در شرق و غرب عالم را از ذات اقدس اله درخواست کند. چون برای اجابت دعاهای جزئی شرایط زیادی لازم نیست، می‌توان آنها را همیشه انجام داد. لذا در بسیاری از مواقع، به اجابت می‌رسد. اما دعاهای کلی همیشه مستجاب نیست؛ چون استجاب آنها متوقف بر وجود شرایطی است. دعاهای کلی و وسیع از روح وسیع، سرچشمه می‌گیرد. روح وسیعی که نه تنها به بارگاه عرش الهی رسیده باشد، بلکه از آن نیز گذشته باشد. قلب مؤمن، عرش خداست و قلب ولی خدا، کرسی خداست. چنین قلب‌هایی اگر دعا کنند قطعاً مستجاب است؛ زیرا آن عناصر پنجگانه که گذشت، به خوبی زمینه‌ی استجاب دعا را فراهم می‌کند.

خواهران و برادران در پیشگاه ذات اقدس پروردگار، دعای کلی و وسیع و جامع داشته باشند، تا سراسر جهان اسلام از گزند استکبار و دیگران نجات پیدا کند. هم نظام اسلامی از شر ابرقدرت‌ها رهایی یابد و هم ملل اسلامی از سلطه‌ی ستمگران نجات یابند.

نظام اسلامی، حامی اعتکاف است. مراجع تقلید و مدرسان و علمای معظم، حامی اعتکاف اند. طلاب گران قدر حامی و علاقه مند به اعتکاف اند. همه‌ی اقشار مردم اعم از روحانی و غیر روحانی در کنار مانده‌ی اعتکاف حضور دارند، پس چه بهتر که از این فیض و فوز الهی بهره‌ی جامع بگیریم و نه تنها به فکر خود و نزدیکان خود، بلکه به فکر اسلام و مسلمین باشیم و برای همه دعا کنیم.

به امید آن روز که غرب و شرق عالم در پیشگاه قرآن و عترت و ذات اقدس اله معتکف باشند.

پی نوشت:

۱- سوره‌ی بقره- آیه‌ی ۱۸۷.



# مرد طوفان

□ امیر جعفری

رفت. از داخل باجه‌ی کنترل خط، جوانکی سیاه چرده بیرون پرید و با پایهای پراتنزی‌اش به طرف آنها دوید. راه خود را از میان جمعیت باز کرد و به مرد رسید.

دستهایش را باز کن تقی، بجنب.

زن رنگ به صورت نداشت و مانند گوشت قربانی از گره روسری آویزان بود. تقی سیاه با مشت به میان شکم مرد کوبید. مرد از کمر تا شد و روسری را رها کرد. پس سر زن به آسفالت خیابان خورد. رئیس خط مرد را رها کرد.

«اکبر! من را زدند، الان می‌خورم به کوه!»

«خودت را بکش بالا، بعد بپر.»

«نمی‌توانم... جواب نمی‌دهد، الان می‌خورم به کوه!»

«خودت را بکش بالا، احمد را یادت رفته؟!»

مرد همان طور که خم شده بود، برگشت به زن. زن دیگری خود را به او رسانده بود و شانه هایش را می‌مالید.

آب بیاورید، آب... خلوت کنید!

مرد به طرف زن‌ها هجوم برد. تقی سیاه جلوش را گرفت. مرد قد راست کرد و با مشت کوبید به پهلوی تقی سیاه. فریاد تقی سیاه جمعیت را متوجه خود کرد. تقی سیاه مشت بعد مرد را در هوا گرفت و به چپ منحرف کرد. با دست راست موهای بلند و درهم مرد را گرفت و به پایین کشید و با زانو به صورت او کوبید و او را رها کرد. بعد چرخید و آماده شد تا لگدی را با تیغ‌ی پا حواله‌ی مرد کند. رئیس خط جلو پرید و گفت:

بس است تقی، کشتی‌اش.

«رادارت کار می‌کند یا نه؟»

«نه اکبر جان، همه‌ی چراغ‌های اخطار روشن شده.»

بودی، اقلاً می‌گفتم شوهرم فدای وطنش شده.»  
مرد رسیده بود به میدان امام و در ایستگاه بهشت زهرا به انتظار اتوبوس ایستاده بود. باد شدت گرفته بود. یک زن روی صندلی نشسته بود و رویش را محکم گرفته بود، با چادر مشکی گل دار.

شیرین! دوباره آمدی تعقیب من که چی؟ دیوانه! زن برخاست و چند قدم عقب رفت.

آقا!... اشتباه گرفتید.

مرد به طرف زن هجوم برد.

آقا گفتم اشتباه گرفتید!

مرد نمی‌فهمید که زن چه می‌گوید. طوفان شدت گرفته بود. چادر زن دچار موج‌های تند شده بود. یک قدم بزرگ که برداشت، به زن رسید و از روی چادر گره روسری او را محکم گرفت.

«به خدای لاشریک قسم اگر یک دفعه‌ی دیگر روی شیرین دست بلند کنی، دستت را قلم می‌کنم. اگر دیوانه‌ای برو آسایشگاه. اصلاً چرا خودت را از آسایشگاه مرخص کردی؟!»

«پدر! احترامت را دارم که هیچی نمی‌گویم، ولی اگر یک بار، فقط یک بار دیگر شیرین به من گیر بده خفه‌اش می‌نم، همین!»

گره روسری را به طرف خودش کشید، زن سکندری خورد و جلو مرد زانو زد. چند نفر خودشان را به صحنه رساندند.

یکی پلیس خبر کند!

خفه شو! من خودم افسر مملکت، این زخم است، می‌خواهم بکشمش. یک نفر که کارت و خودکاری در دستش بود، به طرف مرد دوید، کارت و خودکار را در هوا کرد و از پشت مرد را بغل زد و فریاد کشید:

تقی بدو بیا... تقی سیاه!

کارت در دست باد با سرعت به طرف دیگر میدان

مرد نمی‌دانست که به کجا می‌رود. نمی‌فهمید که دوباره حمله به سراغش آمده. اگر می‌دانست که در آن باد شدید از خانه بیرون نمی‌زد، حتی اگر شیرین سرش داد می‌کشید، حتی اگر او را کتک می‌زد، حتی اگر شیرین خودش را می‌زد و به او می‌گفت که از جلو چشم‌های آنها دور شود. طوفان شروع شده بود و او نمی‌دانست. باد برگ‌های خشک درختان و خاک و آشغال خیابان را در هم می‌پیچید و به هوا می‌برد. خاطرات شب گذشته جلو چشمانش می‌آمد و می‌رفت؛ خاطرات سال‌های گذشته هم. صحنه‌ها ظاهر می‌شدند، مرد را خوشحال می‌کردند، ناراحت می‌کردند، گیج می‌کردند و می‌رفتند و مرد از روی عادت می‌رفت به طرف میدان امام.

«شوهری که با برادرم فرق نداشته باشد، می‌خواهم چکار؟»

میدان امام را می‌دید. از عرض خیابان فردوسی گذشت و قدم هایش را تند کرد.

«ببین از یال و کویال آن روز هایت چی مانده سروان؟ یک عکس ۳۰ در ۴۰ کنار هلی کوپتر کبرایت با چند تا لوح تقدیر و یک نشان!»

شیرین که این حرف را زده بود، ملیحه با ترس گفته بود:

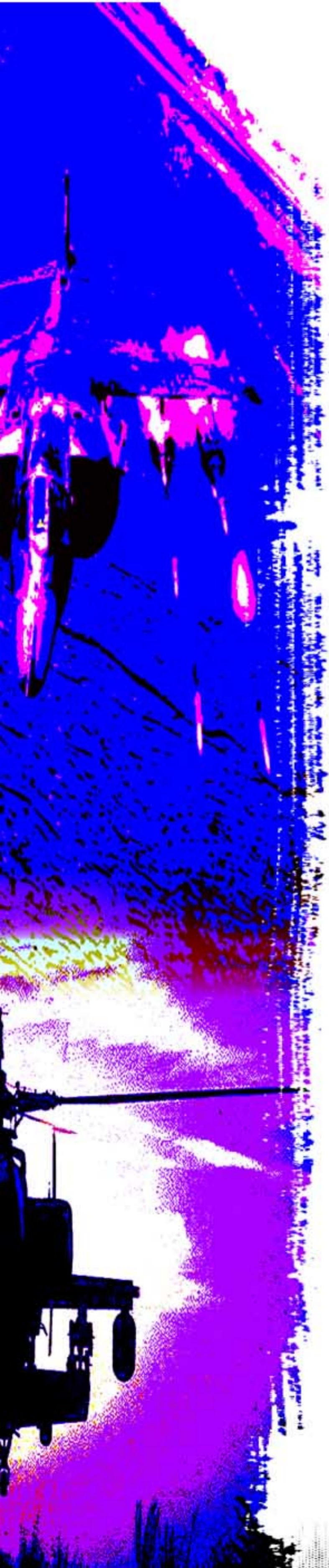
- دو دست هم لباس پرواز، یک دست هم اونیفورم نوی نو!

و شیرین داد زده بود:

تو دیگه خفه شو

و دختر و مادر به گریه افتاده بودند. این برای چهارده سال پیش بود. پنج ماه بعد از سقوط پرنده‌اش و درست سه روز بعد از کشته شدن اکبر.

«کاش تو هم مثل شیرودی و کشوری شهید شده



پیرمردی غریبه را دید که لبخن می‌زد.

بیدار شدمی پسر!

مرد فکر کرد: باز هم همان داستان همیشگی، حمله‌ی عصبی، یک تگه‌ی مجهول، خواب و بعد بیداری در یک مکان ناشناس.

پیرمرد را نگاه کرد. پیرمرد به او می‌خندید و ملحفه‌اش را مرتب می‌کرد. حوصله‌ی لبخند زدن را نداشت. ذهنش را جست و جو کرد:

چی شده بابا؟ من فقط یادم است که شیرین توی ایستگاه بود.

بعد؟

مرد دوباره ذهنش را کاوید؛ خالی بود. گویا خواب آخرین پروازش را دیده بود: هلی کوپتر آسیب دیده، شیار بین دو کوه، میگ عراقی و فریادهای شیرودی.

«پیر، سریع، یک راکت دارد می‌آید طرفت.»

«می‌ترسم اکبر جان! توی این چاله که چترباز نمی‌شود!»

«نترس، ذکر بگو و پیر، معطل نکن، بگو لا حول و لا قوة الا بالله... پیر دیگر!» مرد از پنجره بیرون را نگاه کرد. خورشید دیده نمی‌شد، غروب نزدیک بود و طوفان فروکش کرده بود.

شیرین کجا رفت؟

شیرین نبود پسر، همسر یک شهید بود، می‌خواست برود بهشت زهرا. مرد سیبل‌های بلندش را خاراند و گفت:

من سر او داد کشیدم؛ حواسم نبود انگار.

پیرمرد به سرفه افتاد، بعد با زحمت گفت:

او از تو شکایتی نداشت، مخصوصاً وقتی که فهمید جانبازی.

کیف جیبی مرد را به طرفش گرفت. مرد کیف را گرفت و گفت:

راست بگو بابا، زدمش؟

پیرمرد باز هم سرفه کرد. اسپری را از جیبش بیرون آورد و دو نفس عمیق از آن گرفت.

تو هیچ کار خلافی نکردی.

مرد پیراهنش را نگاه کرد که پر از خون شده بود. یک راننده‌ی اتوبوس تو را کتک زد.

ولش کردید رفت؟

نه بابام، فعلاً باز داشت است... می‌گویم بهتر است آزادش کنی، آن هم بیچاره تقصیری نداشت، فکر کرد می‌خواهی آن زن را بزنی، رضایت بده برود دنبال کارش.

مرد دوباره به ذهنش فشار آورد: طوفان، ایستگاه، شیرین و...؟

بهرتر است به خانه تلفن بزنی، ممکن است نگران بشوند.

«برو به درک. اگر نباشی خیالم راحت است که مرد ندارم. سروان خلبان؟! پشه! کجاست آنی که می‌گفتند وقتی به زرهی دشمن می‌رسد، طوفان به پا می‌کند؟ چهارده سال است که حسرت می‌کشم یک شب جمعه با دست پر بیایی خانه، بگویی که فردا جمعه است، یعنی عید ملسمان هاست. چند سال است که عطر گل محمدی نزده‌ای؟ چند تا جمه است که با هم بیرون نرفته‌ایم مرد؟»

به پرستار بگوئید سرم را بکشد.

چشم، و به مأمور انتظامی برای اینکه برگه‌ی رضایت را امضا کنی.

پیرمرد که از اتاق بیرون رفت، مرد فکر کرد: «این پیرمرد دیگر کیست، از کجا پیدایش شده؟ چرا به

«پس پیر، سریع، یک راکت دارد می‌آید طرفت.»

خون از بینی مرد سرازیر شده بود. مرد، آرام و نامتعادل به طرف تقی سیاه می‌رفت و می‌غرید: گوساله! حالا برای من آدم شده‌ای؟ خیلی ناراحتی دست دخترت را بگیر و برو، ملیحه را هم ببرید، من دیوانه هم یک خاکی توی سر خودم می‌کنم. یکی داد زد:

دیوانه است، ولش کنید بابا.

تقی سیاه برگشت به جمعیت. سینه‌اش را داد جلو و آستینش را مرتب کرد.

نه بابا معتاد است، پاتوقشان مرقد است. یک متقال بیندازد بالا، عاقل عاقل می‌شود.

صدای آژیر در میدان پیچید و بنز نیروی انتظامی جمعیت را شکافت. بعد زوزه‌ی آژیر دیگری میدان را پر کرد و آمبولانس‌ی خود را به بنز رساند. سرگرد نیروی انتظامی دستبند را به دست مرد زد. مرد به طرف زن‌ها رفت و سرگرد را به دنبال خود کشید.

بابا چی از جان من می‌خواهی شیرین؟ من همینم دیگر، چرا نمی‌فهمی؟ یک کم با من بساز، با همین طوری ام، به خدا تو کار خودم هم مانده‌ام.

«شوهری که با برادرم فرق نداشته باشد می‌خواهم چکار؟ دلم خوش است که شوهرم خلبان است. آب دماغش را هم نمی‌تواند بالا بکشد، چه برسد به همسررداری!»

«تو دیوانه‌ای خودت خبر نداری. اقللاً برو دنبال کارت دخترم را راحت بگذار، برو آسایشگاه، مگر هزار تایی دیگر مثل تو نیستند؟»

«مثلاً می‌خواهد برای دخترمان خواستگار بیاید، یک پدر خل و چل به چه درد می‌خورد؟»

«بابا گریه نکن، من بعد از نماز دعا می‌کنم که حالت خوب بشود.» پزشک یار جوانی که از آمبولانس پیاده شده بود، خودش را به مرد رساند. مچ دست آزاد مرد را گرفت و به چشمانش خیره شد. چشم‌های مرد برافروخته بود. سیاهی دو چشم در رگه‌هایی از خون شناور بود. پزشک یار دست مرد را رها کرد.

جناب سروان! «پی تی اس دی» (۱) است.

سرگرد زیر لب خندید و شکارش را به دنبال خود کشید: به استوار اشاره کرد که تقی سیاه هم جلب شود. پزشک یار به طرف سرگرد رفت و گفت:

جناب سروان! با شما هستم، گفتم که «پی تی اس دی» است، مراقبت می‌خواهد.

سرگرد جیب‌های مرد را خالی کرد و حلقه‌ی دستبند را به استوار سپرد.

با آمبولانس بروید بیمارستان، ما هم بعداً می‌آئیم. پیرمردی از میان جمع جلو رفت و با صدای خفه‌ای پرسید:

کدام بیمارستان می‌روید؟

پزشک یار گفت:

بیمارستان خانواده.

سرگرد برگشت به پیرمرد و گفت:

پدر جان! شما دعوا را دیدی؟

پیرمرد عینکش را برداشت، سرفه‌ی خشکی کرد و آرام گفت:

بله جناب سرگرد.

می‌توانی با ما تا پاسگاه بیایی؟

بله پسر، خوشحال می‌شوم.

مرد چشمش را به روی سرم باز کرد. کنار تخت،

من ترجم می‌کند؟»

□

یکی از آنها که بزرگ تر بود، از پنجره چند بسته شکلات به طرف پیرمرد گرفت.

- سلام اخوی، بفرمایید.

- سلام پسرم خسته نباشید.

نوجوان بسته‌های شکلات را به پیرمرد داد و گفت:

- ممنون، التماس دعا!

بعد هر دو با شتاب به طرف خودرو دیگری رفتند که پشت چراغ توقف کرده بود.

- شیرینی ولادت مولاست، دهانت را شیرین کن! پیرمرد این را گفت و یکی از بسته‌ها را به مرد داد.

چند عدد شکلات و یک عکس کوچک مقوایی از داخل آن خودنمایی می‌کرد. مرد بسته را باز کرد

و عکس را بیرون کشید. یک جفت چشم از قاب تصویر، آرام و نگران مرد را نگاه می‌کرد. زیر عکس

با خط نستعلیق نوشته شده بود: «راه ما راه امام خمینی است». تصویر نگاه نگران را از مرد

نمی‌گرداند.

پیرمرد گفت:

- دیگر حمله بهت دست نمی‌دهد؟

- دست خداست، ولی اگر بیاید، مثل طوفان است، خبر نمی‌کند.

- خدا بزرگ است جوان.

□

عصر روز سوم بود. همه چیز خوب جلو رفته بود. سروان دعای ام داود را می‌خواند. باد پاییزی به

پنجره‌های مسجد چنگ می‌انداخت و آرامش اعتکاف را به هم می‌زد. شیشه‌های پنجره که با

ضربه‌ی باد به صدا در می‌آمدند، با زمزمه‌ی معتکفین درهم می‌میختمند، گویا در و پنجره هم با

سروان هم آوا می‌شدند:

- ای خدا! به خواری من و بر فقر و فاقه و تنهایی و بی کسی ام ترجم کن، و به فروتنی ام در پیشگاه

تو و اعتمادم به تو و تضرع و زاری ام به درگاه تو کرم فرما.

طوفان دوباره آغاز شده بود و سروان این را می‌دانست.

- ای خدا! تو را می‌خوانم به دعایی با حال خضوع و خشوع و ذلت و ترس و هراس و...

«می‌ترسم اکبر جان! توی این چاله که چتر باز نمی‌شود!»

«نترس ذکر بگو و بپر، معطل نکن...»

... تو را می‌خوانم به دعای کسی که یاران معتمدش او را تسلیم بلا کرده و دوستانش او را ترک گفته

باشند و درد و مصیبتش سخت باشد و دعای کسی که در آتش حزن و اندوه می‌سوزد...

«شنبه‌ی هفته‌ی دیگر برای خواستگاری می‌آیند، اگر بناست که دوباره قاطی کنی، نباشی بهتر است، فهمیدی؟ برو پیش دکترت نسخه‌ی جدید بگیر.»

طوفان شدت گرفته بود. از بیرون مسجد صدای رعد و صدای هوهوی باد می‌آمد. سروان دعای ام داود را تا آخر خواند و به سجده رفت. می‌فهمید

که طوفان بالا گرفته است، می‌دانست که چه می‌کند.

- خدایا! برای تو سجده می‌کنم و به تو ایمان دارم. تو به خواری و پریشانی ام ترجم کن که

جهد و کوششم، و زاری و مسکنت و فقرم به درگاه توست، ای پروردگار من!

«نترس، ذکر بگو و بپر، معطل نکن، بگو لا حول و لا قوه الا بالله... بپر دیگر!»

نیم ساعت بعد، داخل خودرو، در کنار پیرمرد نشسته بود و پسر جوانی رانندگی می‌کرد.

- مسجد جامع! دوی دردت آنجاست، من خودم عازم بودم، قسمت بود که با هم برویم.

مرد بیرون را نکه کرد. تهران با چراغ‌های مصنوعی نور باران شده بود. کاش می‌توانست که باز هم

تهران را از بالا ببیند.

از کابین پرنده‌اش. پسر پیرمرد از آینه پدر را نگاه کرد.

- چیز دیگری لازم ندارید؟

- نه حسین جان! اعتکاف می‌رویم، اردوی تفریحی که نمی‌رویم!

مرد چهره‌ی پیرمرد را زیر نگاه خود گرفت. یک چیز در صورت پیرمرد می‌دید که برایش آشنا بود و

دوست داشتنی. یا این طور گمان می‌کرد.

- گفتید شما هم جانبازید؟

- والله چه بگویم جوان؟ پلاکت خون از ۲۵۰ هزار برسد به ۸۵۰ هزار می‌دانی یعنی چه؟ بینایی به

نصف برسد، ظرفیت ریه بشود یک سوم. تا آخر عمر بدنت تاول بزند، طحالت باد بکند، اینها همه

را می‌فهمی یعنی چه بابام؟

مرد درست نمی‌فهمید، اما گفت:

- شیمیایی؟

پیرمرد بغض کرد و اشکش سرازیر شد.

- پس می‌فهمی؟ مردم چه می‌دانند؟ فقط یک کلمه می‌شنوند: شیمیایی! چه می‌دانند که شیمیایی

چقدر درد دارد، چقدر دردسر و اذیت دارد؟ همان طور که نمی‌فهمند جانباز اعصاب و روان یعنی

چی؟

پیرمرد به سرفه افتاد. اسپری‌اش را بیرون آورد و چند نفس پی در پی از آن کشید. مرد سردرد

گرفته بود. پیرمرد که انکار نفسی تازه کرده بود گفت:

- نگاه به این اشک‌ها نکن جوان، نمی‌دانم چرا بعضی وقت‌ها سرازیر می‌شود، اما راضی ام به

خدا! هفت تا پسر دارم، یک دختر، این حسین آقا آخرین پسر من است، دانشجو است، غلام شماس است، این پیکان را هم با بدبختی خریده‌ایم، به خدا طلای

دنیا پیش چشم من خاک است.

مرد سرش را با دو دست گرفت.

- حسین جان بابا نکه دار!

پاکت داروهای مرد را به دست گرفت، برگشت به او و گفت:

- باید مسکن بخوری... روزه که می‌توانی بگیری؟ - سه روز را می‌شود یک کاری‌اش کرد، البته اگر

افطار و سحر بشود آمپول زد.

پیرمرد بسته‌های قرص آمی تریپ تیلین و بروفن را از پاکت بیرون آورد و گفت:

- چرا نشود؟ اورژانس توی مسجد مستقر است برای همین حرف‌ها.

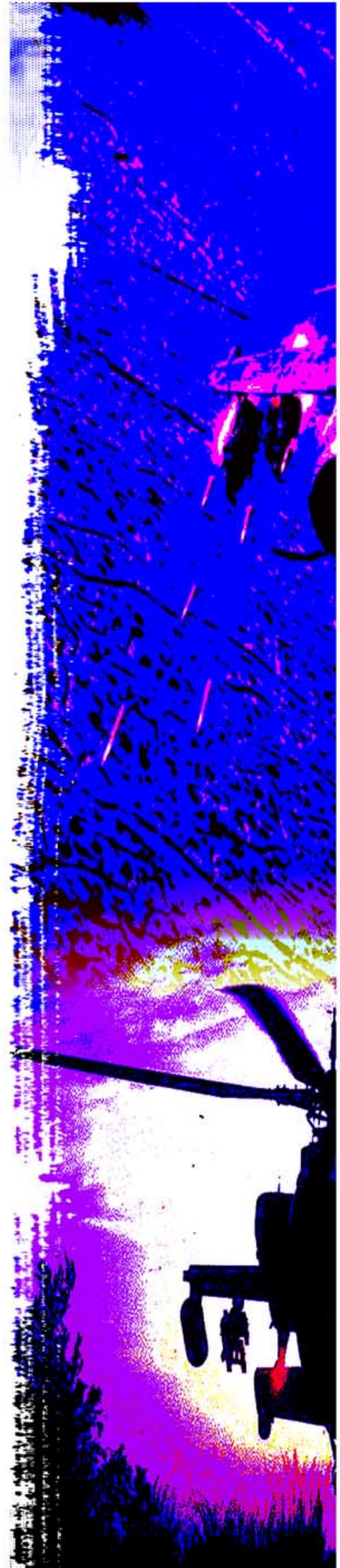
حسین خودرو را کنار خیابان نکه داشت و فلاسک آب را به پدر داد.

- بپر دو تا پاکت سیگار هم بگیر پسر، به جناب سروان نباید سخت بگذرد.

و چشمکی به مرد زد.

دو نوجوان که لباس خاکی رنگی پوشیده بودند و هر یک چپیه‌ای

به گردن داشتند، به خودرو پیکان نزدیک شدند.



- لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم.  
سروان از زمین کنده شد. همه جانور بود و ذره‌ای که در نور شنا می‌کرد. رقص ذره در برابر نور و بالا رفتن کسی در خلأ و سفید جامگانی که با بال‌هایی از حریر لطیف لطیف پرواز می‌کردند و ذکر می‌گفتند.

- سَبَّوحٌ قَدُوسٌ، سَبَّوحٌ قَدُوسٌ، سَبَّوحٌ قَدُوسٌ ...  
و به سروان می‌گفتند که او هم بگوید. سروان گفت:

- الله اکبر!

گفتند:

- اضافه کن: الله اکبر کبیرا و الحمد لله کثیرا و سبحان الله بکره و اصیلا.

سپید جامگان گردش حلقه زدند و گفتند:

- بخوان!

سروان خواند:

بسم الله الرحمن الرحیم یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض... (۲)

و باز هم خواند و در اقیانوس نور غوطه خورد، بدون اینکه یادش باشد آن همه آیه را کی حفظ بوده است و یا اینکه بداند آن همه معانی زیبا را که از کلمات در ذهنش مجسم می‌شد، از که آموخته است!

و بعد دوباره ظلمت بود، مثل همیشه؛ و باز نورها همه مصنوعی و ذره ذره بودند، مثل نور خورشید که از پس ابرها به افق غرب فرو می‌رفت و مثل چراغ‌های هزار و پانصد وات گازی ای که مسجد را روشن کرده بودند.

پیرمرد بیخ گوشش به نجوا گفت:

- التماس دعا.

سر از سجده برداشت. عکس رهبر از جیب پیراهن سروان، روی سجده سرخورده بود. همان نگاه نگران. باز زده بود به چشم‌های سروان.

«بهتر شدی پسرم؟»

سروان خیره شد به چشمان پرسشگر و لب‌های متبسم عکس.

«بهتر شدی پسرم؟»

عکس را برداشت، آن را بوسید و آهسته گفت:

- آقا! شما خوب باشید، ما هم خوبیم و آن را در جیب گذاشت. پیرمرد دستانش را بلند کرد و گفت:

- خدایا، خودت این سید را کمک کن.

سجاده از اشک‌های سروان خیس شده بود.

سروان چند قطعه اسکناس را کنار سجاده‌اش دید. پیرمرد گفت:

هدیه‌ی ولی فقیه است.

و به گوشه‌ای از مسجد اشاره کرد که دو نفر معمم، اسکناس‌ها را کنار سجاده‌ها می‌گذاشتند. بعد نگاه هر دو چرخید به حسین که از میان سجاده‌ها جای پای خود را می‌یافت و پیش می‌آمد. به آنها که رسید، سلام کرد و نشست.

- زود آمدی پسرم؟

- چیزی به اذان مغرب نمانده، وسایل را بدهید ببرم توی ماشین.

پیرمرد سرفه کرد، خشک و سریع.

- قریان حسینم، پتوها را ببر، بعد برگرد ... جناب سروان! شما کاری ندارید؟

سروان حوله‌اش را روی سجاده پهن کرده بود و با آب لیوان، وضو می‌گرفت. برگشت به حسین با صدایی خش دار گفت:

- زحمت می‌شود.

حسین آهسته گفت:

- چه زحمتی؟ من در خدمتم، بفرمایید.

سروان اسکناس‌ها را به حسین داد و گفت:

- شرمندهام، بی زحمت یک جعبه شیرینی و چند کیلو میوه‌ی مجلسی بخر.

- این که زیاد است.

- حالا شما بخر، تا بعد.

- بگذارم توی ماشین؟

سروان جا به جا شد، مسح پای راستش را کشید و گفت:

- نه، بی زحمت بیاورشان همین جا.

بعد از نماز، پیرمرد به سروان گفت:

- حاضر شو برویم.

و سرفه کرد. سروان همان طور که رو به قبله نشست، گفت:

- شما بفرمایید. من با اجازه‌ی شما چند دقیقه‌ی دیگر خودم می‌روم، می‌خواهم تنها باشم، نشانی که داریم ...

پیرمرد باز هم سرفه کرد و اسپری‌اش را از جیب بیرون کشید. دو نفس عمیق از آن گرفت، باز هم سرفه کرد. آن را با شدت تکان داد و باز نفس‌های دیگری از آن گرفت. حسین انکار که چیزی را به یاد آورده باشد، تند جعبه‌ی کوچکی را از جیب بغل کتش بیرون کشید؛ با عجله مقوای آن را - به جای آنکه باز کند - پاره کرد و اسپری را تکان داد و به پدر سپرد. پیرمرد چند نفس پی در پی از اسپری گرفت، برگشت به سروان گفت:

- اصرار نمی‌کنم جناب سروان، هر طوری که راحتی، ان شاء الله خدمت می‌رسیم.

مسجد تقریباً خالی شده بود. سروان جعبه‌ی شیرینی و پاکت میوه را برداشت و از مسجد بیرون رفت. باران نم نم می‌بارید. صحن مسجد در تالو چراغ‌های حیاط می‌درخشید. از باد و طوفان عصر خبری نبود. سروان صدای گریه‌ی آرام زنی را شنید. برگشت، شیرین بود، ملیحه هم در کنارش ایستاده بود.

- شیرین!

شیرین، صدای گریه‌اش بلندتر شد. سروان به طرف آنها رفت. قطره‌های اشک صورت سروان را پوشاند، ولی می‌خندید. ملیحه جلو رفت و جعبه‌ی

شیرینی را از دست پدر گرفت.

- مامان پریشب خواب دید که دوباره پرواز می‌کنید، دیروز خوابش تعبیر شد.

سروان می‌خندید، اشک می‌ریخت و با اشاره به دختر می‌گفت که از حرف‌هایش سر در نمی‌آورد.

- دیروز حکم ترفیع شما آمد: بابا جناب سرگرد! ملیحه هم به گریه افتاد و دست پدر را بوسید.

سروان اطراف را از نگاه گذراند. برگشت به شیرین و گفت:

- آره؟

شیرین که آرام تر شده بود، در میان ته مانده‌ی گریه‌اش گفت:

- بله، فردا توی مراسم درجه ات ابلاغ می‌شود، از فردا بعد از ظهر می‌شوی جناب سرگرد، راستی می‌دانی که فردا سالگرد شهید کشوری است؟

سروان گفت:

- نه نمی‌دانستم... شما چطور آمدید اینجا؟ نگفتید از کجا فهمیدید؟...

- خودت با کی آمدی؟

- با یک پیرمرد که...

- که از اول تو را شناخته بود، از اقوام شهید شیرودی اند، فردا می‌آیند ...

شیرین به ملیحه نگاه کرد که با چادر صورتش را پوشانده بود.

- ... می‌آیند خواستگاری ملیحه، حسین را که دیده‌ای؟

سروان زیر لب گفت: آره و بعد جویده جویده و بلندتر گفت:

- نکند تو فرستادی‌اش؟

شیرین چادرش را به دندان گرفت. ملیحه گفت:

- عجب باران قشنگی است!

- نگفتی شیرین؟! (شیرین آرام و غیرعادی خندید و گفت:

می‌دانستم که می‌روی بهشت زهرا.)

سروان از پناه دیوار دور شد و دستش را زیر باران گرفت. قطره‌های باران درشت‌تر از انتظار بودند. برگشت به طرف شیرین و گفت:

- شما همین جا باشید، من بروم ماشین بگیرم و پاکت میوه را به طرف شیرین دراز کرد. شیرین پاکت را گرفت و گفت:

- با بابام آمدیم، بیرون منتظر است، جای پارک نبود.

سروان پر چادر شیرین را گرفت و آن را بوسید. چادر رایحه‌ی گل محمدی داشت.

پی‌نوشت‌ها:

۱- بیدار افساب و روان (مطول یا چاتیاز). موجی.

۲- سوره‌ی مبارکه‌ی جمعه - آیه‌ی ۱ و سوره‌ی مبارکه‌ی تغابن - آیه‌ی ۱.



اشاره:

با خودم گفتم: درسته که بعضیا می‌گن، مردم اینقدر گرفتاری دارن که به این چیزا فکر نمی‌کنن اما اون طور که من یادمه این مراسم هر سال طرفدارهای بیشتری پیدا می‌کنه. خیلی‌ها از این هیاهو و سر و صدا خسته شدن و دنبال به گوشه‌ای دنجی می‌گردن تا با خدای خودمون خلوت کنن، اما بیهونه‌ای پیدا نمیشه الا اعتکاف. وسایلشم شکر خدا چوره و فقط باید به جو همت داشت و به خروار اخلاص. برای همین راه افتادم تا ببینم نظر دیگران چیه و چقدر در مورد اعتکاف اطلاعات دارن.

علی تهرانی، بیست و سه سالشه و دانشجوی رشته زیست شایسته. تا حالا اعتکاف نرفته اما خیلی دوست داره که بره، از زمان شروعش خبر داره و تا حدودی اعمالش رو بلده، برام می‌گه: «قبل از اینکه شافل بشم خیلی دوست داشتم برم، چون به صفایا داره، آدم به خدا نزدیک می‌شه وقتی این اعمال رو انجام بده، مخصوصاً برای خویشناسی و خدانشناسی خیلی لازمه».

با مهدی خلیلی توی به اغذیه‌فروشی مصاحبه می‌کنم. بیست و دو سالشه و فوق دیپلم رشته مساباداریه. اونم تقریباً اعتکاف خوبی در مورد اعتکاف داره، اما تا حالا معتکف نشده.

با چند نفر دیگه هم صحبت می‌کنم، اما اطلاعات جامعی در مورد اعتکاف ندارن.

خیابون رو رها می‌کنم و وارد راسته بازار قم می‌شم، به بازار سنتی قدیمی و طاق‌های ضربی و بوی ادویه. زندگی تو بازار با سرعت بیشتری جریان داره، طاق‌های ضربی بازار رو از آسمون جدا کرده و برای همین بازار از همه جا تاریک‌تره. توی به بازارچه فرش با آقای حاج جواد صحبت می‌کنم، ایوشن از قدیمی‌های بازاره، شصت و پنج سال سالشونه، و تا حالا موفق نشدن که معتکف بشن، اما التماس دعا دارن تا خدا بهیون فرشته‌ها و به اعتکاف برن. از ایوشن در مورد سازندگی اعتکاف و کسانی که اعتکاف بیشتر براشون لازمه می‌پرسم، ایوشن می‌گن: «برای جوانا از همه‌ی اقتضای سازنده‌تره، چون در این مراسم تهذیب اخلاقی می‌شن و با ندعاها و انکار آشنا می‌شن و در اصطلاح اخلاقشون و رویه زندگیشون مؤثره». از توی بازارچه فرش بیرون می‌یام و می‌رم تو بازار اصلی، به جویون توجهم می‌رون و جلج می‌کنم.

اسمش امیر اخوان، طلبه‌ی ساله دومه

و هجده سالشه. تا حالا چند مرتبه معتکف شده، معلومه بهش خیلی خوش گذشته که همه سوالاتم رو با لبخند جواب می‌ده. اون می‌گه: «هر سال شب تولد امیرالمؤمنین (ع) بعد از برپایی جشن می‌رمیم تا تاجی از تاجهای مشخص کنیم، به همراه بچه‌ها در اعتکاف بودن خیلی صفا داره و جالبه». امیر چند سال متوالی معتکف شده و دقیقاً از احکام و آداب اعتکاف باخبره، تازه چند تا خاطره‌ی خوب هم دارم که برام تعریف می‌کنه:

«پارسال به جمعه افتاد توی مراسم، ما هم چون فهمیدیم با شرایطش اشکال نداره، رقتیم نماز جمعه. اما سریع حرکت می‌کردیم و زیر سایه نمی‌رفتیم تا اعتکافمون به هم نخوره. بادم می‌یاد وقتی به مسجد برگشتیم احساس کردیم که به خونه‌ی خودمون وارد شدیم».

اون یازم هم در مورد مراسم می‌گه: «شب رحلت حضرت زینب(س) حساسی بود، عزاداری کردیم و استغاده بردیم و شب آخر که شب زنده، همه‌ی مردم حال و هوای عجیبی داشتن، اینا هوشم برای من خیلی جالبه» ارزش تشکر می‌کنم و می‌رم توی به مغازه.

این یکی حرفاش با همه متفاوته، اصلاً اعتکاف رو به جور دیگه دیده، اسمش علی مرندی. دیپلم داره و ۲۴ سال سن. از من می‌خواد به طور کلی صحبت کنه، تا حالا هم چند دفعه معتکف شده، به نظرم هر کسی اعتکاف رو توی دل خودش داره، عاشق تنهایی، تنهایی خودش با خدا، اما می‌گه: «چون خدا گفته بیایند خونه‌ی من مسجد جای بهتریه برای مهمونی خدا، اعتکاف برای خودسازیه و به کسی دور شدن از دنیا تشنگه هر چند کم باشه» ارزش می‌پرسم: یعنی شیوه اعتکاف رو دوست نداری؟ و جواب می‌ده: «وقتی توی اعتکاف دور و برت شلوغه مسئله‌ای نیست، چون زمانی که آدم عبادت می‌کنه به دور و برش کاری نداره و این شلوغی هم به خوشحالی داره و هم به ناراحتی. خوشحالی از اینکه با این همه آدم به مهمونی خدا رفته و ناراحتی از اینکه چرا زودتر نیومده و از قافله عقب مونده».

می‌پرسم خاطره‌ی خاصی نداری؟ جواب می‌ده: «آخه حسابت کنیدی، بین خود و خدای آدم خاطره‌ای می‌مونه که بشه تعریف کرد؟» اما من نهش می‌گم: «این خودش تشنگترین خاطرس». از بازار می‌رم حرم، حرم حضرت معصومه(س) گریه‌ی اهل بیت(ع) برای ما قسها با نعمت بزرگیه. وارد حرم که می‌نسیم می‌خندم معطر که به سر و صورتت می‌خوره، خودت رو سبکتر از هر وقت دیگه حس می‌کنی. بین جویونهای که دارن با هم بحث می‌کنن یا درس می‌خونن می‌گردم، و با کمال

بهرامی صحبت می‌کنم.

کمال بیست و پنج سالشه و سال ششم حوزه رو تموم کرده، تا حالا معتکف نشده، اما اطلاعاتش کامله و در مورد اعمال آدم یاد حساسی توضیح می‌ده. وقتی ارزش می‌خوام در به جمله اعتکاف رو تعریف کنه می‌گه: «یکی از راه‌های رسیدن به خدا».

به کسی اون طرف‌ت توی دست به جویون کتابی در مورد اعتکاف می‌بینم، خوراگم رو پیدا کردم، اسمش محمد مهدی زمانی، دوم دبیرستان با ۱۸ سال سن. اعتکاف رو می‌شناسه، مخصوصاً با خواندن اون کتاب. تنها کسیه که از تاریخچه اعتکاف صحبت می‌کنه:

می‌گه: «اعتکاف از انبیای ما به ارث رسیده. از حضرت نوح و اسحاق و یعقوب». وقتی بهش می‌گم به جمله دربارۀ اعتکاف یگو، می‌گه: «به نظر من آدمی که توی اعتکاف اشکاز پیش انبیا نشسته».

زبانتامه رو که می‌خونم از حرم بیرون می‌یام، یکی از دوستانم رو می‌بینم. اول ارزش سوال می‌پرسم: «اعتکاف که رفتی؟» وقتی بغله رو می‌گه، سریع مصاحبه رو شروع می‌کنم:

«من محمد خوش لهجه، ۲۵ سال سن دارم و دیپلم تجربی هستم. اعتکاف سنت حسنه‌ایه که از زمان حضرت رسول(ص) وجود داشته و... چون خیلی مفصل توضیح میدم من فقط نکته‌های جالش رو می‌نویسم. آدم تو اعتکاف جوونه‌ها و نوجویون هایی رو می‌بینه که با اینکه سن و سال کسی دارن، به جوری عبادت می‌کنن که آدم خال می‌کنه. اونما با اون روح لطیفشون از خدا برای خود و دیگران طلب مغفرت می‌کنند» بعد هم در مورد کسانی که این سنت حسنه رو ترویج کردن صحبت می‌کنه و به اونها دعا می‌کنه. از خاطره‌هاش می‌پرسم، می‌گه: «اعتکاف همش خاطرس، مخصوصاً وقتی آدم تو اعتکاف هست. خود من بهترین دوستم و از همه‌ی اعتکاف پیدا کرده». ارزش می‌خوام اعتکاف و توی به جمله تعریف کنه می‌گه: «اعتکاف میان‌بری برای رسیدن به خداست» وقتی به حرفش فکر می‌کنم، می‌بینم راست می‌گه. بعد فکر می‌کنم که اعتکاف هم نعمت ارزشمندیه و خدای بزرگ و مهیرون رو تشکر می‌کنم که برای بنده‌های خاکاکار راه بازگشت قرار داده. خدایا تمام بده‌ها و تصدیق‌های ما رو به بزرگی و خوبی خودت ببخش و به ما توفیق توبه، عبادت و اخلاص قرار بده... این به پایان خوشی برای مصاحبه‌ی ما... دعایمون کنید تو اعتکاف امسال... دعایم»

والسلام

# خدا بسیار بزرگ است

مصاحبه‌گر: سید حسن نوری زاده



# عطرشب بوهای مناجات

طیبه رضوانی

چقدر دل بسته‌ی دنیا شده‌ایم. چقدر روزگارمان رنگ آهن و سیمان گرفته است. انکار میان نفس و فطرت فاصله‌ی زیادی افتاده است. آه! می‌خواهم بر این فاصله‌ها بگریم تا اشک سوزانم فاصله‌ها را بسوزاند. می‌خواهم رها شوم، رها از هر چه که موجب شده دلم عطر و بوی شب بوهای مناجات را حس نکند. می‌خواهم رها شوم، رها از هر چه که مرا زمین گیر دنیا کرده است. گفته‌اند که محفل انس مهیاست، می‌خواهم سه روز دنیا و دنیایی بودن را فراموش کنم، می‌خواهم سه روز زهد را دریابم، جامه‌ی اخلاص بر تن کنم، جز ذکر خدا نگویم، جز برای خدا سر خم نکنم، می‌خواهم گرسنگی معرفت و تشنگی وصال، در روزی تقرب خود را، کنار خدا دریابم؛ و این آغازی است که از صبحگاه سیزدهم تا پانزده رجب ادامه می‌یابد. عاشقانی دل باخته، ترک دنیا و دل بستگی‌های آن کرده؛ توشه‌ای از توبه مهیا کرده و عازم خانه‌ی دوست شده‌اند. در این سفر، جسمت با درک گرسنگی و تشنگی سختی راه را در می‌یابد و روحت برای تفرج تا بی نهایت می‌تواند برود، در این سفر تو باید با دلبرت همراه شوی،

هرچه بر آن اعتراف کرد، بر زبان آوری و هر چه از دل بر تو فرود آمد بپذیری. تو باید توقف کنی. می‌پرسی توقف از چه؟! از آنچه روزهای تو را به شب‌های غفلت پیوند داده، از آنچه که تو را در خراب آباد دنیا گرفتار کرده، توقف باید بکنی از آن بیراهه‌هایی که دل از تو ساخته و اعتکاف از واژه‌ی معتکف به معنای توقف است، توقف در مکانی و ماندن در آن مکان. توقفی سه روزه مقصد دل، مبدأ بندگی و راز و نیاز. و اینک توقف، و معتکف بر آن است تا به رسم پیغمبران و امامان، به رسم اولیای خدا، در این فرصت نورانی، با پروردگار به گوشه‌ای خلوت پناه ببرد، لختی در حال خود بیندیشد، در زاد و توشه‌ی آخرت تأمل کند و با سوز دل و اشک دیده زنگار از چهره‌ی جان بزداید و سیاهی‌ها را از دل بشوید.

در آیه‌ی یکصد و پنچ سوره‌ی بقره آمده است که خداوند به ابراهیم و فرزندش اسماعیل، دستور داد تا خانه را برای طواف کنندگان خانه‌ی خدا، اعتکاف کنندگان در رکوع و سجده کنندگان پاکیزه و آماده سازند، هم چنین در جایی دیگر، آن هنگام که حضرت مریم علیها السلام به افتخار ملاقات با فرشته‌ی الهی نائل آمد، از مردم فاصله گرفت تا در مکانی خاص

و به دور از هرگونه دغدغه، به راز و نیاز باخدای خود بپردازد و چیزی او را از یاد خدا غافل نکند، به همین دلیل زاویه‌ی شرقی بیت المقدس را که شاید محلی آرام‌تر و یا از نظر تابش خورشید، مناسب‌تر بود برگزید. به نظر علامه طباطبایی هدف مریم از دوری گزیدن از مردم، بریدن از آنان و روی آوردن به سنت اعتکاف بوده است و این سنت است که تا به حال میان عشاق مانده است و هنوز که هنوز است از کعبه، کوفه و گلدسته‌های مساجد، نوای معتکفین به گوش می‌رسد: ای مهربان که امیدواران لطفت را ناامید باز نمی‌گردانی! این منم بنده‌ی پرگناه تو که از خودم سه روز هجرت کرده‌ام و به تو سه روز رجعت، سه روز گریانم بر گناهانم، پشیمانم از کردارم، منیت‌ها را کشته‌ام، سه روز قصد عروج کرده‌ام به آدمیت، از هر چه جز تو بریده‌ام، معتکف شده‌ام به درگاه مهربانی‌ات تا ساده و صمیمی سر بر آستان توبه گذارم، آرام آرام اشک ندامت بریزم، ای توبه‌پذیر!

یک عمر گناه کرده‌ام و سه روز آمده‌ام بسوزم و دوباره چون ققنوس هامتولد شوم، و این بار می‌خواهم بال پرواز بگیرم تا تو، تو را بیابم و در کنار تو آرام بگیرم، یا لطیف! مرا بپذیر.

# نامت بهار، نامت زریبا ترین ترنم مر و مرنگار

## الهام موکوئی

هیچ کنجی بی دد و بی دام نیست  
جز به خلوتگاه حق، دل رام نیست  
روزها از پس هم می‌گذرند، ثانیه‌ها تند و  
دوان در گذرند و زمان لحظه‌ای از حرکت  
باز نمی‌ایستد و انسان...

و انسان این موجود همیشه در خسر و  
عصیان، اما افسار گسیختن روح و گناه  
کردن تا به کی، بالآخره زمان ندبه و دیده  
پر آب شدن هم از راه خواهد رسید و توسن  
سرکش نفس را باید لگام زد.

جهان لبریز از ابلیس‌های کوچک و بزرگی  
است که لحظه‌ای آرام نمی‌مانند و دست  
از خدعه و وسوسه در گوش جانم، بر  
نمی‌دارند، که مباد زمزمه‌های آسمانی، در  
بصیرت جانم بنشینند.

خواهش‌های دلم سر ریز کرده‌اند، به  
آینه‌ی دل می‌نگرم. آن قدر رنگار گناه و  
خط بر آن نشست است که دیگر جایی  
برای دیدن وجه الله نیست.

و اینک رجب فرا می‌رسد. زنگ بیداری در  
خلوتگه دل به صدا در می‌آید. وقت بیداری  
است، باید آینه‌ی دل را از رنگار گناه زدود،  
باید بندهای غفلت را از پای روح گسست،  
باید بال و پرکشود و در آسمان بی‌انتهای  
رحمت ایزدی به اوج پرواز رسید. برخیز،  
بیدار شو، آفتاب شد، آفتاب حقیقت، و  
روشنایی خلوت و حضور.

و اینک هنگامه‌ی حضور است و اعتکاف  
از راه رسیده است. میثاقی است دوباره و

عهدی صدباره و نگاهی سرشار از توبه  
و التماس، نگاهی دوباره به عمق ناپیدای  
عشق.

سه روز، سه شب؛ بیداری از سوز عشق  
و بیزاری از دنیا و خود را در زمزم معرفت  
شست و بشو دادن؛ از همه بریدن و به معبود  
رسیدن و تنها با او در کنار او ماندن.  
بریدن از خاک و پیوند با افلاک.

و ه که چه شب‌های سرشاری! چه روزهای  
لبریزی! و من که نیازمندم و در پی فرصتی  
دوباره برای تجدید میثاق با پروردگاری  
که ستار العیوب است و درهای رحمتش  
نه در ایام البیض که در تمام روزها و  
شب‌های سال به روی بندگان نادم و  
شرمسار و گناهکار باز است. هم او که  
می‌بیند و به روی نمی‌آورد. می‌شنوند و  
نشنیده می‌گیرد و باز هم می‌گوید: «ای  
بنده‌ی خاطلی بازگرد که من بازگشتنت را  
دوست دارم».

چه شب‌های روشنی! چه روزهای شفافی!  
و من که سرگشته و حیران به فرصتی  
دوباره برای نفس کشیدن و زنده بودن و  
به وسعتی بی‌کران‌تر برای پرواز و برای  
رسیدن و تمام غربت و بی‌کسی را دور  
ریختن و به قربت رسیدن، محتاجم، اکنون  
کوله بارم را بسته‌ام و در کنج خلوت این  
مسجد، سفره‌ی دردها و غصه‌ها و دلتنگی  
هایم را در محضر تو گشوده‌ام که این  
سنت سالیانه همه‌ی آنانی است که چونان  
من، نیاز و راز خویش را جز به درگاه تو  
نخواهند آشکار کنند و اشک ندامت جز

در محضر تو نخواهند ریخت؛ که تنها تو  
ارحم الراحمینی.

اعتکاف، سفر سه روزه به سرزمین صفا  
و صداقت و گذر از مروه و غوطه و روشن شدن  
در زلال زمزم دوست و بر سجاده‌ی نیاز  
نشستن و سفره‌ی دل گشودن و تا عرفات و  
رفتن و قربانی کردن تمام منیت و  
دلتنگی‌ها، با زیان روزه در قاموس اهل  
دل است.

اعتکاف، باز دید از معراج قرب الهی با براق  
تیز پرواز خلوص است و گر چه در کتب  
اعمال، در قفسه مستحبات جای دارد، اما  
در «فرهنگ انتظار»، تصفیة‌ی  
ناخالص‌های روحی، با آب توبه و آه فراق  
در پالایشگاه مسجد، شرط وصال است.  
اینک ابلیس‌های زمانه را به اسارت اراده  
و برتری خلقت انسان درمی‌آورم و نفس  
را زیر گام‌های استوار یقین، لگدکوب  
خواهم کرد. تعلقات رنگ می‌بازد و سهم  
هر کس به اندازه‌ی وسعت سجاده‌اش و  
قربت دلش می‌شود. مسجد غرق در بوی  
خداست و آینه‌ی دل، تنها نمایاننده‌ی  
وجه‌ا. شیطان اسیر انسان می‌شود و  
انسان، حقیقتی که در خلوت این روزها  
خودش را مرور می‌کند. عطر معراج و  
ملکوت را می‌توان با تمام جان استشمام  
کرد.

اینک خدایا! این خانه، خانه‌ی تو و این دل  
سرای توست.





# اعتکاف فرصتی گرانبها

حجت الاسلام والمسلمین محمد حسین موسی پور

## اعتکاف و اسلام

اعتکاف عملی است عبادی که در شرع مقدس اسلام مستحب و در سنت نبوی (ص) و سیره‌ی معصومین (ع) دارای جایگاهی رفیع و ارزشمند است که همواره در انجام آن اهتمام می‌ورزیدند. اعتکاف از ریشه‌ی «عکف» و «عکوف» دارای معانی لغوی متعدد است که به مفهوم واحد و مشترکی بر می‌گردد. یعنی «العکوف الاقبال علی الشیء و ملازمته علی السبیل التعظیم له» به چیزی روی آوردن و به خاطر تعظیم و احترام با آن همراهی کردن و در اصطلاح دینی به معنای ماندن در مسجد و توقف در آن به قصد طاعت و بندگی خداست «هو اللبث فی المسجد بقصد التعبد». این معنای عمومی و پذیرفته شده از سوی علمای اسلام و محققین دینی است و مراسمی که امروزه در مساجد برگزار می‌شود، دقیقاً ناظر به همین

معناست. در عصر رسول خدا (ص) نیز مراد و مقصود آن حضرت و مسلمانان از عمل به این سنت همین معناست و مفهوم بوده است.

## اعتکاف در ادیان الهی

اعتکاف در ادیان الهی سابقه‌ی دیرینه‌ای داشته و در اسلام استمرار یافته و احتمالاً پاره‌ای از احکام و شرایط آن تغییر کرده است. علامه مجلسی (ره) در بحارالانوار از اعتکاف حضرت سلیمان در بیت المقدس روایت کرده است. در شریعت حضرت ابراهیم اعتکاف جزو عبادات محسوب می‌شده و خداوند در قرآن کریم به ابراهیم و فرزندش اسماعیل دستور می‌دهد که: خانه‌ی مرا برای طواف کنندگان، معتکفان و نمازگزاران پاک و تطهیر کنید همچنین علامه طباطبایی (ره) در المیزان می‌نویسد هدف حضرت

مریم از دوری نمودن از مردم، بریدن از آنان و روی آوردن به سنت اعتکاف بوده است. علامه حلی (ره) نیز در کتاب تذکرة الفقها به مشروعیت اعتکاف در ادیان پیشین تصریح نموده است؛ لذا شاید بتوان گفت اعتکاف دارای پیشینه‌ای به قدمت تمامی ادیان الهی و آسمانی است.

## تاریخچه‌ی اعتکاف در ایران

سیر اعتکاف در ایران دارای فراز و فرود فراوانی است، اما آنچه که به اجمال می‌توان گفت این است که هر زمان علمای برجسته به اعتکاف اهتمام داشته‌اند و شرایط اجتماعی و سیاسی نیز اقتضا کرده، اعتکاف رواج یافته است از جمله در عصر صفوی به همت دو عالم بزرگ شیخ بهایی و شیخ لطف الله عاملی، اعتکاف رونق خاصی در شهرهای ایران یافت و یا در زمان آیت الله العظمی بروجردی همت زیادی در توسعه و رونق اعتکاف به کار رفت، تا جایی که به دستور ایشان درس های حوزه تعطیل و معتکفان مورد تشویق و ترغیب قرار می‌گرفتند. اما در بیشتر دوران به صورت محدود در مساجد شهرهای بزرگ و مذهبی برگزار می‌شد و می‌توان این سنت نبوی را قبل از انقلاب تقریباً فراموش شده دانست.

## اعتکاف پس از انقلاب

پس از انقلاب گرایش به معنویات موجب توجه مردم به سنت‌های حسنه‌ای چون اعتکاف شد و آثار و برکات فردی و اجتماعی این عبادت انسان ساز زمینه گسترش و رشد آن را فراهم نمود. از سال ۷۵ با اقدامات و هماهنگی‌های سازمان تبلیغات اسلامی این سنت نبوی در سراسر کشور به گونه‌ای فراگیر مورد توجه قرار گرفت، به گونه‌ای که هر سال آمار معتکفین افزایش یافت و خیل علاقه مندان و مشتاقان به ویژه جوانان و نوجوانان، رشد چشم‌گیری داشته است و اکنون از شعایر مهم در ایام البیض رجب به شمار می‌آید.

## استقبال عموم

آمار رسمی در خصوص برگزاری سنت حسنه‌ی اعتکاف که هر ساله از سوی سازمان تبلیغات اسلامی اعلام می‌گردد نشانگر این است که تعداد شرکت کنندگان در این مراسم، هر سال نسبت به سال قبل افزایش داشته است. چنانکه در سال گذشته در سراسر کشور، مجموعاً تعداد ۱۴۴۶۵۴ نفر در مساجد جامع جهت اعتکاف به مدت ۳ روز حضور یافتند که تعداد ۸۱۴۵۹ نفر آنان را خواهران و ۶۳۱۹۵ نفر را برادران تشکیل می‌دادند. اکثر معتکفین از میان اقشار جوان و نوجوان و دانش‌آموز و دانشجو و طلاب بوده‌اند، هر چند سایر اقشار نیز استقبال خوبی از این مراسم عبادی داشته‌اند.





## حرم دل

سید علی اصغر موسوی

- فرمود: اگر بی خویشتن نیستی، با خویشتن هم مباش، تنها با من باش، با من! که تو را بیشتر از خودت دوست می‌دارم.

با من باش، اگر شده حتی، سه روز! سه روز از ماهی که متعلق به من و به نام من است! پس بخوان! بخوان! با تمام نیازت:

يا مَنْ يَمْلِكُ حَوَائِجَ السَّائِلِينَ يَعْلَمُ الصَّامِتِينَ لِكُلِّ مَسْئَلَةٍ مِنْكَ سَمْعًا، حَاضِرًا وَجَوَابًا عَتِيدًا.

هر چند اعتکاف در «حرم دل» نیاز به زمان و مکان ندارد و این حرم ایمن تنها با وضوی اخلاص در کوثر عشق و سجود در مطرب ارادت، امکان‌پذیر است؛ اما چه زمانی بهتر از نیمه‌ی رجب و چه مکانی بهتر از مسجد حریم کوی یار، که آکنده از حضور مشتاقان وصال است.

اللَّهُمَّ يَا مُدَلَّ كُلِّ جَبَّارٍ وَيَا مُعَزَّ الْمُؤْمِنِينَ أَنْتَ كَهْفِي حِينَ تَعِينِي الْمَذَاهِبُ...

«اعتکاف»، تمرین از خود بریدن است و

به «او» پیوستن! چه روزها و چه

شب‌هایی بهتر از «ماه رجب» که بریدن از هر غیر را تجربه نمایی! - حتی غیر غیرتی همچون خویشتن خویش- تا اینکه بتوانی بگویی: الهی و ربی من لی غیرک!

دیوارهای خودی را فرو بشکن، هنگام دل

سپردن به زمزمه‌های آسمانی دعاست:

صَدَقَ اللَّهُ الْعَظِيمُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ، ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، ... هنگام شمردن نام‌های متبرک خداوند است، خداوندی که سعادت

عاشقانه‌ی تو را تنها برای تو می‌خواهد و

لذت این حس را تنها برای تو مهیا می‌کند!

می‌خواهد با تمام وجود سجده‌ی عشق را

حس کنی: اللَّهُمَّ لَكَ سَجْدَةٌ وَبِكَ أَمْنٌ

فَارْحَمْ ذُنُوبِي وَفَاقْتِي؛ وَاجْتِهَادِي وَ

تَضَرُّعِي وَ مَسْكِنَتِي وَ فَقْرِي إِلَيْكَ يَا رَبِّ.

آنگاه که بی تابی ات به اوج خواهد رسید و

اشک هایت مجال زمزمه را از تو خواهند

گرفت و تو به تماشای بهارانه‌ی نگاهت

خواهی نشست!

اینک هنگام پرواز است و تو خود را بهتر

شناخته‌ای: اللَّهُمَّ أَنْتَ أَسْأَلُكَ صَبْرَ

الشَّاكِرِينَ لَكَ... و این تازه بستن میثاقی

جدید برای ادامه‌ی عاشقانه‌ی است.

و شایسته‌ای که در روایات مورد سفارش و تاکید قرار گرفته، برگزار نمایند، اما مشکل کمبود فضای مناسب برای پذیرایی از خیل عظیم علاقه‌مندان به این عبادت انسان ساز، به ویژه کمبود فضای لازم برای خواهران معتکف، شاید بزرگ‌ترین مشکل موجود باشد.

### اهمیت اجتماعی و نتیجه‌ی اعتکاف

که انسان کامل از دیدگاه اسلام دارای ویژگی‌هایی در ابعاد فردی و اجتماعی است. عمل کردن به وظایف اجتماعی با همه‌ی ارزش و اهمیتی که دارد به تنهایی انسان را به کمال مطلوب نمی‌رساند، بلکه ورود به عرصه‌ی جامعه و فعالیت‌های اجتماعی، هرگاه با پشتوانه‌ای از ایمان و ویژگی‌های خاص فردی همراه نباشد، مایه‌ی سقوط انسان خواهد بود. بالعکس، پرداختن به مسئولیت‌ها و وظایف اجتماعی چنانچه دارای پشتوانه‌ای معنوی و برخاسته از پیوندی استوار با مبدأ هستی باشد ترقی و رشد انسان را به دنبال خواهد داشت.

از این رو ادیان الهی با آن که انسان را به عرصه‌ی تلاش‌های اجتماعی و مسئولیت‌پذیری در برابر هموعان فرا خوانده‌اند، هیچ‌گاه تقویت پیوند او با خداوند را از نظر دور نداشته‌اند و همواره شیوه‌هایی از درون‌گرایی و درون‌نگری در ادیان آسمانی وجود داشته

است. اعتکاف فرصت‌گران‌بهایی است که انسان می‌تواند خود را از دنیا و زنگارهای زندگی مادی جدا نموده و در خلوت با خدای خویش

به راز و نیاز بپردازد و در این فرصت ارزشمند بانگاهی به عملکرد خود، خویشتن را مورد سوال

قرار داده و به جبران لغزش‌ها و کاستی‌ها بپردازد. اعتکاف در واقع نوعی خلوت و درون

گرایی است برای ساختن انسان‌ها و جلوگیری از آفت خدا فراموشی و خود فراموشی. زیرا

معمولاً حضور پیوسته در عرصه‌ی کار و تلاش، به تدریج چه بسا انسان را از درون تهی کند.

اعتکاف در مسجد و خلوت با یار فرصتی است که انسان در فضای روحانی مسجد، پیوندش

را با مبدأ هستی استوار نماید و به کاوش در انگیزه‌ها و روحیات خویش بپردازد و در راستای

رفع نقصان بکوشد. گرچه این برنامه‌ی خودسازی برای همه‌ی اعصار تشریح گردیده

است، ولیکن در عصر ما پرداختن به آن ضروری‌تر می‌نماید، زیرا با گسترش ابعاد

زندگی ماشینی زمینه‌ی رشد بیماری «از خود بیگانگی» و «مسخ شدن انسان» بیش از هر

زمان دیگر مهیا شده است. اعتکاف پاسخ به ندای درون است و فرصتی طلایی برای رو

آوردن به «خود» و «خدا»

در استان تهران در سال ۸۲ با ظرفیت ۸۶ مسجد جامع، حدود ۱۷ هزار نفر در سنت حسنه اعتکاف شرکت کرده‌اند.

### برنامه‌های جنبی اعتکاف

هر ساله همراه با اعتکاف که به مدت سه روز در مساجد جامع برگزار می‌گردد، برنامه‌ها و مراسمی از سوی سازمان تبلیغات اسلامی و هیأت امنای هر مسجد برای معتکفین تدارک دیده می‌شود اهم برنامه‌های پیش‌بینی شده برای امسال به شرح زیر می‌باشد:

۱. تشکیل ستاد اعتکاف در استان‌ها و شهرستان‌ها و هماهنگی در جهت پذیرایی معتکفین.

۲. اعلام لیست مساجدی که در سراسر کشور پذیرای معتکفین جهت ثبت نام خواهند بود.

۳. دعوت از سخنرانان و مداحان مشهور جهت اجرای مراسم در جمع معتکفین

۴. برپایی مراسم زیارت عاشورا، دعای توسل، دعای کمیل، دعای ندبه، مراسم دعا و مناجات

و اعمال مشهور به‌ام داوود.

۵. اجرای برنامه‌های شبی با قرآن با دعوت از قاریان ممتاز کشور.

۶. برگزاری مسابقه‌ی روزنامه دیواری ویژه‌ی نوجوانان علاقه‌مند.

۷. چاپ و انتشار جزوه یا کتاب احکام اعتکاف و توزیع آنها در میان معتکفین.

۸. اجرای مراسم تواشیح توسط گروه‌های مختلف.

۹. تبلیغات جامع شهری نظیر: چاپ پوستر و بروشور، نصب پلاکارد و تراکت و بوم و تهیه‌ی تیزرهای تلویزیونی و زیرنویس‌های مطبوعاتی

و غیره.

۱۰. توزیع فرم ویژه‌ی ارزیابی و سنجش در میان معتکفین مساجد.

### مشکلات و موانع سازمان تبلیغات در اجرای طرح اعتکاف

برگزاری عمومی و سراسری این مراسم در مساجد جامع، قاعدتاً مشکلات و محدودیت‌های خاص خود را در بردارد، اما سازمان تبلیغات

اسلامی با همکاری ستادهای مردمی در طول برگزاری چندین ساله‌ی این مراسم توانسته بر

بسیاری از این مشکلات و محدودیت‌ها غلبه کند و می‌توان گفت که امسال نوعی وحدت رویه

به دست آمده است. تذکر محدودیت‌های سازمان تبلیغات چندان ضروری به نظر

نمی‌رسد و متصدیان و دست‌اندرکاران امور مساجد و نهادهای ذیربط که خود از بانیان و

مروجین این سنت نبوی (ص) هستند، تمام تلاش و اهتمام خویش را به کار بسته‌اند، تا

آنها را رفع نمایند و این سنت را به نحو بایسته

انسان این اشرف موجودات، در پی دستیابی به کمال، به دنبال انتخاب است و اعتکاف انتخابی نیکوست، انتخاب همنشینی با قدسیان و فرشته خویان.

معتکف، با پیوندی محکم و ناگسستنی با مبدأ هستی، در پی قرابت با محبوب، با چشیدن طعم شیرین وصل، چشمه سار جان را از زلال حضور، لبریز می‌سازد و با خطاب «ارجعی الی ربک» به منزلگاه دوست می‌شتابد و با او خلوتی معنوی را می‌آزماید. اعتکاف سنت اسلام ناب محمدی است که عاشقان واله و شیدا در سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم رجب، پرده نشین وادی سلامت گشته و در کوثر بخشایش جان و تن شسته و صورت و سیرت از پلیدی و رذیلت می‌زدایند.

مؤمنان در این ایام، مرغ جان را در حریم امن دوست، به پرواز آورده و با دلی لبریز از ذکر و دعا، به ضیافت رب الارباب بار یافته و سر بر آستان بی نیاز می‌سایند.

#### تعریف اعتکاف:

کلمه‌ی اعتکاف از ریشه عکف است، اهل لغت برای این ریشه، معانی گوناگونی ذکر کرده‌اند از جمله: رویکرد به چیزی با توجه و مواظبت، اقبال و ملازمت بر چیزی از روی تعظیم و بزرگداشت آن.

معنای اصطلاحی اعتکاف که در شرع مقدس اسلام بیان شده عبارت است از ماندن در مسجد جامع به نیت تقرب جستن به خداوند متعال (۱)

#### ارکان اعتکاف:

به طور کلی ارکان یک عبادت به این معنی است که اگر عمداً یا سهواً ترک شوند آن عبادت باطل می‌شود. اعتکاف نیز مانند عبادات دیگر ارکانی دارد که عبارتند از: ۱- نیت ۲- توقف در مسجد جامع شهر ۳- کمتر از سه روز نبودن اعتکاف ۴- روزه دار بودن معتکف در ایام اعتکاف

#### اعتکاف در سیره‌ی معصومین علیهم السلام

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که چون دهه‌ی آخر ماه مبارک رمضان فرا می‌رسید، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مسجد معتکف می‌شدند. درون مسجد خیمه‌ای از جنس مو - برای ایشان - برپا می‌کردند تا در آن خیمه به عبادت خدای خود قیام کند عبادتی فراتر، از عبادتهای روزهای قبل. (۲)

هنگامی که جنگ بدر در ماه رمضان واقع شد و پیامبر موفق به برپایی اعتکاف نشد؛ لذا قضای آن را در سال بعد به جای آورد. (۳)

و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بارها می‌فرمودند: «فضیلت اعتکاف در یک دهه از ماه رمضان، همچون فضیلت دو حج و دو عمره است» (۴) علاوه بر پیامبر گرامی اسلام پیشوایان دیگر نیز

از راههای گوناگون بر اهمیت اعتکاف تأکید کرده‌اند و همواره مسلمانان را تشویق نموده‌اند تا در این سنت اسلامی از پیامبر خویش پیروی کنند.

امام حسن و امام حسین علیهما السلام همواره به سنت اعتکاف عمل نموده و آن را زنده نگه می‌داشتند در حدیث آمده است که امام حسن مجتبی (ع) علیه السلام با آنکه در حال اعتکاف بودند، برای رفع حاجت برادر دینی خویش اقدام کردند و او را از مشکل مالی‌اش نجات دادند. (۵)

#### آثار و نتایج اعتکاف

به طور کلی می‌توان آثار و نتایج اعتکاف را در دو بعد اخروی و دنیوی بررسی نمود که اینجا بصورت خلاصه به آنها می‌پردازیم.

#### الف- آثار اخروی اعتکاف

۱- نزدیکی به خدا: اعتکاف، موجب نیل به قرب الهی است؛ یعنی همان فلاح و رستگاری که انسان به وسیله‌ی عبادت آن را می‌جوید.

در حدیث معراج خداوند از پیامبر خود سوال می‌کند: «ای احمد آیا می‌دانی در چه هنگام بنده به قرب من نایل می‌شود؟» سپس خداوند در جواب سوالش می‌فرماید: «زمانی که گرسنه یا در حال سجده باشد» و در ادامه‌ی همین حدیث یکی از آثار گرسنگی و سکوت و خلوت را تقرب بنده به سوی خداوند متعال ذکر می‌شود. (۶)

و از آنجا که در سنت نیکوی اعتکاف این ویژگی‌ها

# اعتکاف؛ جلای جان

حمزه کریم‌خانی

در کنار هم جمع می‌شود لذا زمینه بسیار مساعدی برای تقرب انسان به خداوند باری تعالی بوجود می‌آید.

۲- آموزش گناهان: توبه در حال اعتکاف موجب جلب رضا و غفران الهی و ورود در صف نیکان است زیرا خداوند متعال می‌فرماید: «ای بندگان من، ای کسانی که بر نفسهای خویش اسراف نمودید از رحمت خدا مأیوس نشوید، برآستی که خداوند همه‌ی گناهان را می‌بخشاید و به راستی که او غفور و رحیم است.» (۷)

در اعتکاف فرصت بسیار مناسبی به انسان دست می‌دهد که اندکی با خویش خلوت کند و بر گناهان گذشته خویش طلب مغفرت و بخشش نماید. در روایات اسلامی آمده است که «مَنْ اعْتَكَفَ اِيْمَانًا وَ احْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ؛ هر کس از روی ایمان و یقین اعتکاف کند گناهان گذشته او بخشیده می‌شود.» (۸)

۳- جلب محبت خدا: یکی از آثار مهم اعتکاف جلب محبت خداوند است که در سایه‌ی این محبت آثار معنوی بسیاری در نزدیکی انسان پدید خواهد آمد. زیرا که در مدت اعتکاف انسان کاملاً بر اعمال و رفتار خویش نظارت و دقت کامل دارد و از انجام کوچکترین گناهان هم پرهیز نماید لذا همین عامل سبب جلب رضایت و محبت خداوند متعال می‌گردد.

۴- تحصیل بهشت الهی: بی شک اگر معتکف، بتواند در ایام اعتکاف آن طور که باید و شاید رفتار نماید و رضایت حق تعالی را جلب کند، به درجاتی که برای مومنان، در نظر گرفته شده، خواهد رسید خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: «خدا به مومنین و مومنات وعده‌ی بهشتی را داد که در زیر آن نهرها جاری است آنان در بهشت جاودان و ابدی هستند.» (۹)

ب. آثار دنیوی اعتکاف

۱- تقویت اراده: از آثار بسیار مهم اعتکاف در زندگی دنیوی انسان، تقویت اراده‌ی اوست، کسی که مدتی بر خلاف خواست درونی‌اش، خود را در محلی حبس و از انجام بسیاری از امور که به طور طبیعی به آنها تمایل دارد، پرهیز می‌کند، خود به خود تمرینی است برای اجتناب از بسیاری

از خواهشهای نفسانی دیگر، و این امر موجب تقویت اراده‌ی او در زندگی روزمره می‌شود که در سایه‌ی این اثر مهم می‌تواند بر بسیاری از مشکلات خویش فائق آید.

۲- افزایش تواضع و فروتنی شخص: اگر انسان بتواند در طول اعتکاف بهره‌وری کامل را از این سنت پسنندیده، بنماید و اندکی بر معرفت خویش به ذات مقدس و ربوبی بیفزاید بدون شک خود را در دایره‌ی هستی کوچکتر از قبل خواهد دید و استکبار و غرور از او رخت بر می‌بندد و دیگر در مقابل هم نوع خود تکبر نمی‌ورزد بلکه همواره فروتنی و تواضع پیشه او خواهد شد.

۳- دوری از غفلت و گناه: اعتکاف سنت نیکویی است که انسان را تمرین می‌دهد تا از گناه و غفلت دوری گزیند و همواره در هر زمان و مکان به یاد خدا باشد. غفلت از خدا بزرگترین عاملی است که موجب سقوط انسان می‌شود و اعتکاف عبادتی است که موجب می‌شود غفلت در انسان به حداقل برسد.

۴- انس بامعنویت: در پرتو اعمالی چون اعتکاف، کم کم ارتباط روانی خاصی بین انسان و مسجد، قرآن، نماز، نماز شب و دعا و... به وجود می‌آید به نحوی که انسان مشتاقانه به سمت این امور می‌رود و دوری از آنها برایش بسیار سخت می‌گردد.

۵- آشنایی و برقراری ارتباط دوستانه: حضور مومنان یک شهر در مسجد جامع به صورت همزمان فرصت مناسبی است تا مومنان با یکدیگر آشنا شوند و ارتباط دوستانه با هم برقرار نمایند که در سایه‌ی این اخوت اسلامی می‌توانند بسیاری از مشکلات جامعه را به آسانی برطرف کنند.

#### نقش اعتکاف در رویارویی با فرهنگ بیگانه

یکی از آثار مهم اعتکاف در سطح جامعه: رویارویی این مراسم عبادی - معنوی با نفوذ فرهنگ بیگانه است.

جوانی که در مراسم اعتکاف، طعم شیرین ایمان و انس با خداوند را می‌چشد، لذتهای مادی و شهوانی در دیدگانش، حقیر و بی ارزش می‌شود

و به آسانی در گرداب فساد و باورهای ضد دینی گرفتار نمی‌شوند.

از سوی دیگر، چنین مراسمی خود پیامی علمی و درسی عبرت‌آمیز برای مردم است، حضور جمعی از مومنان در مسجد برای عبادت، در حقیقت نوعی دعوت به خداپرستی و دین‌مدای است و آثار سازنده‌ای بر جامعه خواهد داشت. از همین رو در رویارویی با تهاجم فرهنگی دشمنان اسلام نباید نقش موثر سنت‌هایی که در باور عمومی مردم ریشه‌های عمیق و چند صد ساله دارند، نادیده گرفته شود.

#### بند و اندرز سید بن طاووس به معتکفان

«بدان که اوج و کمال اعتکاف آن است که انسان عقل و دل و دیگر اعضای بدن خویش را تنها بر اعمال صالح وقف کند و آنها را بر درگاه خداوند و اراده‌ی مقدس او حبس نماید. معتکف باید فکر و جان و اعضای خود را با افسارهای مراقب به خوبی مهار کند و از چیزهایی که روزه دار باید از آن پرهیزد کاملاً خودداری کند. بلکه دقت و مراقبه‌ی معتکف باید به مراتب بیشتر از روزه دار باشد، زیرا او هم روزه دار است و هم معتکف و هر معتکفی خود را ملزم نموده است که با تمام وجود به خداوند متعال روی آورد و رویگردانی و غفلت از حق را یکسره کنار نهد. بنابراین هرگاه معتکف، نور عقل و جانش را به غیر خدا مشغول کند، یا عضوی از اعضای بدنش را در کاری که طاعت پروردگار نیست به کار گیرد، به همان میزانی که غفلت نموده یا کوتاهی کرده‌اند حقیقت اعتکاف خود کاسته است.» (۱۰)

#### پی‌نوشت‌ها:

- (۱) تحزیر الوسیله: ج ۱، ص ۲۰۲
- (۲) وفاء الولاء بالخیر در المصطفی: ج ۲، ص ۴۵۲
- (۳) الفروع من الکتاب: ج ۴، ص ۱۷۵
- (۴) من لا یحضره اللطیف: ج ۲، ص ۱۸۸، حدیث ۲۱۰۱
- (۵) وسائل الشیعه: ج ۱۱، ص ۵۸۵
- (۶) بحار التواریخ: ج ۷۷، ص ۲۱
- (۷) سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۵۳
- (۸) جامع‌الصفیر: ج ۲، ص ۵۷۵
- (۹) سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۷۲
- (۱۰) اللبالب الاعمال، سیدبن طاووس، ص ۱۹۵

مسجد جامع تهران می‌باشد.

دارد، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

مسجد جامع بازار، کهن‌سال‌ترین مسجد اقیانوسیه‌ای (۱) تهران، که حدوداً قدیمی‌ترین شیستان آن شاید بیش از حدود هزار سال عمر دارد که به شیستان آیت الله شاه آبادی معروف است و شیستان دوم آن، شیستان عتیق است که بیش از ۷۰۰ سال عمر دارد و شیستان گرم‌خانه که در طول قبل از انقلاب و در زمان طاغوت به عنوان گرم‌خانه بوده، در خیابان ۱۵ خرداد قرار دارد. آن زمان مساجد یک شیستانی داشتند که مسافری در آن اسکان می‌کردند و اسم این شیستان‌ها را می‌گذاشتند شیستان‌های گرم‌خانه. این شیستان حدود ۵۰۰ سال عمر دارد و شیستان ۴۰ ستون که بزرگ‌ترین و عظیم‌ترین اثر تاریخی استان تهران از نظر مساحت است و حدود ۲۰۰ متر مساحت دارد و در سال ۱۳۸۰ توسط آیت‌المیرزا مسیح ساخته شده و سال ۱۳۲۰ توسط

#### تاریخچه شیستان‌های مسجد

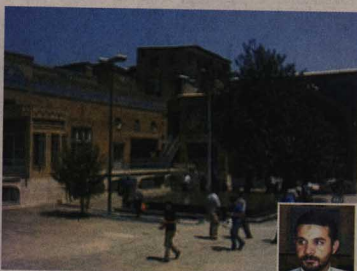
آثار ملری که در مسجد جامع وجود دارد و به ثبت رسیده است، به دوران آل بویه، قاجار، صفویه و ... معماری‌های اسلامی درش به کار رفته و بازسازی گردید و یکی از شاخص‌های مهم معماری اسلامی به شمار می‌رود. اکثر بنای ظاهری شیستان، به سبک معماری ابتدای اسلام است. مثلاً شیستان آیت‌المیرزا شاه آبادی چهار ایوانه و یک محراب دارد که محراب توسط ۶ بادگیر یزدی به بام وصل می‌شود و این شیستان که حدود ۴۰۰ متر بنا دارد، بدون کولر و بخاری معتدل می‌شود. شیستان عتیق حدود ۷۰۰ متر، شیستان گرم‌خانه حدود ۲۵۰ متر، شیستان زیرزمین حدود ۳۰۰ متر، شیستان ایوان حدود ۲۰۰ متر و شیستان چهل

#### اعتکاف در مسجد جامع

سال ۱۳۶۰ اولین اعتکاف تهران در این مسجد برگزار شد، به این صورت که طلاب علوم دینی از قم به این مسجد آمدند و معتکف شدند و پس از چند سال این مسجد به عنوان مرکز اعتکاف استان تهران شناخته شد. به نحوی که در سال ۱۳۷۵، مسجد جامع بازار تهران بیش از ۵۰۰۰ معتکف داشت. اما در سال‌های بعد به دلیل تعدد مساجد جامع و نبود بودجه‌ی دولتی، از تراکم معتکفین در این مسجد کاسته شد و در سال ۱۳۸۱ جمع معتکفین به ۳۰۰۰ نفر رسید.

#### مسجد جامع بازار و دروس خارج فقه

قبل از انقلاب، این مسجد بیش از ۵۰ سال محل



## مسجد جامع بازار کهن‌سال‌ترین مسجد تهران

عبدالرحمن ابراهیم‌زاده

تلمذ و تدریس امام راحل (ره) بوده است. علمای بزرگ به این مسجد عنایت داشته‌اند و مدرس خود را در شیستان‌های آن قرار داده‌اند. برای نمونه می‌توان به حضرات آیات: «شاه آبادی، سید حسن رفیعی قزوینی، مسیح، سبط الشیخ، حاج میرزا عبدا... کمره‌ای، میرزا عبدا... سعید و حسن سعید». همچنین بسیاری از روحانیون و بزرگان حوزه، از جمله مرحوم شهید مطهری، مسجد جامع و کتابخانه‌ی آن را مأمون خود می‌دانستند و در آن حضور می‌یافتند.

#### کتابخانه‌ی بزرگ مسجد جامع بازار

قبل از انقلاب فرقه‌ی ضالّه‌ی وهابیت مدعی شد که قرآن تحریف شده است. آیت‌المیرزا حاج حسن آقای سعید تهرانی که در نجف اقامت داشت و نزد آیت‌المیرزا خویی و دیگران تحصیلات علوم دینی را ادامه می‌داد، به دستور پدرش (حاج میرزا عبدا...)

ستون همان‌گونه که آمد حدود ۲۰۰۰ متر بنا دارد. بنای بیرونی که شیستان‌ها را به هم متصل کرده است حدود ۶۰ سال قبل مرمت، کاشی کاری و بازسازی شده است. جوان‌ترین شیستان، شیستان ایوان است که در حدود ۷۰ سال عمر دارد.

#### اولین مسجد جامع تهران

قبل از انقلاب مسجد جامع بازار، تنها مسجد جامع مینی بر قرار گرفتن تهران در زمره‌ی بلاد کبیره، مساجد متعددی در شهر تهران ساخته شد، مثل مسجد جامع جمهوری، مسجد جامع افسریه، مسجد جامع نارمک، مسجد جامع پونک، مسجد جامع ضرابخانه، مسجد جامع چنبر، مسجد جامع شمیران و ... ولی هنوز به دلیل این که این مسجد در بافت اصلی تهران و نه شهرستان‌های آن قرار

آقای میرزا عبدا... سعید، پسر آیت‌المیرزا مسیح بازسازی شده و در طول این سال‌ها هم توسط آیت‌المیرزا حاج حسن سعید تهرانی که پسر حاج آیت‌المیرزا عبدا... سعید تهرانی بوده اقامه‌ی نماز جماعت شده است و این شیستان معروف است که به شیستان سه محراب، چون در سه وقت سه امام جماعت نمازهای صبح، ظهر، عصر، مغرب و عشاء را اقامه می‌کردند. اما اکنون چون مسجد در بافت تجاری (بازار) قرار دارد، این‌گونه نیست. بافت مسجد جامع که در بافت تجاری امروز قرار دارد قبل در بافت مسکونی بوده و در بافت مسکونی همه‌ی شیستان زیرزمین که الان امام جماعت آن آیت‌المیرزا آقا مجتبی تهرانی است، و از حدود ۴۰ یا ۵۰ سال پیش تاکنون به این مهم پرداخته‌اند. شیستان ایوان که به نام آیت‌المیرزا استرآبادی است. یک شیستان هم بیرون از مسجد، جنب حمام شیخ قرار دارد. مقداری از حمام شیخ نیز از موقوفات

## اما اعتکاف پجوری تموم

### شد؟

#### گزارش اینترنتی از ویلاکاعتکاف



می خوام مئه دیوونه ها  
سر به بیابون بنارم  
داد برتم به آسمون  
خدا خدا دوست دارم  
دیگه تموم شد. دیگه مهمونی  
تموم شد. بهتره خودتون  
حدس بریزید که بچه ها چه  
حالی داشتند. من که نمی‌تونم  
شرحش بدم.

با اطمینان می‌تونم بگم که یکی  
از عجیب‌ترین، باحال‌ترین و  
سوزناک‌ترین نمازهای  
همه‌جا بچه‌ها نماز مغرب و  
عشای آخر بود.  
بنازید بقیه‌ی مطالب رو بعداً  
بگم.  
راستی ناگفته‌های اعتکاف رو  
هم در مطالب بعدی می‌آورم.  
به خدا جای همتون خالی بود.

مسجد جامع شیراز  
نوشته شده در ساعت ۰۰:۵۹ غروب  
مخالف  
سعد ۲۱ شهریور ۱۳۸۲

دیگه آخرای اعمال داد اوم بود  
... بچه‌ها مشغول قرائت  
آخرین سوره‌های جزه ۳۰  
قرآن بودند... یواش یواش  
اشک‌ها جاری می‌شدند. هر  
چی زمان جلوتر می‌رفت دل  
ها بیشتر می‌ریزید... هیچ کس  
آریم و قرار نداشت... تا این‌که  
رسیدیم به آخرین سوره:

بسم الله الرحمن الرحيم \* قل  
اعوذ برب الناس \* ملك الناس  
\* اله الناس \* من شر الیوسوس  
الغناس \* الذی یوسوس فی  
صدور الناس \* من الجنة و  
الناس. صدق الله العلی العظیم.  
همراه با دعای آخر اعمال ام  
داوود مجلس وارد و ادعای  
اعتکاف شد: صدای گرم و  
سوزناک حاج مهدی آقای  
سلحشور هم نمک بیشتری به  
رخم بچه‌ها می‌زد.  
مخز دلم بر می‌زنه  
مکه پرندۀ تو نفس  
چاره‌ی درد دل من  
هز هفه و نفس نفس

از نجف به تهران باز می‌گردند و به فکر می‌افتند که یک گنجینه‌ی قرآن را در مسجد جامع فراهم کنند و بدین‌گونه بزرگ‌ترین و عظیم‌ترین گنجینه قرآن دنیا در مسجد جامع تهران گردآوری شد. قرآن‌های متعددی اعم از نسخ خطی، چاپی و... از صدر اسلام به بعد تهیه شد و به عنوان گنجینه‌ی قرآن کریم در مسجد جامع ضبط شد.  
این کتابخانه حدود ۲۶۰۰ متر زیربنا دارد و سالن مطالعه‌ی آن ۹۰۰ متر است. مخازن کتاب در سه طبقه، حدود ۴۰ هزار کتاب مختلف را در خود جای داده است و از ساعت ۸ صبح تا ۱۲ ظهر آماده‌ی پذیرایی عموم پژوهشگران و علاقمندان مطالعه می‌باشد.

### ■ از خاک کمترین

شیخ اجل سعدی شیرازی

بگذار تا مقابل روی تو بگذریم  
دزدیده در شمایل خوب تو بنگریم  
شوق است در جدایی و جور است در نظر  
هم جور په، که طاعت شوقت نیاوریم  
روی ار به روی ما نکتی، حکم از آن توست  
باز آن که روی در قدمات بگستریم  
ما را سوری است با تو، که گر خلق روزگار  
دشمن شوند و سر بروند، هم بر آن سوریم  
گفتی ز خاک بیشترند اهل عشق من  
از خاک بیشتر نه، که از خاک کمترین  
ما با توایم و با تو نه‌ایم، اینت بلعجب  
در حلقه‌ایم با تو و چون حلقه بر دریم  
نه بوی مهر می‌شنویم از تو ای عجب  
نه روی آنکه مهر دگر کس بهروریم  
از دشمنان برند شکایت به دوستان  
چون دوست دشمن است شکایت کجا بریم؟  
ما خود نمی‌رویم دوان از قفای کس  
آن می‌برد که ما به کمند وی اندریم  
سعدی! تو کیستی؟ که در این حلقه‌ی کمند  
چندان فتاده‌اند، که ما صید لاغریم

### ■ من کمن جویام

غلامرضا سلیمان (بیت)

خارم ولی به دامن، چاری بود گلایم  
پیش تو دور از تو لب تشنه بین آم  
خواهی بپر به دروخ، خواهی بخوان به جنت  
پیوسته کن عذابم، اما مکن جویام  
مهرت گل سرشتم، ندرت گل سرشتم  
در زیر سایه‌ی تو، برتر از آفتابم  
در پرده‌پوشی تو، از بس گناه کردم  
ترسم که شعله خیزد از پرده‌ی جویام  
شمرندگی و خجالت، بالاترین عذاب است  
یارب دگر مسوزان در آتش عذابم  
تو می‌کنی عنایت از لطف بی‌دریغ  
من می‌کنم تلافی با جرم بی‌حسابم  
محصول من گناه است پرده‌ام سیاه است  
دروخ به خشم آید از خواندن تکلیف  
اعضای پیکرم را از یکدیگر جدا کن  
اما جدا مگردان از مهر بوتربام

### الهی نامه حضرت امام خمینی (ره)

خداوندا! توجه ما به غیر از تو از روی استهزا نیست؛ ما چه هستیم و که هستیم که در محضر قدس ملک الملک علی الاطلاق، استکبار و استهزا کنیم؛ ولی قصور ذاتی و نقص ما، قلوب محجوب ما را از تو مصروف داشته و اگر عصمت و پناه تو نباشد ما در شقاوت خود تا ازل باقی هستیم و راه نجاتی نداریم.  
بارالها! ما چه هستیم؟! داود نبی (ع) عرض کرد که اگر عصمت تو نباشد عصیان تو را خواهم کرد.  
خدایا! تو ما را لیاقت ده که در این میهمانی که از ما کردی به طور شایسته وارد شویم.

### الهی نامه خواجه عبدالله انصاری

- الهی! تا تو در غیب بودی من همه عیب بودم چون تو از غیب به در آمدی من از عیب به در آمدم.  
- الهی! نه ظالمی که گویم زنهار، نه مرا بر تو حقی که گویم بیار چون در اول برداشتی در آخر فرو مگذار.  
- الهی! اگر کار به گفتار است بر سر همه تاجم و اگر به کردار است به پشه و مور محتاجم.  
- الهی! اگر کاسنی تلخ است از بوستان است و اگر عبدالله است از دوستان است.  
- الهی! آمرزیدن مطیعان چه کار است؟ کرمی که همه را نرسد چه مقدار است؟  
- الهی! چون آتش فراق داشتی، دوزخ پر آتش از چه افراشتی؟!  
- الهی! همتی ده که شوق اطاعت افزون کند و طاعتی ده که به خشنودی تو رهنمون کند.  
- الهی! یقین ده که در آن شک و ریا نبود و علمی که بی برق و ضیا نبود.  
- الهی! به حق آنکه تو را هیچ حاجت نیست، ببخش بر آنکه او را هیچ حجت نیست.  
- الهی! به درگاه آدم بنده وار، لب پر توبه و زبان پر استغفار، خواهی به کرم عزیزدار خواهی خوار، که من خجلم و شرمسار، تو خداوندی و صاحب اختیار.  
- الهی! آنچه مرا کام است نه به اندازه‌ی کام است، چون کرم‌ت عام است؛ اگر نظر کنی کار تمام است.  
- الهی! همچو بید می‌لرزم که مبادا به هیچ نیرزم.  
- الهی! گدای تو به کار خود شاد است، زیرا هر که گدای تو شد در دو عالم سلطان است.  
- الهی! فرمودی که در دنیا به همان چشم که در توانگران نگرید در درویشان نگرید، تو کریمی و اولی‌تر که در آخرت به همان چشم که در مطیعان نگری در عاصیان نگری.

چادرهای دسته‌ی یک، در میان درختان توپوند بلوط، پذیرای نیروهای گردان بود. محمد وفایی زاده دعای توسل می‌خواند. نیروها در طول روز آن همه فعالیت کرده بودند که حضور فشرده‌ی ایشان در مراسم دعا، امروز که ۱۳ سال از آن زمان گذشته است، عجیب به نظر می‌رسد. عملیات نزدیک بود و نیروها آرام و قرار نداشتند. روزها در جنگل بلوط که قدم می‌زدی، بعضی‌ها را می‌دیدي که داخل چادر یا بیرون روی تکه سنگی نشسته‌اند و مشغول نوشتن هستند، خاطره، نامه و یا شاید هم وصیت نامه.

برخی نیز وسایل خود را آماده کرده‌اند، تا به هنگام حرکت به طرف خط مشکلی نداشته باشند. بازار بازی‌های دسته جمعی نیز داغ بود و بعد از فعالیت، کثرتی‌های آب روی کوره‌های دست ساز قرار می‌گرفت و بوی چوب بلوط در جنگل شناور می‌شد و هزار گامی صدای ترک‌بین بلوط‌ها که توسط مسئول درست کردن چای در میان آتش ریخته شده بود، به گوش می‌رسید. به جز این‌ها افرادی را می‌شد دید که در دل درختان سر به آسمان ساییده‌ی جنگل بلوط می‌زیروان، فرو می‌رفتند و با پروردگاری خود به راز و نیاز می‌پرداختند؛ اما تمام این فعالیت‌ها موجب نمی‌شد که نیروها برای حضور در مراسم دعا لحظه‌ای سستی کنند، بلکه با شور و شوق و با احساس نیاز، مثل عاشقی که به دیدار معشوق مشغول می‌رود، با طهارت و معطر به ضیافت دعا و نیایش می‌شناقتند. البته هرگاه چادرهای دسته‌ی یک، میزبان مراسم بود، شور و نشاط نو چندان بود. سال ۱۳۲۲، در عملیات‌های والفجر ۲ و والفجر ۳، لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) یک دسته‌ی شاخص و مشهور داشت: دسته‌ی ۱ گردان کوهان ۱ گردان سپیدالشهدا (ع)، فرماندهی این دسته محمد وفایی زاده بود. مردی مهربان، خالص، قوی و سخت‌کوش، اهل شهر ملایر، هم روحانی بود و هم پاسدار، نیروهای دسته و حتی کوهان، او را معلم اخلاق خود می‌دانستند و دیگران نیز وی را از بهترین دوستان خود و مرد خدا می‌شناختند؛ اما او خود را کوچک همه می‌دانست و در امور روزمره دسته، مثل مسئول نظرها و نظافت چادرها پیش قدم بود. دسته‌ی وفایی زاده یک خصوصیت دیگری هم داشت که آن را معروف کرده بود: ساعتی پیش از آنان صبح، مسئول دسته نیروها را بیدار می‌کرد و همه

برای به جا آوردن نماز شب مهیا می‌شدند. البته بسیاری از رزمندگان نماز شب خوان بودند، ولی بین نماز شب شهدا (ع) را می‌خواند و نماز شب نیروهای دسته ۱ که پروای ریا در بین نبود، تفاوتی آشکار وجود داشت و دیگر نیروهای گردان، این دسته را به دسته‌ی نماز شب خوان‌ها می‌شناختند و وقتی خیر منتظر می‌شد که مثلاً اشوب در دسته ۱ جلسه‌ی دعا برپاست، کسی برای حضور در مراسم شک به خود راه نمی‌داد. آن شب نیز مراسم دعای توسل برقرار بود چند نفر از برادران سپیدی دعا را می‌خواندند، از جمله محمد وفایی زاده.

یکی دیگر از مادحین حجت‌الاسلام درباریاری بود، درباریاری اهل فیروز کوه بود و در کسوت روحانی، مسئولیت تبلیغات گردان سپیدالشهدا (ع) را بر عهده داشت. او نیز چهره‌ای محبوب در بین نیروهای گردان بود و همه از ابعاد شخصیتی، روحی و

معنوی وی بهره می‌گرفتند. مجلس به اوج خود رسیده بود. محمد وفایی زاده روحیه حضرت سید الشهدا (ع) را می‌خواند و از سرتین بانوی جهان نیز نام برد. نیروها خالصانه مویه می‌کردند و با زلال اشک دل و چانشان را به حساسی کریلا پیوند می‌زدند. محمد وفایی زاده خود از همه بی‌قرارتر بود و در میان گریه گفت: «چه می‌شد اگر الان امام حسین (ع) و حضرت زهرا (س) هم در مجلس ما حضور نداشتند؟»

مراسم با همان شور و حالی که آغاز شده و اوج گرفته بود، پایان یافت. صبح روز بعد، هنگامی که نیروهای دسته مهپای ورزش صبحگاهی می‌شدند، وفایی زاده نیروهای دسته را جمع کرد و گفت: «می‌خواهم خوابی که دیشب دیدمم برایتان تعریف کنم.»

از آن جا که وفایی زاده همیشه تأکید داشت که نیروها هر چه سریع‌تر برای مراسم صبحگاه آماده شوند، همه

## دسته‌ی نماز شب خوان‌ها



دانستند که خواب مهمی در بین است. وی گفت: «بعد از نماز شب، با فصلی کوتاهی که تا اذان صبح باقی بود استراحت می‌کردم، در خواب جلسه‌ی دعای دیشب را دیدم، دقیقاً همان جلسه بود با همان جزئیات. وقتی به این جمله رسیدم که «چه می‌شد اگر الان امام حسین (ع) و حضرت زهرا (س) هم در مجلس ما حضور نداشتند؟» دیدم جلوی چادر، سمت راست حضرت سید الشهدا (ع) و طرف چپ حضرت فاطمه‌ی زهرا (س) ایستاده‌اند و به هنگام ورود و خروج نیروها دست به سینه می‌گذارند و با احترام خوش آمد می‌گویند.»

گریه به وفایی زاده مجال امام‌ی سخن نداد. بقیه هم حالی شبیه به او داشتند، به هر حال مراسم صبحگاه انجام شد. معمولاً بعد از دو و نریش حاج آقا درباریاری چند دقیقه صحبت می‌کرد و با ذکر یک حدیث یا فرازی از تاریخ اسلام، گردان را مستقیماً می‌کرد.

آن روز وقتی درباریاری میکروفن بلند کردی دست‌ها را در دست گرفت، گفت: «امروز قصد سخنرانی ندارم، ولی می‌خواهم خوابی را که دیشب دیدمم برایتان تعریف کنم.» خوابی که درباریاری تعریف کرد، کوچک‌ترین تفاوتی با آن چه محمد وفایی زاده در خواب دیده بود، نداشت. ابتدا نیروهای دسته ۱ از کوهان ۱ که تحت مسئولیت وفایی زاده قرار داشتند به گریه افتادند. بعد بقیه‌ی نیروهای گردان، درباریاری نیز مرتبه سزایی می‌کرد. خبر یکسان بودن خواب‌ها با سرعت به تمام نیروها رسید.

چند روز بعد، عملیات والفجر ۲ در شمال غرب پنجونین عراق آغاز شد. ارتفاعات مهمی به تصرف در آمد و از همان ارتفاعات، روح عاشق هر دو عزیز (محمد وفایی زاده و درباریاری) به سوی دوست پر کشید. سرنوشت دسته‌ی نماز شب خوان‌ها نیز شنیذنی است. به جز ۲ نفر، تمام نیروهای دسته شهید یا مجروح شدند. ۲ نفر از آن ۳ نفر در همان آغاز عملیات مجروحی را به پشت جبهه حمل کردند و دیگر موفق به حضور در خط مقدم نشدند. می‌توان گفت که فقط یک نفر سالم ماند. آن یک نفر که امدادگر بود و در میان آتش سنگین و مستمر توپخانه، خمپاره اندازها و... حتی خراشی برنداشت، نگارنده‌ی رو سیاه این روایت سبز بود.

■ ساحل سفینه النجاة  
در ثنای عقیده‌ی بنی هاشم  
علی انسانی

... تو کیستی که عقل، مجنون توست  
عشق تو را عاشق و مدیون توست  
تویی جگر گوشه‌ی آل کسا  
به درک تو، عقل رسا، نارسا  
چشم علی محو تماشای تو  
به جای پای فاطمه، پای تو  
به وصف تو زیور، زیان همه  
مگر علی بگوید و فاطمه  
تو گردش و ثبات اهل بیته  
تو محور جهات اهل بیته  
دفاع تو، صبر تو، احساس تو  
حسین تو، حسن تو، عباس تو!  
تو بوده‌ای سنگ صبور همه  
تو برده‌ای فیض حضور همه  
... مدرسه‌ی تو، دامن فاطمه  
معلمی ندیده و عالمه  
صدای تو دل از علی می‌برد  
ناز تو را فاطمه هم می‌خرد  
فاطمه، فخر مصطفی بر همه  
از تو ولی، فخرکنان فاطمه!  
نیست فلک - به قدر - همپایه ات  
ندیده همسایه‌ی تو سایه ات  
عمه‌ی ساداتی و زین ابی  
عقیله‌ی هاشمیان، زینبی  
لبت یکی گوی و دو تا نگفته  
هرچه شنیده، جز خدا نگفته  
ای تو به هر غمی، امید حسین  
کشته‌ی عشقی و شهید حسین  
تو روح صوم و معنی صلاتی  
تو، ساحل «سفینه النجاتی»...

■ از گنج سادگی هایت...  
• افروز عسگری

دل فدای خاتم فیروزه‌ی انگشترت  
جان فدای مهربانی‌های انسان پرورت  
ای به قربانت علی، جان تمام عاشقان  
اعتباری دارد عرفان از صفای ساغرت  
غرقه در بحر نیایش ناخدای عاطفه  
موج دارد تا کجا دریای ایمان گستر  
جوشش فصل بهاری، دست‌هایت باغ گل  
سبز می‌پیچد بر ایوان خدا نیلوفرت  
عرشیان را کاسه‌های کوچکی در دست‌هاست  
زیر باران زلال اشک‌های پرپرت  
کس نمی‌بخشد ز گنج سادگی هایت چنین  
مهربان! ایثار کن از رازقی‌های توت  
در رکوع و در سجود و در قنوت و در دعا  
می‌زند آتش مرا تکبیر سرخ آخرت  
نقطه‌ی بای محبت، مرکز پرگار عشق  
هر چه می‌بینم جهان را، یا تویی یا کوثر  
چون کبوتر می‌تپد قلبم در ایوان نجف  
یک سحر مهمان نبودم زیر چتر شهپرت  
گرد غریب بر دلم سنگین نشسته یا علی!  
فرستی ده تا ببوسم خاتم انگشترت...

■ گنج حقیقت به گنج غم  
• غروی اصفهانی

زندانیان عشق، چو شب را سحر کنند  
از نور شمع و اشک روانش خیر کنند  
مانند غنچه سر به گریبان در آورند  
شور و نوای بلبل شوریده سر کنند  
چون سر به خشت، یا که به زانوی غم نهند  
یک باره سر ز کنگره‌ی عرش، برکنند  
با آن شکسته حالی و بی‌بال و بی‌پری  
تا آسمان قدس به خوبی سفر کنند  
چون رهسپر شوند به سینای طور عشق  
از شوق، سینه را سپر هر خطر کنند  
آنان کزین معامله هستند بی‌خبر  
بر گو که تا به مجلس هارون نظر کنند  
تا بنگرند گنج حقیقت به گنج غم  
آن لعل خشک را به در اشک تر کنند  
بر پا کنند حلقه‌ی ماتم به یاد او  
تا عرش و فرش را همه زیر و زیر کنند  
آتش به عرصه‌ی ملکوت قدم زنند  
ملک حدوث را ز غمش پر شرر کنند  
تا شد به زیر سلسله، سر حلقه‌ی عقول  
افتاد شور و غلغله در حلقه‌ی عقول





## ■ غم و شادی

سید مهدی حسینی

(۱)

در اندوه ۱۵ رجب سال ۶۳ هجری قمری  
چون سرو خمیده از غم اما نشکست  
در سایه‌ی غم نشست از پا نشست  
از قافله‌ی صبر - ز اندوه حسین -  
بر قافله‌ی سرخ شهادت پیوست

(۲)

در اندوه شهادت حضرت امام موسی بن جعفر  
این روح حقیقت و قوام صبر است  
چون تیغ حضور در نیام صبر است  
بر موجی از اندوه و گل و اشک، روان  
تابوت غریبی امام صبر است

(۳)

شابش ۲۷ رجب، بعثت رسول گرامی اسلام(ص)  
آن نفخه که جان شود ازو مست رسید  
آن روح که نیست را کند هست، رسید  
در حجم هجوم تیرگی‌های زمین  
خورشید دلی، چراغ در دست رسید

## ■ غربت جاودانه

• سید علی اصغر موسوی

هر چند که در حضور چشمم محراب تو جاودانه بوده ست  
ای غربت جاودانه‌ی عشق، دل بی تو چه بی بهانه بوده ست  
بغضی که هوای گریه جوید، اشکی که برد غبار غم را  
از روز نخست زندگانی، با یاد تو عاشقانه بوده ست  
مولای همیشه مهربانم، ای نقش نگین آفرینش  
آیین تو غم نمی‌پذیرد، اندوه من از زمانه بوده ست  
از روز ازل به یمن نامت ای ساقی بی نظیر کوثر  
آغوش تو مثل گل معطر، دریای تو بی کرانه بوده ست  
ای تربیت پاک تو به چشمم، گل واژه‌ی توتیای هستی  
هر جا که به یاد تو فتادم، دیدم که غمت یگانه بوده ست

## ■ خدا، تنها خدا داند علی کیست...

### • بخشی از یک مثنوی بلند

سیدعلی موسوی گرمارودی

تو ای سرچشمه‌ی پاکی و رادی  
که فطرت را ز جانت آب دادی  
تونوری، دیگران شام سیاه‌اند  
تو فریادی و دیگرها چو آه‌اند  
تو دریایی و ما تیره مگاکیم  
تو جان مطمئنی، ما پریشیم  
تو از خود رسته، ما در بند خویشیم  
مگر تو دیگری، ما نیز دیگر؟  
شگفتا از تو و ا... اکبر...  
... فلق خون تو را آب وضو کرد  
رخت را قبله گاه آرزو کرد  
سحر کز شام، صبح روشن آرد  
اشارت‌های چشمان تو دارد  
اگر کوهی، بلند استاده کوهی!  
سرافرازی، شکوهی، بی ستوهی  
گر اقیانوسی، اقیانوس آرام  
نه آغاز تو پیدا و نه انجام...

• توانایی ز نامت تاپ گیرد  
سخن از آبرویت آب گیرد  
شرف بازوت گیرد تا بخیزد  
محبت، آب بر دست تو ریزد

چه گویم، مهربانی مادر توست  
«بزرگی» چون غلام قنبر توست  
«شجاعت» بیم دارد از تو، آری  
که در دست تو بیند ذوالفقاری  
چو شمشیر تو با جسمی ستیزد  
چنان افتد که دیگر برنخیزد

• علی را دشمنی جز تیرگی نیست  
درین عرصه، امید چیرگی نیست  
علی را دشمنی، یکسر تباهی ست  
سیاهی در سیاهی در سیاهی ست  
زمین را تفته بادا دل که گاهی  
در آن، آن تفته دل می‌کرد آهی  
زمان! خاکت به سر بادا شب و روز  
تو بودی و علی را دل پر از سوز؟!  
علی، گل وین جهان یک شب‌نم اوست  
خدا داند که دریا یک نم اوست  
دل هر ذره از مهر علی، پر  
جهان چون یک صدف، مهر علی، در  
... فلک رقصان ز آهنگ علی شد  
علی در هرچه آمد، منجلی شد  
جهان موسیقی شیدایی اوست  
زمان، لبریز از مولایی اوست  
کجا داند کسی روح علی چیست؟  
که می‌داند علی چون و علی کیست؟  
جهانی پیش رویش، ذره‌ای نیست  
خدا، تنها خدا داند علی کیست...

## ■ تجلی

• حسین بصیری

دانی ز چه کعبه، غرق انوار آمد؟  
روشن ز تجلی، در و دیوار آمد  
در سیزده رجب ز رخسار علی  
ماه شب چارده، پدیدار آمد!





# حاج شیخ احمد کافی مرد

«نگاهی کوتاه به زندگی و شخصیت عاشق دلباخته، مرحوم حاج شیخ احمد کافی (ره)»

راوی: حجت الاسلام محسن کافی  
به کوشش حمزه کریم خانی

در این نوشتار سخن از عاشقی است که پهن دشت سینه‌اش، منزل اشراق انوار حق بود و فضای درویش از شب‌نم وجود محبوب لبریز گشت و پای در وادی جنون گذاشت، تا رسیدن به کوی یار میسر گردد. او در زمانی که کمتر کسی به عشق می‌اندیشید، نغمه عاشقی سر داد و ماندگارترین آواها را از خویش بر جای نهاد. «کافی» مرد حادثه بود؛ شهید عشق و خردمندی که سخنانش مشعل فروزان زندگی «جوانان» بود. او چنان می‌زیست که می‌فهمید، نه آن چنان که دیگران می‌پسندیدند. وی از دیدگان عاشقش قطره‌های دل می‌چکاند و قلب‌ها را در حال و هوای عشق می‌تکاند. بزرگ مردی از «خراسان» که لباس «تقوا» پوشید و عمری در راه خدا کوشید. او ساده‌تر از بهار بود، گذرگاه لبخندش پایان یک عمر انتظار و آن گاه که جهان در ظلمت و اندوه به سر می‌برد، «بهار» را فریاد کرد. سخنش بوی صراحت می‌داد و چون عشق بر ذره‌ها جاری می‌شد.

## ■ دوران تحصیل

مرحوم حاج شیخ احمد کافی (ر) در سال ۱۲۱۵ ه. ش در شهر مشهد دیده به جهان گشود. جد بزرگوارش مرحوم آیت امیرزا احمد کافی یزدی، از علما و زهاد بزرگ یزد بود که اواخر عمرش به مشهد رفت و در آنجا ساکن شدند مرحوم کافی با تشویق جدش از سن ده سالگی شروع به تحصیل علوم دینی کرد.

وی از همان دوران کودکی به «قرآن» و «اهل بیت» عشق می‌ورزید و پیوسته در محافل ذکر مصیبت سرور و سالار شهیدان حضوری عاشقانه داشت که حکایت از ارادت قلبی اش نسبت به آن حضرت می‌داشت.

مرحوم کافی در سن ۱۸ سالگی رهسپار نجف اشرف شد و تا سال ۱۲۳۸ ه. ش در آنجا دروس سطح را در محضر اساتید معروف حوزه‌ی علمیه نجف گذراند و پس از آن به قم آمد و تا سال ۱۲۴۰ در قم ساکن بود و از محضر اساتیدی همچون آیت الله سید ابوالفضل موسوی تبریزی، آیت الله راستی کاشانی و مرحوم آیت‌امدنی تبریزی (شهید محراب) فیض برد.

## ■ بنای مهدیه تهران

عاشق دلباخته، مرحوم کافی، از سن هشت سالگی به خاطر صدای رسا و خوبی که داشت، دعای کمیل را در حرم امام رضا (علیه السلام) می‌خواند که مورد استقبال بسیاری از مردم قرار گرفته بود و نیز در مدتی که در نجف ساکن بود، به دستور آیت‌الله مدنی تبریزی، دعای ندبه، مدرسه‌ی «سید» در نجف و نیز دعای کمیل بارگاه ملکوتی حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) را قرائت می‌کرد. که افراد بسیاری از دور و نزدیک در این مجالس دعا حاضر می‌شدند.

از سال ۱۲۴۰ ه. ش که آقای کافی به تهران رفت و در این شهر ساکن شد، جلسات دعای ندبه را در منزل خویش برپا می‌کرد. به دلیل استقبال

پر شور و کم نظیر مردم و کمبود جا، بر آن شد تا با کمک برخی از بازاریان و خیرین تهران، «مهدیه» را در خیابان ولی عصر (عج) تهران بنا نهد.

## ■ سفرهای تبلیغی

مرحوم حاج شیخ احمد کافی در راستای اهداف بلند خویش که در رأس آنها تبلیغ دین مبین اسلام و مذهب تشیع بود، به شهرهای مختلف کشور سفر می‌کرد و در آن شهرها به تشکیل و بنای مهدیه‌ها می‌گمارد، تا مردم به ویژه جوانان را در آن شرایط و فضای فساد آلودی که رژیم ستم شاهی پهلوی در به وجود آورده بود، به مجالس و هیأت‌های مذهبی جذب نماید. که از آن جمله می‌توان به مهدیه‌های رشت، سیرجان، کرمان و در رأس آنها مهدیه‌ی تهران اشاره نمود که تا این زمان هم مورد توجه جوانان هیأتی می‌باشد.

مرحوم کافی می‌گفت: «من به ۱۰۸ شهر ایران سفر کرده‌ام و در آن شهرها به سخنرانی پرداخته‌ام» که با در نظر گرفتن وسایل ارتباطی آن روزها، این کار بسیار سخت و طاقت فرسا بوده است.

یکی از ویژگی‌های مهم مرحوم آقای کافی در سفرهای تبلیغی‌شان این بود که در هر شهری که می‌رفتند، سعی می‌نمودند اختلافات بین هیأت‌ها را برطرف کنند و باعث اتحاد و یگانگی هیأت‌ها شوند تا ضمن تشکیل یک هیأت بزرگ، مراسم مذهبی منسجم‌تر و باشکوه‌تر برگزار شود و همچنین

ایشان این هیأت‌ها را زیر نظر علما و بزرگان آن شهر قرار می‌داد تا از انحرافات فکری و عملی آنها جلوگیری شود.

## ■ عوامل موفقیت مرحوم کافی (ره)

شاید برخی سوال کنند چه عاملی سبب شده بود که سخنرانی‌ها و منبرهای مرحوم شیخ احمد کافی این چنین در مردم تأثیر بگذارد که پیر و جوان، زن و مرد، عالم و جاهل، جملگی با اشتیاق تمام پای منبر ایشان حاضر شوند و سخنان ایشان را به گوش جان سپارند و حتی تا امروز هم نوارهای ایشان مورد توجه عموم باشد؟!

در پاسخ به این سوال اساسی باید بر سه ویژگی بسیار مهم آقای کافی در امر سخنرانی اشاره کنیم که موجب شده منبرها و سخنرانی‌های وی از جذابیت خاصی برخوردار باشد:

۱ از مهم ترین ویژگی‌های ایشان در امر منبر و سخنرانی، اخلاص بی نهایت آن بزرگوار و نیز ارادت قلبی خاص ایشان به ساحت مقدس حضرت ولی عصر (عج) اتعالی فرجه الشریف (موجب شده بود که سخنان گهربارش از جان و روح بلندش نشأت بگیرد، لذا بر دل‌ها می‌نشست و تحوکی ژرف در جان‌ها پدید می‌آورد.

از شهرهای مختلف ایشان را برای سخنرانی دعوت می‌کردند که در این مجالس هیچ چشم داشتی به مردم نداشت و حتی پول هایی را که به وی می‌دادند و هدیه هایی را که از

# ی از تبار عشق

«(»

مناطق مختلف برایش می‌آوردند، خرج مهدیه‌ی تهران می‌کرد. یکی از دوستان مرحوم آقای کافی می‌گفت: «روزی به آقای کافی گفتم ما با هم شروع به تحصیل علوم دینی کردیم، با هم بحث می‌کردیم و با هم منبری شدیم، چه شد که شما آقای کافی شدید؟! ایشان با زبان طنز به من گفتند: «هر چه از منبر و سخنرانی به من دادند، من به مهدیه بردم و تو هر چه از منبر در آوردی خرج زن و بچه ات کردی.»

۲ یکی دیگر از ویژگی‌های مهم مرحوم کافی که سبب جذابیت منبرهای ایشان شده بود، این بود که همواره سعی می‌کرد که منبر از قالب سنتی خود خارج نشود. ایشان برخلاف عده‌ای که در آن روزها سعی می‌کردند روضه خوان را از سخنرانی‌ها و منبرها حذف کنند، همواره بر این امر پافشار می‌کرد و می‌گفت: «روضه نمک منبر است و حتماً باید در آخر منبر خوانده شود.»

۳ حسن سلیقه یکی دیگر از ویژگی‌های ایشان بود که سبب شده بود همگان مشتاقانه پای منبر ایشان حاضر شود و به سخنان جان بخش وی گوش دهند. یکی از فضیلتی‌ها می‌گوید: «به مرحوم آقای کافی گفتم که شما از چه کتابی استفاده می‌کنید که منبرهای شما این قدر جذاب است؟ ایشان در پاسخ گفت: «از کتاب سلیقه.»

## ■ چند توصیه به جوانان

مرحوم شیخ احمد کافی همیشه به جوانان سفارش می‌کرد که سعی

کنید اولین و آخرین مخاطب شما در هر شبانه روز حضرت بقیة ا (عج) باشد، هر صبح که چشم هایتان را باز می‌کنید، اولین سلام را به حضرت مهدی (عج) ابلاغ کنید و هر شب در موقع خواب، آخرین سلام خود را به ایشان عرضه کنید.

مرحوم کافی همواره به جوانان توصیه می‌کرد که برای والدین خویش احترام ویژه‌ای بگذارید و می‌گفت: «هر توفیقی که خداوند در زندگی به من داده است، به خاطر احترام به والدین است، شما اگر دنیا و آخرت را می‌خواهید سعی کنید پدر و مادرتان از شما راضی باشد.»

## ■ توجه و ارادت مراجع عظام به آقای کافی (ره)

مرحوم حاج شیخ احمد کافی (ره) همواره کارهایش را با مشورت مراجع عظام تقلید همچون امام خمینی (ره)، آیت‌الله خویی، آیت‌الله گلپایگانی (ره) و آیت‌الله مرعشی نجفی (ره) انجام می‌داد، از این رو همواره مورد حمایت و تأیید آن بزرگواران بود.

بنیان‌گذار کبیر انقلاب، حضرت امام خمینی (ره)، مرحوم کافی را همواره در امر تبلیغ مورد تشویق و حمایت قرار می‌داد و ارادت قلبی خاصی به ایشان داشت و به ایشان می‌فرمود:

«من از شما می‌خواهم که در مهدیه برای من دعا کنید.»

مرحوم آیت‌الله میلانی (ره) نیز در مشهد توجه خاصی به مرحوم کافی داشتند و همواره می‌فرمود:

«کافی برای شیعیان کافی است.»

مرحوم آیت‌الله مرعشی نجفی (ره) نیز

بارها فرمود:

«کمتر مرجعی را سراغ دارم که به اسلام چنین خدمتی کرده باشد.»

## ■ مبارزات سیاسی

حاج شیخ احمد کافی از سال ۱۳۳۸ ه.ش که در قم ساکن شد، مبارزات سیاسی خویش را علیه رژیم ستم شاهی پهلوی آغاز کرد و در سخنرانی‌های خود، مردم را نسبت به چپاول و ظلم همه جانبه‌ی حکومت سیاه محمد رضا شاه آگاه می‌کرد؛ به همین خاطر متجاوز از ۴۰ بار به زندان می‌رفت و در سال ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ به ایلام تبعید شد.

لیکن این مبارز نستوه هرگز از مواضع خویش کناره‌گیری نکرد و همواره مراتب حمایت خویش را از حضرت امام خمینی (ره) ابراز داشت. وی پس از ترور حسنعلی منصور، به جرم همکاری با گروه شهید «بخارایی» به شش ماه زندان محکوم شد، اما هرگز در جنگ جلاخان جفاکار از پای نشست. پس از واقعه‌ی ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ نیز ماه‌ها در زندان به سر برد. پس از آن نیز هم‌زمان با ایراد سخنرانی‌های پر شور و حماسی در مساجد مختلف تهران، به برپایی مراسم عارفانه‌ی دعای کمیل و ندبه، و نیز برگزاری محافل آموزش قرآن و مجالس اخلاقی در خانه‌اش برای کودکان و نوجوانان همت گماشت.

## ■ عروج ملکوتی

با فرا رسیدن ماه شعبان سال ۱۳۹۸ ه.ق و شروع مراسم جشن، بنیان‌گذار انقلاب اسلامی، حضرت امام

خمینی (ره)، در بیانیه‌ای اعتراض‌آمیز علیه رژیم شاه چنین ابراز داشتند که با این کشتار گسترده‌ی رژیم پهلوی در شهرهای مختلف ایران، عیدی برای ملت مسلمان ما باقی نمانده است و در چنین شرایطی که ملت عزیز ما در عزای عزیزان خود نشست، چگونه ممکن است کسی به شادمانی بپردازد؟!!

مرحوم شیخ احمد کافی (ره) دیگر درنگ ننمود و از برگزاری مراسم جشن و چراغانی که در تهران کم نظیر بود خودداری کرد و در خانه نشست.

دژخیمان رژیم پهلوی که تاب ماندن ایشان را در تهران نداشتند، وی را راهی سفری اجباری کردند، از این رو مرحوم آقای کافی در روز پنجشنبه، چهاردهم شعبان سال ۱۳۹۸ ه.ق به قصد مشهد از تهران خارج شد؛ شب را در گرگان سپری کرد و صبح روز جمعه، نیمه‌ی شعبان سال ۱۳۹۸ ه.ق که مصادف با اول مرداد ماه ۱۳۵۷ بود، پس از آنکه نماز صبح را در قوچان خواند، در حالی که به گفته‌ی یکی از همراهان ایشان، در حالی که مشغول قرائت دعای ندبه در خودرو بودند، در یک تصادف فوق‌العاده مشکوک، روح بلندش به ملکوت اعلی پیوست و چشمانی که یک عمر در فراق مولایش اشک ریزان بود، فرو بسته شد.



## مسجدي كه آده‌هاي خوب داردا! مسجدي كه آده‌هاي بد داردا!

پناه بر خدا از دست اين بچه‌هاي آخر زمان، يك كارهايي مي‌كنند، يك حرف هايي مي‌زنند كه آدم از تعجب دهانش باز مي‌ماند. همين طور مي‌شود كه ما كه بچه هيأتي هستيم و براي خيمه كودك و نوجوان مطالب كودكانه و نوجوانانه مي‌نويسيم، عنوان مطالبمان اين چيزهاي عجيب و غريب درمي‌آيد. موضوع از اين قرار است كه چند روز پيش، طرف هاي غروب، همين كه عطر اذان توي فضا پيچيد، در راستاي تربيت اصولي و آموزش در كودكي مانند حك بر سنگ و كلي فوايد و ثواب هاي رسیده رو به داداش كوچيكمان كرديم و گفتيم: «داداشي مي‌آيي برويم مسجد؟» سرش را كج كرد. لب هایش را غنچه كرد و پرسيد: «كدوم مسجد؟»

و قبل از اينكه من جوابي بدهم ادامه داد: «اون مسجد كه آدمای خوب داره يا اون مسجد كه آدمای بد داره؟» پرسيدم: «داداشي كدوم مسجد آدمای خوب داره؟ كدوم مسجد آدمای بد داره؟»

گفت: «اون مسجد كه آقاهه جلوی در داد زد: «بچه، با كفش نرو تو» بعد تو مسجد هم يك آقای ديگه‌ای داد زد: «بچه آروم بشين؛ توي مسجد جای باز نيست» آدمای بدی داره.»

آب دهانش رو قورت داد و ادامه داد: «اما مسجد اين‌وري كه جلوی درش آقاهه گفت: آفرين، پسر گلم، بعد بين دو نماز هم از اون عطر خوش بوها...» گفتم: «گلاب؟!»

گفت: «آره، گلاب مي‌ريزند روی سر و صورتمون آدم‌هاي خوبی داره.»

گفتم: «نه عزيزم، اون مسجد خوب است، ولی...»

حرفم را قطع كرد و گفت: «نه خير، اگر مي‌خواي بري اون مسجد كه آدمای بد دارد من نمي‌آيم.»

مجبور شدم بگويم: «باشد، مي‌رويم اون مسجد كه آدمای خوب دارد.»

حالا شما بگوييد: ۱ عنوان اين مطلب را جز همان چيزی كه انتخاب كرديم چيز ديگري مي‌شد انتخاب كرد؟

۲ چطور به داداش كوچيکه حالي كنيم كه مسجدها خوب‌اند، آدم‌هاي مسجدي هم خوب‌اند، فقط بعضی از آدم‌هايی كه به مسجد مي‌آيند، روانشناسی نخوانده‌اند و زيركي مؤمنانه ندارند؟

۳ چطور به اين بعضی آدم‌ها بگويم كه با بچه‌هاي امروزي كه از ميان صدها دام و دل مشغولی به مسجد مي‌آيند مهربان تر و حساس تر برخورد كنند؟

۴ چطور مي‌توان اين مطلب را از تير رس ايرادگيري سردبیر و مدير مسئول كه نمی‌خواهند مطالب مجله‌شان بدآموزی داشته باشد؛ نجات داد؟

چی؟... مي‌گوييد: اگر مطلب را رد كردند مطلبی در اعتراض به آن‌ها بنويس و عنوانش را بگذار: «مجله‌ای كه آدمای خوب دارد، مجله‌ای كه آدمای بد دارد». نه بابا، اين كه ديگر خیلی چيز مي‌شود!



## آن قصه که راست بود

حسن فقیه

آیا شنیده‌ای آنچه هم‌همی مردم شهر دربارهی آن سخن می‌گویند؟

- ماجرای فاطمه بنت اسد را می‌گویی؟  
- آری.

- چه می‌گویی؟!... من خود شاهد آن بودم... من و عباس بن عبدالمطلب و جمعی از قبیله‌ی «بنی‌العزی» رو به خانه‌ی کعبه در مسجدالحرام نشستیم بودم که ناگهان فاطمه بنت اسد پدیدار گشت در حالی که آثار درد بر چهره‌اش نمایان بود. به کنار خانه آمد و باخدای خود به راز و نیاز پرداخت. ناگهان دیدیم قسمت پشت خانه‌ی کعبه شکافته شد و فاطمه به داخل خانه رفت و از دیدگاه ما پنهان گردید و دیوار خانه نیز مانند نخست به هم پیوست. ما که چنان دیدیم، خواستیم قفل در را باز کنیم ولی در باز نشد پس دانستیم که سرّی در این کار هست و این ماجرا از جانب خدای تعالی است.

□

- خیر تازه چه داری؟

- هیچ، خبری تازه ندارم ولی ماجرای فاطمه بنت اسد به قدری عجیب است که سالیان سال تازه‌ترین خبر و ماجرای هم‌همی بلاد می‌ماند!

- نه من، نه پدرم و نه اجدادم چنین چیزی را به یاد نداریم!  
- امروز سه روز از رفتن فاطمه بنت اسد به داخل خانه کعبه می‌گذرد.

- بلکه چهارمین روز از این حادثه‌ی غریب است.

□

- فاطمه بنت اسد...!

- فاطمه بنت اسد چه؟

- او از خانه‌ی کعبه بیرون آمده!

- چه وقت؟

- لحظاتی پیش؛ در حالی که مولودی را در آغوش داشت و به مردم می‌گفت: «... چون خواستم از خانه بیرون آیم هاتقی ندا کرد که ای فاطمه نام این مولود را «علی» بگذار که خدای علیّ اعلیٰ فرماید: من نام او را از نام خود جدا کردم و به ادب خود ادب آموختم و من بر مشکلات علم خویش او را واقف ساختم و اوست کسی که بت ها را در خانه‌ی من می‌شکند و اوست کسی که بر پشت خانه‌ام اذان گوید و مرا تقدیس کند و وای به حال کسی که او را دشمن داشته و نافرمانی‌اش کند.

## ماشین نوشته‌های هیأتی

اگر یادتان باشد در شماره‌ی ۱۰ مجله مطلبی تحت عنوان ماشین نوشته‌های هیأتی چاپ کردیم. در آن از تجلی عشق به اهل بیت (ع) در فرهنگ عامه نوشتیم و از ماشین نوشته‌ها به عنوان نمونه‌ای از این تجلی مواردی ذکر کردیم. دیوار نوشته‌ها، ضرب المثل‌ها، تکیه کلام‌ها، بازی‌ها، نذرها و... نمونه‌های دیگر این عشق و فرهنگ است. فرهنگ عامه پلی است بین نسل‌ها و به یقین وسیله‌ای برای انتقال محبت اهل بیت (ع) از سینه‌ی نسلی به سینه‌ی نسلی دیگر. برآنیم که با کمک شما بچه هیأتی‌ها، نمونه‌ها و نموده‌هایی از این فرهنگ را در هر شماره ارائه کنیم. چشم به راه حاصل تلاش شما هستیم. و اما ماشین نوشته‌ها و ... این شماره:

- یارب نظر تو برنگردد!

- یا فارس الحجاز.

- الهی گاهی گناهی.

- سلام بر مهدی هنگام نمازش.

- ای لوادار مراد اولیا.

- سفر در پناه امام زمان (عج).

- یا ابوالفضل؛ I LOVE YOU.





سیده فاطمه موسوی

## اعتکاف

فرهنگ خیمه نوجوان

این کلمه از اصطلاحات فقه اسلامی است و در اصل به معنی حبس نمودن، ساکن و مقیم در یک جا و ممنوع و بازداشت شده است. اما در اصطلاح دینی، اعتکاف به معنی ماندن طولانی و یا اقامت کردن برای حداقل ۳ روز در مسجد برای عبادت است و شخصی را که اعتکاف می‌کند، «معتکف» می‌نامند. اعتکاف از عبادت‌هایی است که سابقه‌ی تاریخی فراوانی دارد و همواره پیامبران و موحدین برای راز و نیاز با خدا و تقویت روح خودشان به مدت‌های طولانی در یک نقطه‌ی معین و به دور از زن و فرزند اقامت می‌کرده‌اند. پیامبر اسلام (ص) قبل از رسیدن به پیامبری، هر سال مدتی را برای عبادت خداوند به غار حرا می‌رفتند و به تنهایی مشغول عبادت می‌شد و بالاخره در یکی از همین خلوت‌ها بود که جبرئیل نازل شد و به او بشارت پیامبری داد. برای آشنایی بیشتر با اعتکاف می‌توانید به ویژه نامه‌ی اعتکاف خیمه (در همین شماره) مراجعه کنید.

# ج د و ل ج د و ل ج د

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
				■				۱
				■				۲
	■						■	۳
		■				■		۴
■			■	■	■			۵
		■				■		۶
	■						■	۷
				■				۸
				■				۹

### شرح افقی

- ۱- یاس پرپر اهل بیت (علیهم السلام) - پسر ام البنین
- ۲- تکرار - سرور و پادشاه
- ۳- گمنامی و بی نشانی
- ۴- از الفاظ الهام بخش اشعار حافظ ما چو... ایم و نوا در ما ز توست - راه کوچک
- ۵- پدر عرب - از حروف نوا
- ۶- از یاران امام حسین (ع) به معنی آزاده - قشنگی - طلا
- ۷- از القاب حضرت فاطمه (س) به معنی پاک
- ۸- چپ - کبوتر
- ۹- از پیامبران اولوالعزم - جوانمرد و دلیر

### شرح عمودی

- ۱- چاهی معروف در مکه - دانا و عالم
- ۲- از حروف ابهام - دوست و همدم - روشنایی
- ۳- غم و اندوه - ساغر، پیاله
- ۴- ارمنستان - مبرا و پاک
- ۵- حروف تعجب - نام سوره‌ی بیستم قرآن کریم
- ۶- بالاتر از خوب - نجیب و با شرافت
- ۷- منسوب به بم - مرغ سعادت
- ۸- یکی از حروف ندا - سر نهفته - مخفف اکر
- ۹- توتیا - مسیر درهم ریخته

## اخبار فرهنگی

■ **دکتر لاریجانی: «خطبه‌ی حضرت زهرا (س) بهترین مرجع برای عبرت مسلمین است.»**

نماینده‌ی رهبر معظم انقلاب در شورای عالی انقلاب فرهنگی، تمسک و پیروی از اهل بیت (ع) را عامل موفقیت و وحدت ملت ایران دانست و گفت: «این ملت، همواره پیوند قلبی خود را با اسلام ناب محمدی (ص) و ولایت نشان داده و اجازه نخواهند داد بار دیگر اسلام دچار غربت شود.»

وی افزود: «امام خمینی رمز ماندگاری اسلام ناب محمدی (ص) را تمسک به اهل بیت (ع) می‌دانستند.»

دکتر لاریجانی تاکید کرد: «بروز خط نفاق، سکوت خواص و پرهیز از جهاد از مهم‌ترین نشانه‌های مظلومیت عترت رسول (ص) بود.»

■ **سردار قالیباف: «نباید تصور شود جوان امروز باور دینی کمتری دارد.»**

سردار قالیباف فرمانده‌ی نیروی انتظامی در همایش به سوی فردا، ششمین مرحله از سلسله همایش‌های رهروان علوی گفت: «تقویت باورها و جنبه‌های معنوی فرهنگ و زندگی ایرانی اسلامی، عاملی مهم در مقابله با آسیب‌های اجتماعی در نسل جوان و نوجوان است.»

این مقام مسئول در ادامه بر این مطلب صحه گذاشت که: «نباید این طور تصور شود که جوانان امروز نسبت به نسل گذشته باور دینی کمتری دارند، بلکه مسأله‌ی وجود پدیده‌هایی جدید و متفاوت با گذشته و رشد سطح آگاهی جامعه نسبت به قبل طرح است.»

■ **نویسنده و اسقف کاتولیک لبنان: «مسیحیان، شیفته‌ی شخصیت و اندیشه‌ی امام علی (ع) هستند.»**

«حنافا خوری» نویسنده و اسقف کاتولیک لبنان ضمن بیان این مطلب افزود: «به باور من، حضرت علی (ع) شخصیت فرا شیعی می‌باشد و متعلق به بشریت است و نامه‌ی مشهور ایشان به مالک اشتر نخعی، منشور جهانی است که رسم مردم داری و دادگری را به زمامداران جهان می‌آموزد.»

این پژوهشگر مسیحی تصریح کرد: «برخی از نامه‌های امام علی (ع) به حاکمان و والیان خود، امروزه در دیرهای مسیحیان آموزش داده می‌شود.»

گفتنی است «تاریخ فلسفه‌ی اسلامی» و «تاریخ ادبیات عرب» از جمله کتب معروف «حنافا خوری» است که در دانشگاه‌های ایران و لبنان تدریس می‌شود.

■ **اجتماعات مذهبی از استرس‌ها و بیماری‌های حاد قلبی می‌کاهد**

هر جامعه راهبردهای خاصی را برای کاستن آثار استرس‌ها که در ایجاد بیماری‌های حاد قلبی نقش مهمی را ایفا می‌کنند به کار می‌گیرد. در جامعه‌ی ما شرکت در اجتماعات مذهبی مؤثر به نظر می‌رسد.

پژوهش‌های انجام شده بر روی یکصد بیمار بستری شده در بخش‌های مراقبت‌های ویژه‌ی بیمارستان‌ها با گروه کنترل، از نظر حضور در اجتماعات مذهبی در چند ماه قبل از ابتلا مورد بررسی و مقایسه قرار گرفته که در مجموع، بیش از ۲۲ درصد از بیماران حاد قلبی از عدم حضور در مراسم و اجتماعات مذهبی تا شش ماه قبل از مراجعه خبر دادند.

در حالی این رقم در گروهی که در مراسم و اجتماعات مذهبی شرکت می‌کردند کمتر از ۲ درصد بود. نتایج حاصله نشان از تفاوت آشکار و معنادار بین مبتلایان و گروه کنترل از نظر شرکت در مراسم و اجتماعات مذهبی در ماه‌های قبل از ابتلا دارد. این امر از رابطه‌ی مثبت بین عدم حضور در این اجتماعات و ابتلا به بیماری‌های حاد قلبی حکایت دارد.

شهادت حضرت زهرا (س) چه ارتباط منطقی وجود داشت که آن را پخش کردند؟ این سؤال همیشه باقی است که چرا برنامه سازان تولید برنامه‌های داستانی را در این موارد جدی نمی‌گیرند، یا اگر هم قصد می‌کنند به مناسبتی فیلم بسازند، در دقیقه نود تصمیم می‌گیرند و چنان با عجله کار را تمام می‌کنند که گویی تنها برای رفع تکلیف بوده است و نتیجه نیز چیزی جز یک فیلم با ضعف‌های تکنیکی و محتوایی نخواهد بود.

رسانه‌های جهان بهترین فیلم‌ها و سریال‌های خود را با موضوع مذهب و دین تهیه می‌کنند، اما ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم... کوچه‌ی شناخت نیاز مخاطب و تهیه‌ی برنامه‌ای متناسب با نیاز او و اصلاً خود یک رسانه و قواعد آن...

جا دارد حال که همه‌ی مسئولین از سیاستمدار و فرهنگی گرفته تا اجتماعی و غیره، سخن از عدم رواج کتابخوانی در میان توده‌ی مردم و به ویژه جوانان می‌گویند، در برنامه‌های مذهبی و دینی به نوعی به تبلیغ این مهم پرداخته شود و با دعوت از شاعران و نویسندگان متعهد، فرهنگ کتابخوانی را گسترش دهیم و به جوانان بیاموزیم که جستجو برای کشف حقیقت و قرب به خدا، نیاز به راهنمایی‌هایی دارد که خود خداوند آنها را صراط مستقیم معرفی کرده است.

پیامبر، قرآن، اهل بیت و عالمان دین، باید اعتراف کنیم که هنوز نمی‌دانیم با ابزار و امکانات رسانه‌ای فراگیر چون صدا و سیما چگونه الگوسازی عمومی داشته باشیم. هنوز نتوانسته‌ایم محتوای ارزشمند را در قالب این رسانه به درستی بریزیم، تصور می‌کنیم که با نمایش چادر بر سر زنانی از طبقه‌ی فرودست فرهنگی یا اقتصادی، و نمازخواندن یک پیرمرد یا پیرزن بازیگر که دیدن آنها هم در چنین صحنه‌هایی بسیار تصنعی به نظر می‌رسد با آوردن اسم ائمه‌ی مصومین در گفت‌وگویی میان دو بازیگر، ترویج دین کرده‌ایم.

شناخت سیره‌ی حضرت زهرا (س) به عنوان بانوی معصوم در میان اهل بیت و سرور زنان دو عالم، تلاشی بیش از این می‌طلبد. هنوز هم نحوه‌ی دفاع ایشان از حریم ولایت، تبیین حق و تکلیف زن و حضور او در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی چنان که باید و شاید در میان جوانان پرسشگر ما جا نیفتاده است. کوتاه سخن آن که می‌بایست سقف را بشکافیم و طرحی نو دراندازیم. کاری که با توسل به خود اهل بیت (ع) چندان دشوار نخواهد بود.

۱۲ مرداد ۸۲

(با موضوع دفاع مقدس که پنج شش بار قبلاً پخش شده بود)، و قسمتی از سریال تکراری باران عشق که هیچ مناسبتی با این واقعه نداشتند و حتی فیلم پری به نوعی وهن این مناسبت هم محسوب می‌شد. درست است که قهرمان فیلم دختری بود که به دنبال کشف حقیقت بود، اما راهی که می‌رفت به ترکستان! عرفان تصوفی و فردی در این فیلم چنان تبلیغ شده بود که گویی راه رسیدن به خدا همین است. تصوف مرفه‌ان بی‌دردی که از زور بی‌مشکل بودن راه را از بیراهه تشخیص نمی‌دهند و برای مؤمن شدن و شناخت خدا به انکاری روی می‌آورند که به نوعی خرافات وارد شده در دین محسوب می‌شود. این که سالکی که مثلاً مراد پری نیز هست یکی از آیات قرآن را در حالی که تمام شب خود را وارونه داخل چاهی آویزان کرده تا صبح تکرار کند، چه دردی از خود پری و در واقع حقیقت جویان و جامعه جوان ما باز می‌کند؟ عرفان فردی و تصوف خانقاهی به هیچ رو نمی‌بایست راه مناسبی به جوانان جامعه انقلاب اسلامی معرفی شود. این ذکر گویی‌های مداوم و بدون توجه به معنی انکار کار مرتاضان هندی است. نه یک جوان انقلابی که برای شناخت بیشتر معصومین تلاش می‌کند و سعی دارد به حقیقت و خدا برسد و در راه دین قدم بردارد. این فیلم نه تبلیغ عام دین بود، نه اسلام و هیچ نشانه‌ای از قرآن و سنت (که همان اهل بیت هستند) به عنوان راهنما برای قرب به خدا دیده نمی‌شد. چنان که برادر بزرگ پری نیز با همین کارها و ذکرگویی عاقبت به پوچی و نیستی رسیده بود و خودکشی کرده بود و پری نیز در انتهای فیلم قصد همین کار را داشت که با حضور برادر کوچکش منصرف شد. البته روشن است که جوان امروز به واقع سرگردان در میان ایسم‌ها و مکتب‌هاست و هر روز به فرقه‌ای می‌گراید تا به حقیقت برسد، و باید هم در مورد این سردرگمی فیلم ساخت و در جامعه نسبت به آن حساسیت به وجود آورد، اما ایجاد حساسیت به قیمت تبلیغ تصوف نباید صورت گیرد. این فرقه‌های عرفانی سرو صدای زیادی دارند با پیرمرادهایی که چندان از قرآن و سیره‌ی اهل بیت سردر نمی‌آورند، و برای بازارگرمی و اهداف خود این فرقه‌ها را راه می‌اندازند، عاقبتی جز همان پوچی و خودکشی ندارند. شور حسینی و انقلابی در جوان و حساسیت نسبت به مسائل سیاسی و اجتماعی روز با این فیلم‌ها به وجود نمی‌آید. تنها خلسه‌ای نمایش داده می‌شود که آن خلسه فردی و شخصی است و نباید به عنوان راهی همگانی معرفی شود. مسئولین صدا و سیما باید از خود بپرسند، بین این فیلم و



# حاج منصور ارضی و دود ده خدمت



مهدی سلحشور

نگارنده، اولین بار در سال ۱۳۶۳ صدای او را در مسجد جامع بازار شنید: صدای گرم و دلنشینی که دلم را نوازش داد و اولین ملاقات نگارنده با وی، در حلقه‌ی رزمندگان لشکر ۱۰ سیدالشهداء بود. خیلی از نیروهایی که آن شب، پای

روضه‌ی حاج آقا در حسینیه‌ی گردان زهیر گریه می‌کردند، در همان عملیات یا بعدها به شهادت رسیدند.

در دو دهه‌ی اخیر، حاج منصور ارضی، بانی تحوکی عظیم در عرصه‌ی ستایشگری اهل بیت (ع) بوده است و به جرأت می‌توان گفت که بسیاری از مداحان نسل جوان، با واسطه یا مستقیم از این چشمه سیراب گشته و از محضر وی استفاده کرده‌اند.

حاج منصور به مداحانی که همه، حتی برخی در کسوت استادی نیز، حکم شاکرد وی را دارند توصیه می‌کند که اهل کمیل، مناجات و شب زنده داری باشند، با ولایت رابطه‌ای محکم داشته باشند، از شهرت‌طلبی دوری کنند و به با احکام شرع آشنا باشند. وی که یک عمر مناجات و کمیلش قطع نشده است و در اشعاری که خوانده، دقت لازم را به خرج داده است، به مداحان توصیه می‌کند که هر مطلب سست و بدون سندی را ذکر نکنند و هر شعر و سبکی را، صرف نو بودن، نخوانند؛ تا مداحی شان در شأن اهل بیت (ع) و مورد رضایت ایشان باشد.

کاش همه‌ی استادان و بزرگان مداحی، شاگردان خود را به این امر توصیه می‌کردند و در عین ترویج خلاقیت و نوآوری مداحان را از انحرافات، بدعت‌ها و آلوده شدن ایشان به آفات، برحذر می‌داشتند.

راهی که تا رسیدن به سر منزل مقصود، پیش روی مداحان اهل بیت (علیهم السلام) است، راهی صعب العبور و پر فراز و نشیب است و پیمودن این راه بدون استاد، به پای کار رفتن در عملیات، بدون هدایت یک نیروی اطلاعات و عملیاتی کار گشته می‌ماند. برای انجام عملیات نظامی، راهبری که آشنای با موانع، میادین مین، معبرها و سنگرهای کمین باشد، لازم است تا بتواند با کمترین تلفات نیروها را به محل اجرای عملیات برساند.

تفاوتی که استاد در مداحی با استاد در رشته‌های دیگر دارد این است که اینجا قبل از اینکه بحث از فن باشد، بحث از دل و روح است. مداح نیاز به استادی دارد که راه را از چاه و سره را از ناسره به او بنمایاند؛ به آفات مداحی احاطه‌ی کامل داشته باشد و خود از آن مبرا باشد. آفات مداحی به گونه‌ای است که گریبان گیر هر مداحی خواهد شد و تفاوتی ندارد که مداح استاد باشد یا شاگرد، با سابقه باشد یا کم سابقه، مشهور باشد یا غیر مشهور!

مداح و ذاکری که نفس سرکش را مهار نکرده باشد، چه بسا بعد چهل سال به خود بیاید و ببیند هنوز اسیر شهرت و به‌به و چه چه گفتن این و آن است و در حالی که خیلی از ذاکران اهل بیت (ع) هفت شهر عشق را طی کرده‌اند، او هنوز اندر خم یک کوچه است.

با توجه به این نکات، معلوم است که استاد مداحی، می‌باید خود ساخته و برخوردار از اخلاق اسلامی باشد. مگر می‌شود استادی، اهل مناجات و شب زنده داری نباشد و شاکرد خود را به شب زنده داری ترغیب کند؟! مگر می‌شود استادی از بند شهرت، منیت، ریا و حسادت رهایی نیافته باشد، و شاکرد خود را از این بندها برهاند؟!!

به لطف خدا در این جرگه استادانی داریم که از نعمت وجودشان بهره‌مندیم و باعث افتخار این دستگاه هستند. یکی از ایشان که حق بسیار بزرگی بر گردن بسیاری از مداحان اهل بیت (ع) دارد و جا دارد که نامی از این عزیز برده شود، حاج منصور ارضی است.

## یادداشت‌های یک هیأتی

(۱) اسمش فرشاد بود. تازه اومده بود تو این محل. بچه‌ها مسخره‌اش می‌کردن. می‌گفتند تو رو چه به هیأت؟!!

حاج آقا رفته بود تو مصیبت. چراغ‌ها رو خاموش کردن. نگاهش کردم. برق اشک رو در صورتش دیدم، اشکایی که رو لباسش می‌چکید.

(۲) برای اولین بار بود که می‌اومد هیأت. بعد از مجلس به او گفتم: «چطور بود؟» گفت: «فکر نمی‌کردم مداح‌های شما، نوار ترانه هم گوش بدهند.»

(۳) اتوبوس ایستاد. پسر سوار شد. ریشی به صورت داشت، چفیه‌ای به گردن. لباس مشکی پوشیده و روی شلوارش انداخته بود. آمد و نشست.

زن، سوار شد. با مانتو و روسری رنگی که جلوی موهایش را بیرون انداخته بود. آمد و ایستاد. پسر برخاست و گفت: «بفرمایید.»

زن نشست. ماشین حرکت کرد. دستی زیر روسری‌اش و موهایش را پوشاند.

(۴) می‌گفت: «بعد از پایان مجلس، کسی کاغذی به دست من داد. گفتم لابد کسی التماس دعا دارد. وقتی باز کردم نوشته بود: «مداح محترم! در مجلس امشب، سه مورد روضه‌ی دروغ خواندید. فکر نمی‌کنم پولی که از مجلس امشب بگیرید حلال باشد...»





## خدا کند تو یابی

### سید مهدی شجاعی

از عمق ناپیدای مظلومیت ما، صدایی آمدنت را وعده می‌داد.  
صدا را، عدل خداوندی صلابت می‌بخشید و مهر ربانی گرما می‌داد.  
و ما هر چه استقامت، از این صدا گرفتیم و هر چه تحمل، از این نوا دریافتیم.  
در زیر سهمگین‌ترین پنجه‌های شکنجه تاب می‌آوردیم که شکنج زلف تو را می‌دیدیم. در کشاکش تازیانه‌ها و چکاچک شمشیرها، برق نگاه تو تابمان می‌داد و صدای گام‌های آمدنت توانمان می‌بخشید.  
رایحه ات که مژده‌ی حضور تو را بر دوش می‌کشید، مرهمی بر زخم‌های نو به نو مان بود و جبر جان‌های شکسته مان. دردها همه از آن رو تاب آوردنی بود که تو آمدنی بودی.  
تحمل شدائد از آن رو شدنی بود که ظهورت شدنی بود و به تحقق پیوستنی.  
انگار تخم صبر بودیم که در خاک انتظار تاب می‌آوردیم تا در هرم خورشید تو به بال و پر بنشینیم.  
سنگینی بار انتظار بر پشت ما، سنگینی یک سال و دو سال نیست، سنگینی یک قرن و دو قرن نیست. حتی از زمان تودیع یازدهمین خورشید نیست.  
تاریخ انتظار و شکیبایی ما به آن ظلم که در عاشورا به ما رفته است بر می‌گردد، به آن تیرها که از کمان قساوت برخاست و بر گلوی مظلومیت نشست، به آن سم اسب‌های کفر که بدن‌های مطهر توحید را مشبک کرد. به آن جنایتی که دست و پای مردانگی را برید.  
از آن زمان تاکنون ما به آب حیات انتظار زنده‌ایم، انتظار ظهور منتقم خون حسین.  
تاریخ استقامت ما از آن زمان هم دورتر می‌رود، از عاشورا می‌گذرد و به بعثت رسول اکرم می‌رسد. هم او در مقابل همه‌ی جهل و ظلم و کفر و شرک و عناد و فساد که جهان آن زمان را پوشانده بود وعده می‌فرمود که کسی خواهد آمد: نامش نام من، کنیه‌اش کنیه‌ی من، لقبش لقب من، دوازدهمین وصی من خواهد بود و جهان را از توحید و عدل و عشق و داد پر خواهد فرمود.  
اما تاریخ صبر و انتظار ما به دورترها بر می‌گردد، به مظلومیت و تنهایی عیسی، به غربت موسی، به استقامت نوح و از همه‌ی اینها گذر می‌کند تا به مظلومیت هابیل می‌رسد.  
انتظار و بردباری ما را وسعتی است از هابیل تاکنون و تا برخاستن فریاد جبرئیل در زمین و آسمان و آوردن مژده‌ی ظهور امام زمان.  
آری و در آن زمان هستی حیات خواهد یافت، عشق پر و بال خواهد گشود و در رگ‌های خشکیده‌ی علم، خون تازه خواهد دوید. پشت هیولای ظلم و جهل با خاک، انس جاودان خواهد گرفت، شیطان خلع سلاح خواهد شد، انسان بر مرکب رشد خواهد نشست و عروج را زمزمه خواهد کرد.

پی نوشت:

برگرفته از کتابی با همین عنوان.



- نیمروز خوش، ای پسر عمو!

- نیمروز خوش، ای ابالقاسم!

صدا از عموزاده‌اش، علی کوچک، و همسرش، خدیجه بود؛ کودک و زنی، که مهریان ترین کسان به محمد و وفادارترین ایشان به او بودند. آن دو، تا بی خبر بر وی ورود نکرده باشند، چند گام مانده تا غار حرا، صدا به تهنیت فراز ساخته بودند.

محمد، شادمان آمدن ایشان، به پیشبازیشان از غار بیرون رفت، و صدا به پاسخ فراز ساخت:

- جمله وقت های شما نیز نیکو باد!

پس، از سرِ حق شناسی، نگاهی ژرف به دیدگان گیرنده‌ی همسر افکند، و به مهر، بر سرِ علی دستی کشید.

خدیجه دستمال بسته‌ای بزرگ در دست داشت، و علی کوزه پر آب، هوا هرچند پاییزی و خنک بود، لیک بر سیمای عریض خدیجه و چهره‌ی گندمگون علی، دانه‌های درشت عرق نشسته بود. خدیجه، پیش تر تا به غار رسد، به درنگی کوتاه کوشیده بود تا نفس به شماره افتاده‌ی خویش را آرامش بخشد. لیک، هنوز نفسش قرار نیافته بود. پریدگی رنگ سیمای سپیدش نیز، آشکارا از فشاری که پیمایش آن راه دراز بر جسم اندکی فریه او آورده بود، حکایت داشت.

علی اما، شاداب و پرتوان، بی هیچ نشان از خستگی، رو در روی پسر عموی محبوب خویش ایستاده بود. با آن دیدگان درشت درخشان که شکستی ملایم در خط بالایی‌اش زیبایی‌ای گرم به آن بخشیده بود، گویی محمد را می‌گفت: چه مایه شادمانم از دیدار تو، ای پدر - پسرعمو!

خدیجه و علی، دو فرسنگ راه مکه تا پای کوه حرا را با شتر پیموده بودند، پس، نیمی از یک ساعت، سنگلاخ های سیاه خشن کوه را از زیر پا گذر داده بودند، تا برای محمد، آب و طعام بیاورند.

در این میانه، علی هر چند ده سال پیش نداشت، لیک، کودکی به نیرو و با نشاط بود. برای خدیجه اما، از پس پنج و نیم دهه عمر و زادن هفت فرزند، فراز شدن از حرا با آن شیب تند، دشوار می‌نمود. خاصه، که او در این گونه کارها تجربه‌ای بسیار نداشت؛ و اندام نمیه فریه وی، نیز بر دشواری کارش می‌افزود.

پیوسته، چون اندک نان خشک و روغن زیتون و آب محمد پایان می‌گرفت، او، خود، سوی مکه باز می‌گشت، و با خویش آب و طعام می‌آورد. نیز، پیش تر، به چند بار، همسر باوقایش را گفته بود که با آمدن به کوه، خویش را به رنج درنیفکند. لیک، خدیجه، گاه، از برآوردن این خواسته‌ی او سر باز می‌زد.

ابالقاسم، کوزه و دستمال بسته را از دست همسر و پسرعمو گرفت. پس، ایشان را به اندرون غار خواند. خدیجه اما گفت که هوای بیرون، خوش - تر است.

ابالقاسم، به غار اندر شد، و از پس نهادن طعام و آب در آن، با عبای خود بیرون آمد. آنگاه عبا را بر تخته سنگی صاف گسترده، و خدیجه و علی را به نشستن بر آن خواند؛ و خود نیز رو سوی کعبه، در میان ایشان نشست.

چه مایه این دو، محبوب دل محمد بودند! هم، چه اندازه که آن دو، او را می‌خواستند! هر چند، چون

با یکدیگر بودند، سکوت آمیخته با اندیشه‌ی محمد، مجال سخنی بسیار برجای نمی‌نهاد، لیک، آن نگاه‌های گویا و آن موج‌های ناپیدای جاری عشق در میانه‌ی ایشان، از هر گفته، بی نیازشان می‌ساخت:

«نمی‌دانی آیا که چه مایه دلتنگ تو می‌شوم، ای ابالقاسم! با این رو، چگونه از من چشم می‌داری که ماهی را، بی دیدار تو سپری سازم! از چه رو می‌خواهی که به بهانه‌ی دشواری راه، مرا از این لحظه‌های خوش دیدار خویش محروم سازی؟! نمی‌دانی آیا که به آب و طعمت نیز اگر نیاز نبود، من باز برای دیدار تو بهانه‌ای می‌جستم، و در پی دل، سوی تو پر می‌کشیدم؟!»

«پسرعمو - پدرم! ای از پدر برای من مهریان تر! هیچ می‌دانی آیا که از جمله برادران و دوستان و حتی پدران خویش، دوست‌تر می‌دارم؟! ... کاش هرگز از من دور نمی‌شدی!»

«آری: آری! جمله اینها را نیک می‌دانم. شما نیز از دلبستگی من به خویش، باید آگاه باشید. از همین روست که در این روزها از دیدارتان پرهیز دارم. چه، دوست نمی‌دارم که در این دوران، جز یاد و مهر آن حقیقت مطلق، چیزی در ذهن و دلم راه یابد.»

محمد، دست بر شانه‌ی علی، از خدیجه، از جریان کارها و آنچه که به مکه اندر گذر بود، پرسید: تازه، هیچ خبر نبود. پسرخوانده شان، زید، بر آن شده بود تا با همسرش، برکه، برای محمد طعام و آب آورد. لیک، خدیجه به ایشان رخصت نداده بود. پس، خدیجه خواسته بود تا تنها سوی محمد آید.

علی چون آگهی یافته بود، چونان دیگر بارها که او عازم حرا می‌شد، سخت پای فشرده بود تا با وی همراه شود. پس، هر دو، آمده بودند.

محمد، با مهر، شانه‌ی علی را فشرد و ژرف در روی او نگریست.

سیمای گرد علی، از شادی، چون گل، شکفت. از پس چهار سال زندگی با هم، مهر میان آن دو چنان ژرفا گرفته بود که روزی، تاب دوری یکدیگر را نمی‌آوردند.

به مکه اندر، محمد به هر جا که می‌رفت، اغلب، علی نیز با او بود. هم، چون در راهی به رفتن بودند، محمد با او سخنان شیرین می‌گفت و مهربانی‌ها می‌کرد.

«پسرعمویم، مرا در دامان خویش می‌پرورد. بسیار برابر سینه‌ی خود می‌چسبانید، و در بستر خویش می‌خوابانید! و در این حال، عطر خوش تنش را استشمام می‌کردم. من نیز چونان رفتن بچه شتری در پی مادر خویش پیوسته در پی او روان بودم.»

اینک محمد چون به آن چهار سال که علی با ایشان زیسته بود می‌اندیشید، در دل، پروردگار را سپاس می‌گفت: چه، آن خشک سالی و قحطی سخت اگر روی نداده بود اینک، بسا که آن انس غریب، در میان او و این پسر عموی کوچک دوست داشتنی‌اش نبود. نیز، با آن کار، برای محمد این امکان پیش آمده بود تا چندی از دین خویش را به عموی بزرگ منتشش، باز پردازد.

«محمد، از خویش و بیگانه، دستگیری بسیار می‌کرد. در آن سال قحطی نیز سخت در این اندیشه بود که چگونه به ابوطالب یاری رساند. تا

## آنک آن یقین

روزی در حرم نشسته بودم که سوی من آمد و گفت: ای عمو! برادرت، ابوطالب، نانخوران بسیار دارد؛ و مالی در دستش نمانده است روزگار نیز بدین گونه است که می‌بینی؛ و هر کس در کار خود فرو مانده است. ابوطالب اما، می‌دانی که از بلندی طبع، یاری از کس نمی‌پذیرد.

خداوند به من و تو فراخی در روزی داده است؛ و اینک در میان جمله هاشمیان، از من و تو، کس توانگرتر نیست. چه می‌گویی که نزد او رویم، و هر یک، فرزندی از وی بستانیم تا نزد خود نگاه داریم؟

گفتم: روا باشد!

پس، در ساعت به نزد ابوطالب رفتیم، و بدان گونه که بر وی گران نیاید، قصد خویش را باز گفتیم. برادرم، در پی لختی درنگ گفت: تا آنگاه که قحطی سرآید...!



# م نظر کرده

□ محمد رضا سرشار

گفتم: چنین باشد!  
گفت: ای عباس! می دانی که من تاب دوری عقیل را ندارم. اینک او را برای من بگذارید و از باقی هر یک را که می خواهید، با خود ببرید.  
گفتم: چنین می کنیم که تو می خواهی!  
پس، ابالقاسم علی را برگرفت، و من جعفر را.  
محمد، تا سکوت از میان برخیزد، روسوی علی، به شوخ طبعی گفت: در این روزها که من در مکه نبودم، هیچ آیا با کودکان، کشتی گرفتی؟  
علی به لبخند آمیخته‌ی شرم، گفت: نه!  
خدیجه، خندان گفت: بوطالب در مکه نبود تا برای علی حریف بیاورد.  
گفته‌ی خدیجه هر چند رنگ شوخ طبعی داشت، پر بیراه نبود.  
«بوطالب، همچون دیگر مردمان عرب، تماشای کشتی را دوست می داشت. پس، هنگامی که حالش

خوش بود، پسران خود و پسران برادرانش را گرد می کرد، و با هم به کشتی گرفتنشان وا می داشت. در این میانه، علی، کودکی درشت استخوان و به نیرو بود. او، با هر که در میاویخت، بر زمینش می کوفت و بر وی چیرگی می یافت. بوطالب نیز به دیدار این حالت، شادمان می شد و می گفت: علی بر بالا قرار گرفت!»

ابالقاسم، از پس کشیدن دست نوازشی بر سر علی، رو سوی خدیجه، پرسید: کودکانمان در چه حال بودند؟

- نیک! لیک، دلتنگ پدر بودند.

آنگاه محمد از حال زید و همسرش، برکه، و میسره، و همسر او پرسید. خدیجه گفت که همه تندرست اند، و جویای حال او بوده اند.

-... و پسرعمویت، ورقه؟

- حال او خوش نیست.

- بیمار است آیا؟

- خیر! سخت دل غمین است. از خود؛ که دیدگانش دیگر فروغی ندارد تا بتواند برای خلوت گزینی و نیایش به کوه بیاید. غم زید عمرو نیز؛ هنوز از دلش بیرون نرفته است.

با یاد زید عمرو، سایه‌ای سنگین از غم بر دیدگان درشت و سیاه محمد افتاد. پس، آهی کشید و گفت: زمانه‌ی پلشتی است، ای خدیجه!

آنگاه نگاهش دور و دورتر گشت؛ چندان که گویی دیگر روحش در آن جهان نبود.

خدیجه، آشنای حالت های شوی، دانست که این، از آن ساعت هاست که او، تنهایی را خوش تر می دارد. پس، از جای برخاست.

به دیدار این کار او، علی نیز بر پای خاست. او، کوزه‌ی تهی و سفره‌ی پیشین را از غار به در آورد؛ و از پس بدروبی کوتاه، زن و کودک، راه دامنه‌ی کوه را پیش گرفتند. در این حال، محمد - هر چند غرقه‌ی حالت پیشین - ایستاده، روسوی ایشان داشت؛ و نسیمی نو پا، کیسوان بلند سیاهش را به بازی گرفته بود.

\*\*\*

محمد از پس خوابی کوتاه، سراز زمین ماسه‌ای غار حرا برگرفت. هوا خنکایی لرز آور داشت. شب، گویی به نیمه‌ی خود رسیده بود.

محمد، سر سوی بیرون چرخانید: به آسمان اندر، هلال لاغر ماه، نور کم جان خویش را بر کوه های حرا و تبیر و دشت گسترده‌ی جنوبی افشاند. بود. مکه، طبیعت پیرامون آن و سرب سر جهان، در خوابی ژرف غرقه بودند. سکوتی سنگین و غریب، هستی را یکسره در خود فرو پیچیده بود. از هیچ سو، هیچ صدا فراز نمی شد. گویی آن شب، زمین و زمان نیز با زندگان، به خواب اندر شده بودند: نسیم، از جنبش باز مانده بود، و رودی نیز اگر بود، به یقین، آنک پای از رفتار کشیده بود.

محمد، پیش تر بسیار نیمه شبان را با بیداری سپری ساخته بود. لیک، آن مایه سکوت و آرامش را، هرگز نه شنیده و نه احساس کرده بود: گوش، از شدت بی صدایی به درد دچار می آمد. فضا گویی جنسی از ابدیت یافته بود. زمان انگار از گذر ایستاده بود؛ و هستی، لحظه‌ای از بی مرگی و زوال ناپذیری، معلق مانده بود.

سکون و سکوت چنان بود که گیاهی اگر می رست یا غنچه‌ای اگر بر بوته‌ای می شکفت، به یقین،

صدای آن به گوش می آمد.

پس، ناگاه، به آسمان اندر، نوری تند، از جنسی غریب آشکار گشت، و جمله افق نگاه محمد را پرسیخت. آنگاه او، ترسان، در جسم و جان خویش، جنبشی احساس کرد: لرزشی در تن، دوآر سر. دوران دوران. تا مرز سرگیجه. فشار فشرده‌ی تن و روح. بیرون شدن چیزی از تن: ذره ذره. درد. درد. درد. دردی بیرون از توان مردی به نیرو حتی، چونان محمد. درد واپسین دم زندگی: مرگ. بیرون رفتن کند و کشنده‌ی جان از تن.

پس، لرزش. ورود موجهایی نرم در بدن. شست و شوی روح در مایعی لطیف از جنس نور، گویی زایشی دوباره. زندگانی ای نو. دیگر شدن جنس جان. آنگاه، احساس سبکی و ژلالی و شفاف شدن. گسترش گنجایش وجود. فرو افتادن پرده‌ها از برابر دیدگان و گوش ها و دل و عقل.

چه اندازه، هستی دیگر گون شده بود! چه مایه زنده، زیبا و ژرف!

آن توده‌ی نور، ناگاه در هم پیچیدن و از هم گشودن گرفت. پس، از میانه‌ی آن، موجودی بس با شکوه پدیدار شد. آشنا می نمود: گویی همان بود که پیش تر به چندین بار، در رویا و بیداری بر محمد آشکار گشته بود. لیک، اینک بس آشکارتر و روشن تر می نمود. نیز، در بزرگی چندان، که دیدگان محمد، با او پرشد. به سیما و هیأت، چونان مردی به غایت خوب رو؛ با جبه‌ای از دیبای سبز بر تن؛ فرو پیچیده در هاله‌ای از نوری آسمانی. محمد به هر گوشه‌ی آسمان که نگرست، او را دید.

پس، صدایی به لطافت باران و خوش نوایی آوای جویباران، از او برخاست:

- ای محم...د!

محمد، با لرزه‌ای آشکار در صدا، پاسخ گفت:

ب...بله؟

- بخ...وان!

- من...؟ چ...چه بخوانم؟!

- نام خدایت را!

- چ...چگونه بخوانم؟

- بخوان به نام پروردگارت که بیافرید.

محمد، همنا با آن موجود آسمانی، خواندن آغازید:

-... آدمی را از لخته‌ای خون آفرید.

بخوان؛ و پروردگار تو، ارجمندترین است.

همو که به وسیله‌ی قلم آموزش داد.

و آدمی را، آنچه که نمی دانست، آموخت...

خواندن پایان گرفته بود. صدای آسمانی، فروخفت. آنگاه، دیگر بار، گوینده‌ی آن به هیأت نخستین درآمد؛ و آن توده‌ی آسمانی، به یکباره کم رنگ، و سپس ناپدید گشت.

احساس خستگی ای ژرف محمد را در بر گرفته بود. خویش را سخت کوفته می یافت. گویی تن او را با جمله استخوان هایش، در هاونی کوفته بودند. گرمایی تند در پیکر و سر خویش می یافت. انگار که در درونش کوره‌ای افروخته بودند. با این رو اما، شانه هایش، در لرزشی تند، از هیجان بود. بهتاک، خواست تا از جای برخیزد. لیک، در زانویش نایی نمانده بود. پس، پاها در زیر سنگینی تن، دو تا شدند؛ و او، بر زمین پهن شد. در همان حال، پیشانی بر زمین نهاد، و صدایش به گریه، فراز شد...

نشریه ی خیمه را هر از چند گاه در میان دستان برادرم می دیدم که به توصیه استاد کلاس مداحی اش آن را تهیه می کرد، چند صفحه از آن را ورق می زد، بر روی چند صفحه مکتبی می کرد و بر باقی صفحات چشمی می چرخاند آن گاه آن را می بست و در قفسه میان سایر کتاب هایش قرار می داد. نام زیبایش فرییم می داد تا به سراغش روم اما فرصتی برای این کار نمی یافتم تا اینکه...

#### «توسل»

تماس ها گرفته شد و قرارها گذاشته شد. سرزمین شهدا ما را به ضیافت خود فرا می خواند. اما نه با خاطری آسوده که با بار سنگین مسئولیت بر دوش نیروی فرهنگی در جمع دانشجویانی از شهر تهران.

با خود اندیشیدم از مدینه ی کریمه ی اهل بیت (س) تا مدینه ی شهدا در ایام سوگواری سالار شهیدان و با نام نیروی فرهنگی سرمایه ای عظیم می طلبد. سرمایه ای که بتوان آن را هزینه ی ضیافت شهیدان نمود.

به دنبال متاعی بودیم که رنگ و بوی سرزمین نور، سرزمین جنوب و سالار شهیدان را داشته باشد و در عین حال محتوایش فرهنگی و ماندگار باشد.

از سوئی یافتن کالایی با این مشخصات کمی سخت به نظر می رسید، از سوی دیگر فرصت کم بود و زمان به سرعت می گذشت. چند ساعتی پیش تا آغاز ضیافت شهیدان باقی نمانده بود. نمی دانستیم به ساحت قدسی شهیدان پناه ببریم یا دلمان را بر شبکه های ضریح ابا عبدالله به توسل گره بزنیم؟ دریای کرمی را می جستیم که در این گذار لحظه ها جرعه نوشش گردیم. باب الحوایجی را می طلبیدیم که در این فرصت بس کوتاه حاجتمان دهد.

کاش عمود خیمه ی عباس (ع) هنوز پا بر جا بود تا با زمزمه ی (یا کاشف الکرب) بر در آن به استغاثه بنشینیم. خیمه ی عباس (ع) خیمه، خیمه، فدای چشمان عباس (ع) که بی خیمه نیز کشف

کرب می کند، بلافاصله گوشی تلفن را برداشتیم و شماره های ۴۰۲۰۴۰۱۰۵۰۷۰۷ را در کنار هم ردیف نمودیم، حاصل آن صدایی بود که از آن سوی خط اعلام حضور نمود:

دفتر نشریه خیمه؟

بله بفرمایید.

در حالی که در بضاعت خود هیچ نداشتیم جز زمزمه ی یا کاشف الکرب.

کسب رایگان نشریه، احتیاج به اجازه ی مدیر مسئول داشت، اما متأسفانه مدیر مسئول حضور نداشت و در سفر بود. یافتن مدیر مسئولی که تلفن همراهش خاموش بود یا در دسترس نبود، غیر مقدور به نظر می رسید. با اشخاص حقیقی و حقوقی مختلفی تماس گرفتیم که شاید بتوانیم مجوز کسب رایگان نشریه را بگیریم، اما سودی نداشت. ساعات به دقایق پایانی خود نزدیک می شد و در این لحظات پر از واژه چشمان عباس (ع) تنها نگران یک نفر بود، حسین!

برای آخرین بار با دفتر نشریه تماس گرفتیم. نمی دانم شاید در آن لحظات پر از اضطراب و دلهره، واژه ها درست در ذهنم جای نگرفت. اما آنچه از آن سوی خط از کلمات دفتر نشریه در ذهنم نقش بست این بود که موفق به تماس با مدیر مسئول شده اند و ایشان موافقت خود را با اهدای نشریه اعلام نموده است.

نمی دانم از دفتر نشریه تا ایستگاه راه آهن را چگونه طی مسیر نمودیم. سوار بر قطار که شدیم بلافاصله خیمه را به روی یکدیگر چیدیم و در آغوش هر یک عکسی از سید خراسانی را که برای ضیافت شهیدان تهیه کرده بودیم به امانت سپردیم.

خیالمان که آسوده شد به گوشه ای نشستیم و آنچه را که بهای توسل به خیمه ی عباس (ع) بود، تماشا کردم. تازه متوجه تصویر روی جلد آن شدم تصویری از آب و عطش. نیاز نیست که بگویم این تصویر چه چیز را در ذهن تداعی می کرد، نگاهم به دست تهی خیره مانده بود. بغض راه نفسم را گرفته بود و سکوت را شکست و راه

نفس را باز نمود، وقتی که خواند: ای عمو العطش العطش العطش، خیمه ها می سوزد از عطش ای عمو بی ربط نبود، چون آن شب، شب تاسوعا بود.

#### «عاشورا»

خیمه ها در آتش می سوزد و خاکستر می شود، یکی می افتد و دیگری بر می خیزد، مشعل است که به خیمه ی بزرگ نزدیک می شود تا آخرین امید فرزندان حسین (ع) را در آتش شعله های خود به یأس کشاند و دیگر از حضور عباس بن علی (ع) عطری به مشام نمی رسد. تل از آتش به سرخی گراییده و چشمانی در گودی نظاره می کنند دیگر از حضور عباس بن علی (ع) عطری به مشام نمی رسد.

اشک است که فرو می ریزد دست است که بر سر می کوید، گریبان است که چاک می شود، بغض است که راه سینه را می گیرد. داغ است که نفس را به شماره می اندازد. شیون است که بر آسمان بر می خیزد. ناله است که از سینه بیرون می جهد. فریاد است که سینه را خراش می دهد. مشت است که بر خاک می رود و بر سر فرود می آید. گل است که بر سر و پیشانی نقش می بندد یکی می نویسد: العطش؛ دیگری می نویسد کربلا؛ صدای «وای حسین» است که به آسمان بلند است؛ شهدا هم می گویند: «وای حسین»

اینجا فکه عاشواری ۱۴۲۵ هجری

آخرین خیمه که می سوزد بانگ الرحیل برمی خیزد، چادرها خاکی پیشانی ها گلی چشمها خیس اشک فرزند شهیدی پرچم یا حسین (ع) را به آغوش می کشد و می گوید.

خواهر شهیدی مدام به دور خود می چرخد خم می شود می نشیند و مشتکی خاک بر می دارد نگاهش می کند و اشک می ریزد. خاک را بر زمین می ریزد و بر می خیزد، کمی قدم بر می دارد و دوباره خم می شود... برمی خیزد و قدم برمی دارد و این بار می افتد. نمی دانم در میان این خاک به دنبال چیست؟ شاید پیکر پودر شده ی برادرش یا

# روایت «دست، آب و پیاله ای از عطش»

ف. غفارزاده



استخوان‌های پیکرش؛ نمی‌دانم؟

مادر شهیدی بر سینه می‌گوید و حسین حسین می‌گوید. کمی مکث می‌کند نام فرزندش را صدا می‌زند و دوباره حسین حسین می‌گوید یکی تسلی خاطرش می‌دهد و دیگری زیر بازوانش را می‌گیرد که برخیزد.

یکی هنوز چشم به خيام دوخته و می‌گیرد؛ دیگری سر بر خاک گذاشته و هق هق گریه‌اش شانه‌هایش را به لرزه در آورده است آن یکی دست‌هایش را از میان سیم‌های خاردار عبور داده و خاک آن سو را مشت می‌کند و دوباره بانگ الرحیل برمی‌خیزد، اما هیچ کس را یارای رفتن نیست.

و آن سوی تاریخ، عمر سعد، فرمان حرکت می‌دهد. زینب (س) در گودی قتلگاه میان نیزه شکسته‌ها و تیرها به دنبال پیکر حسین (ع) می‌گردد (گلی گم کرده‌ام...) می‌جوید و می‌یابد و می‌بوسد و به آغوش می‌کشد اما تازیانه است که به استقبالش می‌آید و مصائبش را بر شانه‌هایش می‌کوبد. کسی زیر بازوانش را نمی‌گیرد، کسی تسلی خاطرش نمی‌دهد، آری اینجا آفتاب سوزان است اما نه به سوزانی آفتاب حجاز، زمین داغ است، اما نه به داغی زمین نینوا. دل‌ها در عطش می‌سوزند اما نه با عطش چند روزه، تل است و گودی اما نه تل زینیبه و نه گودی قتلگاه، نه آن بالا زینب (س) است و نه این پایین حسین (ع).

خیمه‌ها می‌سوزند اما از میان آن هیچ کودکی و زنی با ترس و شیون به بیرون نمی‌گریزد. سری بالای نیزه نرفته، کودکی آواره بیابان نشده و زمین برای دویدن هموار است، آب برای نوشیدن موجود است، سقایی جاننش را بهای آب نکرده است.

آن بغض که راه نفس را گرفته، تنها از مشاهده‌ی چند خیمه‌ی بازسازی شده است که به آرامی به آتش کشیده می‌شود. نه یورشوی صورت گرفته است و نه یغمایی، نه گهواره‌ای به تاراج رفته و نه کهنه پیرهنی به غنیمت برده شده است و نه چشمانی است که در پی نوامیس اهل بیت و حسین (ع) چون گرگ بدرند. نه دختری از درد

گوش پاره‌اش ناله می‌کند، نه پای خردسالی بر زمین فرو می‌رود تا زخمی تیغ و تیر گردد. نه هیچ بانویی دنبال کودکی به پای جست‌وجو در صحرا می‌دود، نه معجری کشیده می‌شود و نه کسی تازیانه می‌خورد.

آنچه دل از کف ریوده است و آن بوی دل‌انگیز که در هوا پیچیده بود، عطر پرچم بارگاه ابوالفضل (ع) بود، سوغاتی از کریلا این علم بود که چون بر سرها می‌چرخید جان را از کالبد بیرون می‌کشید و اکنون در فقدانش سینه‌ها را پاره پاره می‌کند، اما هیچ چشمی در این صحرا علمدار را با آن قامت رشید و آن چشمان زیبایش که به دور خيام حسین (ع) می‌چرخید ندیده بود که اکنون در فراقش جان دهد.

حنجر حسین (ع)، قامت عباس (ع)، تل و گودی، خیمه‌ها، بچه‌ها، سرهای بالای نیزه رفته، پیکرهای بر خاک مانده، بیماری که در تب می‌سوزد و... و زینب، زینب، زینب، زینب، به اندازه‌ی تمام وقایعی که رخ می‌دهد.

میون همه دل‌ها امون از دل زینب

سلام علی قلب الزینب الصبور و لسانها الشکور

«هیأت اما مکتوب»

سلام علی الشیب الخضیب سلام علی الخد التریب، سلام علی البدن السلیب.

سلام بر فکه، بر رمل‌های تشنه، سلام بر استخوان‌های آفتاب سوخته، بر چشم‌های بر آسمان دوخته، سلام بر پیکرهای بی پلاک و پلاک‌های بی پیکر، سلام بر مقتل الشهداء، بر معراج الشداء.

این سلام، سلام وداع بود به رسم عرب. آفتاب ظهر عاشورای ۱۴۲۵ هجری از نیمه خود گذشته است که فکه را به سوی نقطه‌ای دیگر ترک می‌گوییم. خون سنگینی تمام فضای اتوبوس را گرفته است، هیچ کس سخن نمی‌گوید و دمی بر نمی‌آورد. سرم را بر شانه‌های صندلی مقابلم قرار می‌دهم و از پنجره به غروب آفتاب چشم می‌دوزم.

صدای گریه‌های آرام همسفر پشت سری‌ام، توجهم را به خود جلب می‌کند و دل گرفته‌ام را حزن حزن و گریه‌های بچه هیأتی‌ها می‌کند. به شهرمان می‌اندیشم، به قم که در این غروب عاشورا از پنجره‌هایش غم می‌بارد و از کوچه‌هایش صدای نوحه سرایی و سینه زنی به



آسمان برمی‌خیزد. آرزو می‌کنم کاش در میان یکی از هیأت‌ها بودم تا سنگینی دلم را در هیاهوی سینه و اشکشان تهی می‌کردم. اما اینجا کجا و قم کجا.

میان من و شهرم فرسنگ‌ها فاصله است. به خود می‌آیم، صدای گریه‌ی همسفرم هنوز می‌آید، اینجا هیچ نوحه‌گری نوحه‌سرایبی نمی‌کند؛ هیچ مقتل خوانی روضه‌ی وداع نمی‌خواند. رادیو ضبط به خاطر ضعیف شدن باتری خاموش است، تنها صدای ضعیف و مبهم یک ضبط کوچک که در انتهای اتوبوس روشن است، فضا را از سکوت کامل خارج ساخته است، منظره‌های بیرون نیز چندان حزین برای گریستن نیستند.

پس همسفرم از چه چنین می‌گرید، به بهانه‌ای از جا بر می‌خیزم تا منبع جوشش اشکش را بیابم، سر به زیر انداخته است و نگاهش را به تصویری که در صفحه‌ی مقابلش گشوده است دوخته است و اشک از چشمانش سرازیر است، آن چنان که صفحه‌ی مقابلش از خیسی اشک چشمش دیگر قابل خواندن نبود.

بی اختیار بر می‌گردم و نشریه‌ی خیمه‌ای را که از آغاز سفر تا کنون در داخل کیفم قرار داده بودم برمی‌دارم و می‌کشایم و ورق می‌زنم؛ زمینه، پیرغلام، میاندار و... ویژه‌نامه‌ی شب اول، شب دوم و...

دیگر نیاز نبود که به هیأت‌های قم بیندیشم، هیأت اکنون در مقابلم قد علم کرده بود و روضه‌ی وداع می‌خواند:

بگذار تا بگیرم چون ابر در بهاران  
کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران  
هر کو شراب فرقت روزی چشیده باشد  
داند که سخت باشد قطع امیدواران  
با ساریان بگویند اموال آب چشمم  
تا بر شتر نبندند محمل به روز یاران  
چندین که بر شمردم از ماجرای عشقت  
اندوه دل نگفتم الا یک از هزاران  
سعدی به روزگاران مهری نشسته بر دل  
بیرون نمی‌توان کرد الا به روزگاران  
چندت کنم حکایت؟ شرح این قدر کفایت  
باقی نمی‌توان گفت الا به غمگساران

#### «بهای وصل»

صدای زنگ تلفن بر می‌خیزد مجتمع آموزشی مان اردوی راهیان نور برگزار نموده بود و شهیدان دوباره ما را به ضیافت می‌طلبیدند. درخواستشان این بود که خادم این ضیافت گردم، برایم بسیار سخت بود که این توفیق را از دست دهم، اما تازه از سفر برگشته بودم و کارهای نیمه تمام بسیاری داشتم که تاریخ برخی از آنها سر آمده بود؛ عذر خواهی کردم و پوزش خواستم و خواستد حداقل تهیه‌ی هدایای این ضیافت را بر عهده گیرم، گفتند هماهنگی‌های لازم به عمل آمده است تنها تحویل

گرفتن آن باشماست، زمان و مکان را سوال نمودم: دفتر نشریه‌ی خیمه، ساعت...!

تا نام خیمه را شنیدم متعجب و متحیر پرسیدم: «با هزینه یا هدیه‌ای؟»

شنیدم: «هدیه‌ای.»

پرسیدم: «دوباره قبول کردند؟!» شنیدم خود مدیر مسئول این بار حضور داشته‌اند و در جریان هستند.

یادم نمی‌آید در آن مکالمه دیگر چه چیزی میانمان رد و بدل شد، اما نتیجه‌اش آن بود که به سختی راضی به تحویل آن شدم.

چند روزی بود که از سفر برگشته بودند، تماس گرفتم و از وضعیت فرهنگی سوال نمودم.

گفت: «از نشریه‌ی خیمه خیلی استقبال شد به ویژه به خاطر ویژه‌نامه‌ی دهه‌ی محرم، اما...»

پرسیدم: «اما چه؟»

گفت: «هزینه‌اش.»

گفت که مدیر مسئول سخت قبول کرد، گفت که مدیر مسئول گفته است: «دفعه‌ی گذشته نیز بی خبر از من چنین کرده‌اند و گفته‌اند نشریه‌ها را می‌دهیم، بعداً بانی پیدا می‌کند.» گفت: «مدیر مسئول اتومبیلش را برای خیمه هزینه کرده است.» گفت: «مدیر مسئول گفته حداقل نصف بهای آن را پرداخت کنید.»

نمی‌دانم دیگر چه گفت؟! دیگر نمی‌شنیدم، چون در آن لحظه تنها به آن دست، آب و پیاله‌ای پر از عطش می‌اندیشیدم. رقم بالایی بود. سیصد ضرب در پانصد مساوی با صد و پنجاه هزار تومان (نه ریال!) دوباره صفرهای عدد را چک کردم که نکند اشباه کرده باشم اما درست بود. نیم بهای آن نیز معادل هفتصد و پنجاه هزار ریال می‌شد؛ حداقل برای ما بهای سنگینی بود هزینه‌ی توسل به حضرت عباس(ع)، اما کاش من نیز اتومبیلی داشتم که آن را هزینه‌ی خیمه‌ی عباس کنم.

در حالی که از آغاز تولدم تا کنون یادم نمی‌آید اتومبیلی داشته باشم، حتی در میان اسباب بازی‌های دوران کودکی‌ام تنها بازمانده‌ی آن دوران دور، عروسکی جانباز بود که چندی پیش در میان پلاستیک پاره‌ها مبادله شد. دلم را به این چرندیات خوش می‌کردم تا به عمق موضوع نیندیشم اما نمی‌توانستم. با اضطراب و ناراحتی تماس گرفتم.

گفتم: «چه می‌کنی؟»

گفت: «نمی‌دانم...» به مدیر مسئول قول داده‌ام که در ازای هزینه‌ی نشریه‌ها برایشان مطلب بفرستیم.»

گفتم: «یعنی از بهای نشریه‌ها صرف نظر نمودند.» می‌گوید: «نمی‌دانم.»

توقع بی‌جایی است، از مدیر مسئولی که زندگی‌اش را هزینه‌ی خیمه کرده است، هدایای آن همه نشریه در این شرایط ایثار لازم دارد. به مدیر

مسئول فکر می‌کنم به اهالی خیمه‌اش که خالصانه سهیم ما در ضیافت شهیدان شدند. نمی‌دانم چه بگویم درست مثل همین لحظه که نمی‌دانم چه بگویم.

گوشی را که می‌گذارم چشمانم به خیمه‌های کنار هم برپا شده‌ی کتابخانه‌ی برادرم می‌افتد برمی‌خیزم و در مقابل خود قرارشان می‌دهم و ورق ورق لمسشان می‌کنم.

حدیث باب عشق، تا کرپلا، امن یجیب، انتظار فرج، عجب قصه‌ای دارد عاشقی رسول ترک، پیرغلام امام حسین (ع)؛ شیعه هر جا که باشد در خیمه گاه حسین است و به هر سو که نگاه می‌کند خیمه‌های کرپلا را می‌بیند؛ خیمه‌ی سیدالشهدا(ع) خیمه‌ی قمر بنی هاشم (ع) و...

دوباره چشمانم بر آن می‌افتد خیمه‌ی محرم همان خیمه‌ای که تصویر سردرش مرا به بهای وصل فرا می‌خواند دست آب و پیاله‌ای پر از عطش و سری که در این میان نهفته است.

نگاهش می‌کنم چقدر زیباست تصویری از عطش بی دلیل نیست که مردمک نگاهم از آن سیراب نمی‌شود از این تصویر تا آن فراخوان تنها یک دهه فاصله بوده است، همان یک دهه‌ای که مرا از سر در خیمه به اندرون آن کشاند. خیمه‌ای که مدتها پیش از این در صفحه‌ی تاریخ برپا شده بود، با یاران عاشورایی سیدالشهدا(ع) که در آن قامت به لبیک بسته بوده‌اند و چه بازی کردند و درست همان لحظه‌ها که من تنها از دور به تماشایش می‌نشستم چقدر غافل بوده‌ام من.

دوباره در تصویر و آن سر نهفته در آن خیره می‌شوم و با خود آن متن را تکرار می‌کنم: شیعه هر سو که نگاه می‌کند خیمه‌ی سیدالشهدا(ع) را می‌بیند، خیمه‌ی قمر بنی هاشم (ع) و...

چشمانم در جزر و مد اشک دیگر خوب نمی‌بیند حال زهیر بن قین را دارم اما آیا من نیز چون او قادر به پرداخت بهای وصل خواهم بود؟ نمی‌دانم؟! تنها می‌توانم بگویم: یا لیت کنت معک.

التماس دعا





## آن سوی خیمه ها چه خبر؟

**مواظب کلاهبردارها باشید.**

همان گونه که در عزا خرج می کنند در شادی های مذهبی هم سرمایه گذاری کنند و برای زمینه سازی شادی، به شادی اهل بیت (ع) توجه داشته باشند.» امام جمعه ی شیراز در ادامه با اشاره به ویژگی های جوانان اظهار داشت: در جوانان قابلیت هایی هست که باید در این نوع آیین ها شکوفا شود. دوره ی جوانی ذاتاً دوره ی شادابی است، لذا باید به ایام ولادت و شادی های اهل بیت (علیهم السلام) بها داده شود.

ایشان در ادامه گفت: باید در این مناسبت ها کودکان خاطرات خوشی داشته باشند و این ایام برای رشد و شکوفایی و ساختن آنها مورد استفاده قرار گیرد.

**آقایان مداح یاد بگیرند**

شنیده شد در مجلس روضه ای که در منزل حاج علی خورشیدی برگزار شد، حاج سعید حدادیان پیش از دعای پایانی، چند دقیقه ای برای مستمعین دربارهی نکات اخلاقی و آداب عزاداری صحبت نمود. امید است که عزیزان مداح به فراخور توان علمی و ذهنی خود از این حرکت ارزنده استقبال نمایند. شایان ذکر است که صحبت های حدادیان با بیانی ساده، شیوا و همراه با ملاحظت و طنز بود، اما برخی مراکز فرهنگی که متولی نشر و تکثیر این مجلس بودند، صحبت های ایشان را که جان مجلس بود حذف نموده اند.

از تبریز شنیده شد نیروی انتظامی شهرستان تبریز به دنبال گزارش های مردمی موفق به دستگیری یک کلاهبردار شدند. این فرد با سوء استفاده از عنوان «کاروان زیارتی مهدی» از مردم کلاهبرداری کرده است.

**آیتا... طبرسی: «ما به برکت حضرت زهرا (س) علی شناس شدیم.»**

نماینده ی ولی فقیه در مازندران که در جمع لشکریان ۲۵ کربلا در ساری سخن می گفت با بیان مطلب فوق تصریح کرد: «حضرت زهرا (س) امامت را پایه ریزی کرد و امروز ما به برکت آن حضرت، علی شناس شدیم.» وی به نقش امامت در جلوگیری از تفرقه و تشتت اشاره کرد و گفت: «امامت به مسلمانان قدرت معنوی می دهد تا در مقابل دشمنان بجنگند و از خود دفاع کنند.»

**آیتا... حائری شیرازی: «برای شادی های حلال هم باید برنامه ریزی کرد.»**

نماینده ی ولی فقیه در استان فارس اظهار داشت: «همان گونه که گریه در عزای بزرگواران دین سازنده است، ابراز شادی در اعیاد دینی نیز سازنده است.» آیتا... حائری شیرازی افزود: «طریقه ی برگزاری اعیاد بسیار مهم است و اهل خیر